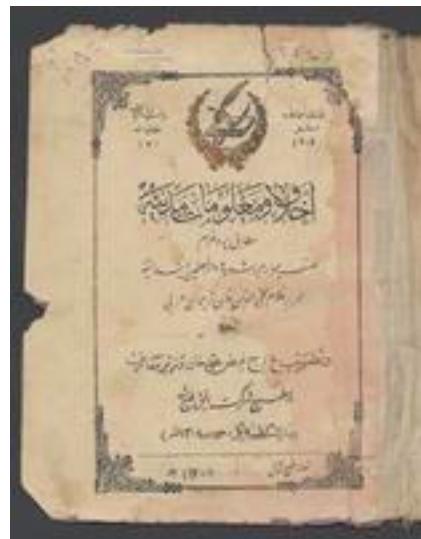


## [Afghanistan Digital Library](#)

adl0132

<http://hdl.handle.net/2333.1/4b8gthxb>

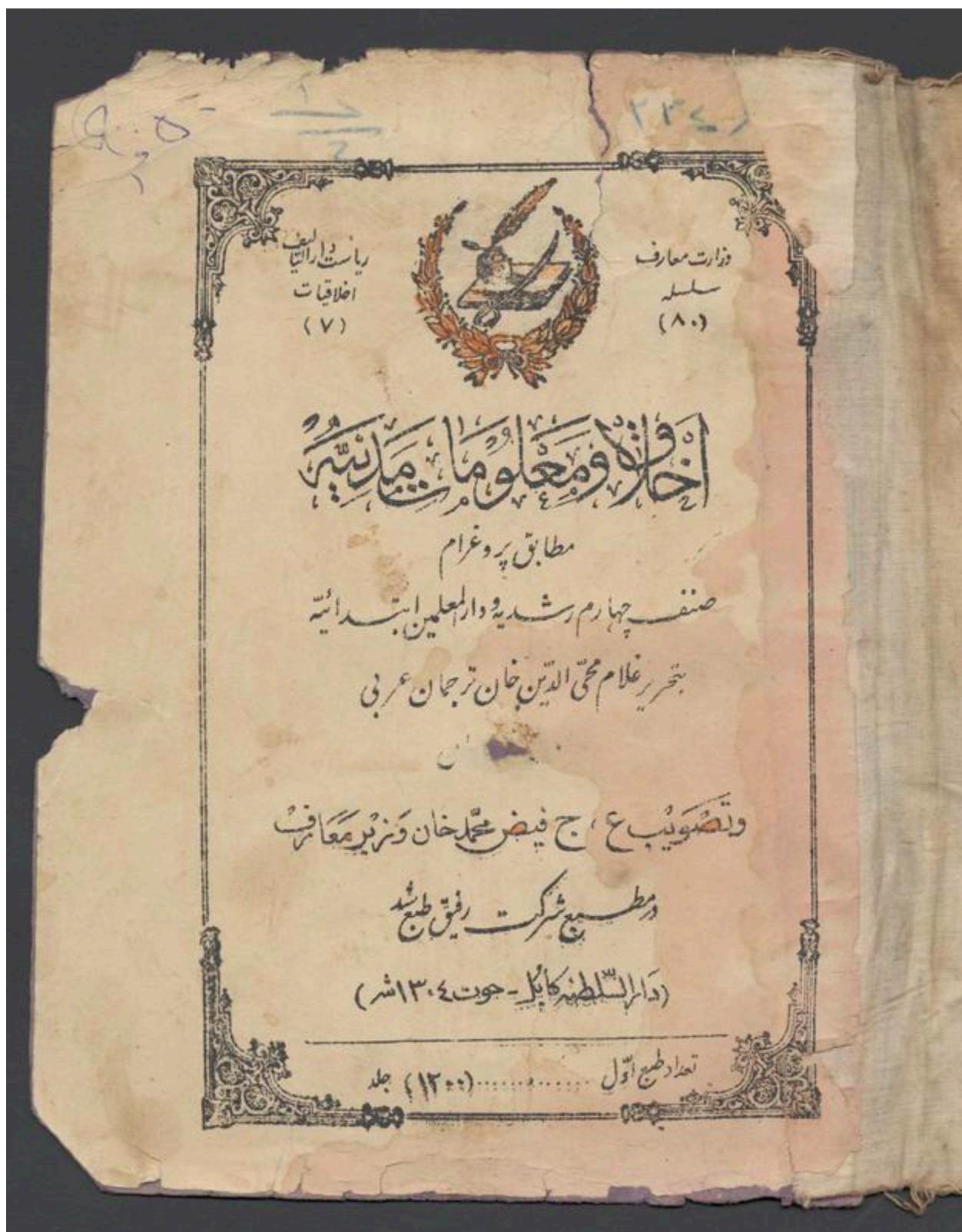


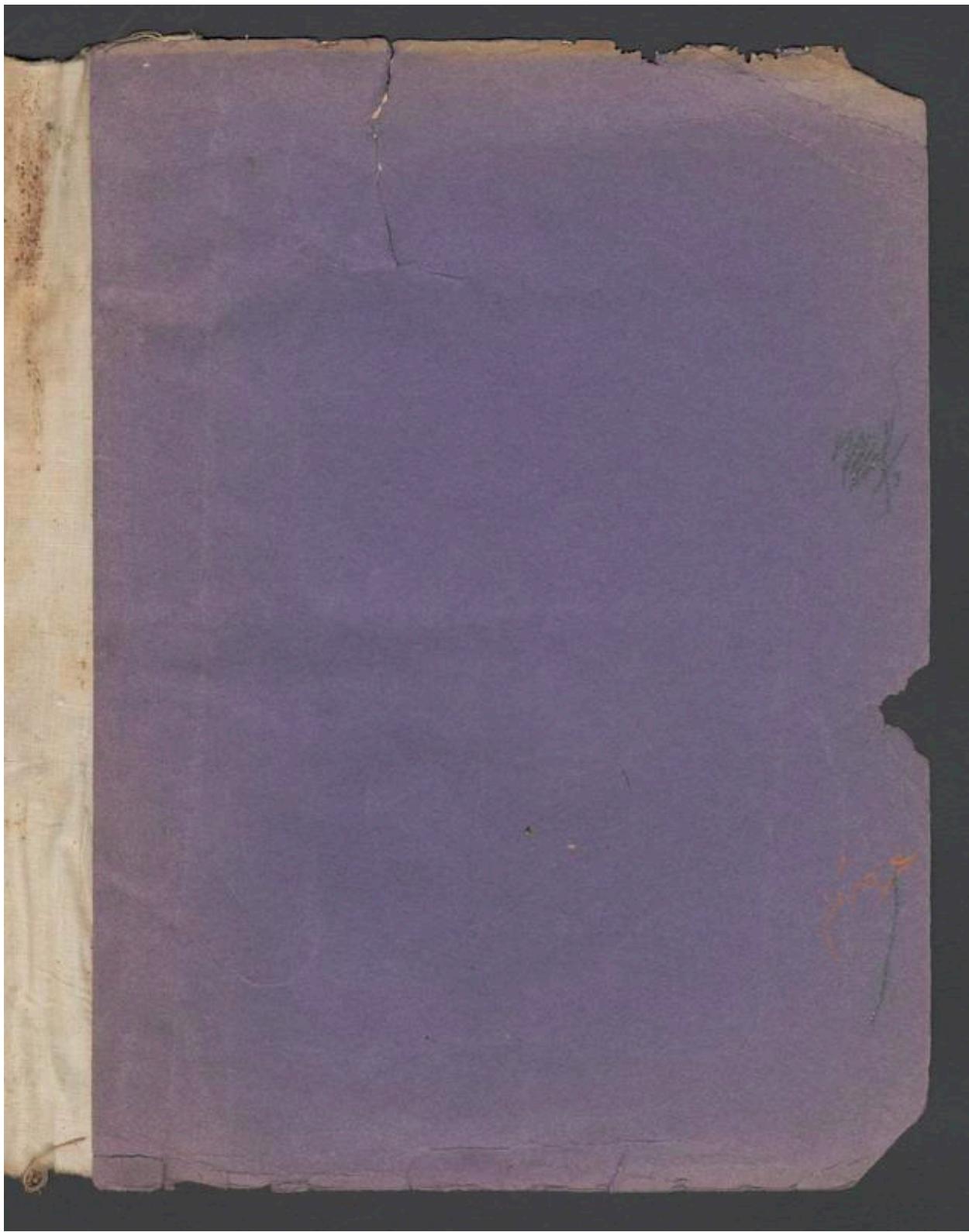
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, [dlts@nyu.edu](mailto:dlts@nyu.edu)





# هرگز تا لیف

لعلین

مؤلف کتاب پذرا که برای صنوف چهارم رشیدیه و دارالعلوم  
نوشته از مطالعه واقتباس خیلی اخلاصیات و اجتناب  
که عنوانهای سنجیده بسیار را باب علم و ادب و از ذخایر  
علمیین و حجرین اهل فضل و کمال است استفاده کرده  
مباحثه اخلاق و معلومات مدنیه که در پروغرام رشیدی مندرج  
است؛ بپایان رسائیده طبیعی است که در حرج آوری این  
عنادین و ابحاث خیلی دست و پازده و صرف دماغ و چشم  
کرده.

معلوم است که حصول غایه انان در جمیعت چنانچه در  
تامد و ادای وظیفه شخصی و مسلکی نمیباشد؛ اینچیان  
تا میں بقای جمیعت بی ضبط و وضع نظامات و پیرودی حفظ  
و جراحتندگان قوانین بدست نمیاید.

۲

انجیسته که مجرر و مؤلف این مقالات و مضاکیں برادر  
بین سیر طبیعی اتفاقاً درزیده از بحث تواند ای بحث ایغای  
و خلیف قسم اول کتاب خود را بر طبق سلسله اخلاق مرتب  
ساخته و از عنوان دولت و قوانین تابع بحث با عناوی عمومی  
ضبط و و ضرب نظمام است و اجمع کرده قسم دوام آنرا شکل جود و ادرا  
و از مقاله تشکیلات حکومت ای مدت عسکریه واستطراد  
شرف عسکری پیر و می حفاظت و اجر اکنندگان قوانین پارسیم  
کرده قسم سوم اثر را بوجود آورده، بالاخره که بحث وطن افتخار  
پاتام توطن خوب تالیف منوده معنی عالی و طینت که نیتچه این  
همه روابط اذعان چیانی است در قسم چهارم با سخاهم رساینه  
انیقدر دارد که جامع کتاب در بعضی عنوان که عیناً در پیر غرام  
نمذکور است با هطللاح متداول فی پسند خود تصرف کرده. کذا بخشی  
بحث ها با استقلال فکری مناسبتی را در لظر گرفته تقدیم و خبر  
بکار برده. اگرچه متحریر این کتاب تحریر سوم این جوان است  
اما در اصول مطابقت نصاپ مكتب قدم اول موصوف

۳

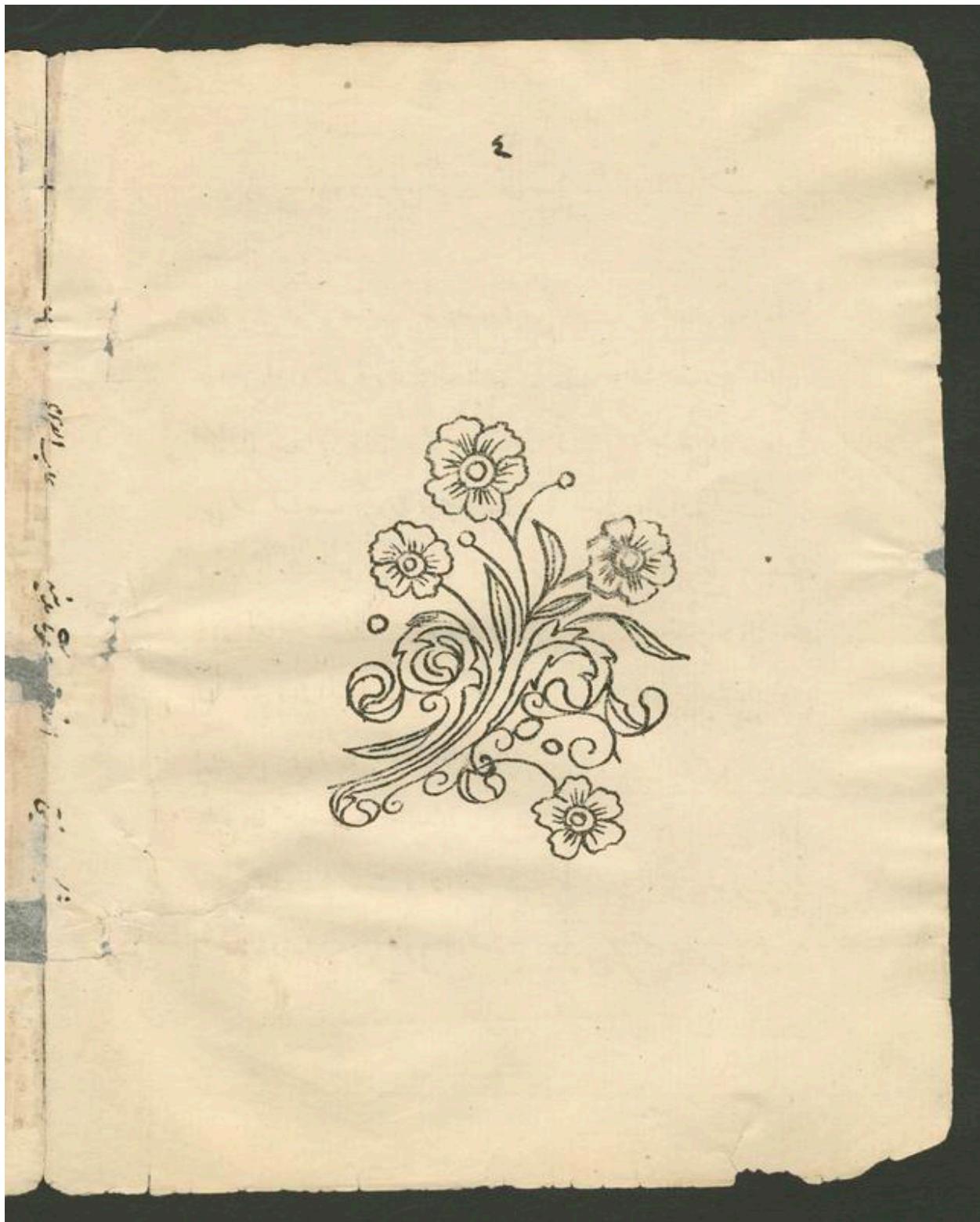
شهرده می شود، اینین حیث غلام مجتی الدین خان مستحق جملی  
شباش است.

ورا یا می که موصوف بتألیف این کتاب مؤلف بود؛ برادرگان  
حوالی او را متفرق میداشتند و حیات موصوف را به لقل نگار  
امکان نمی دادند. با اینهمه حرارت عزم وارد او اش در ترازید بود  
غیاله کتاب خود را نوشتند برویا است وارالتایف سپرده  
و تعلیمات لغوی و ادبی این اثر را بتصحیح و نظر ثانی  
دارالتایف گذاشتند په تبدیل ہوا شناختند.  
که مصحح دارالتایف آقا می سبلجوقی در اصلاحات ادبی  
و بدیعتی بسی ریخ برده و دین روزهای از تصحیح و تهییض فارغ شد  
بطح حاضر باخت.

لہذا ریاست دارالتایف همان دونکته را که در زیر قدره  
انقید نداد و بیان نمود بالاصلاح معلیین را مسترجع گردانید.

معاون: شمشان

— — —



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جَمِيعِ الْعَادِتِ لِلشَّرِيكِ

بُریانی است عادت یکی از حالات طبیعی است که مارا  
از درک اموری که برآیند اغتنیاد داشته باشیم مصروف  
می‌سازد و اگر عادت این اثر را نمیداشت او لین چیزی که انسان  
سوی آن بنظر توجه و استفسار می‌نماید بجهات بشری  
بود؛ افراد هر یک جسم که مستقل و متحرك بالذات اند؛ باهم  
اتباط شده‌اند؛ بعضی از آنها حیات و سعادت خود را  
بر دیگران متوقف میدانند؛ برخی بدون از دیگران طاقت آورده  
نمی‌ستند اند اینچیک نیتوانند اتفاق او را متحمل شوند؛ تجربت، افکار  
انسان با هم مینمایند؛ مذاکرات هر یکی دایر بر شون

و مصالح یکدیگر است! همه طایفه، جماعت، حزب خوب شده،  
 هر طایفه جماعت، خوب، نوعی از خدمات را بر عده گرفته باشد یعنی  
 تبادل منافع دارد! هر کدام از آنها بكمال شاط و غیرت  
 به همین خدمت خود مصروف بوده، برای اقلاع دیگران برای نک  
 من، بهتر از غیر برای تان خدمت کرده بیشترانم سعی داشته  
 از این تابق بر خدمت، حس لش و ترقی در هر یک مصلحت  
 گردیده عنوان عظیمی فضای هرجیت را گرفته است.

البته حادث است که ما این جمیع اتفاقات و تابق یکدیگر  
 و غوغای آن پرتجیب نمیشونیم و همین عدم تجذب است که حقیقت  
 وزیری و مقصد را از این جمیع اتفاقات نمیدانیم بلکه با این سرگرمی  
 هر کدام تنها مصروف کار خود بوده، برای از خود حمایت میکند  
 که ایزد، جامده باچیستند؟ چرا که برای من متعلق مصالح دیگران  
 است، واز دیگران برای من است؟ چه سبب است که ایزد  
 برای مصلحت خود کار کرده نیتوانم؟ چرا بجز دیگری محظوظ  
 نیشوم و مسؤولی یک فرد دیگری موجب خوشحالی من نمیگردد؟

۳

بل چه این مسائل تهاده بین انسانها متبادل است؟ و یعنی مخلوقی  
 غیر از نایان حیات او وابسته چنین با ریکی و قیو و نیست؟ این  
 همه سوا این عجیب وجواب شان از آن عجیب تر است؟ که بین نا  
 و دانستن شان عادت جانی گردیده است، والا دانادار پی  
 طلب معرفت شان برآمده آسرار حیات خود را درک کرده  
 بیتوانیم مگر فطره انسانها را تحویل شان بدیدن این جامد نای  
 بشری و غوغایی از تحقیق کردن در اسرار این مخلعه مصروف  
 نساخته است، بلکه حدۀ عظمی از حلام عمر خود را برای کشف اسرار  
 این جامد نای و تیغین مقصود از حیات و ذرائحة دانستن نوای شما  
 و در آن وقف نموده اند؛ که مطاوعت و اراده باش ذوق سلیمانی نوع  
 بحث هارا در صفحه اول علوم دشیزین ترین نداشت جای  
 داده اند زیرا اولین چیز فیت که برای هر انسان دانستن آنها  
 لازم و مرغوب است.

و اگر ما هم این پرده حادثه را که بین ما و حقیقت حیات گردیده است  
 بر طرف کرده بنگریم، آنوقت اسرار عجیبی با چوید اخواه شد

۳

و خواهیم دید تبادل افراد، منافع، انس، محبت، والفت را در پیش  
خود نه تنها از روی تفضل است. بلکه حیات هر فرد متوقف تبادل  
منافع و محبت والفت است. بل آنوقت میدانیم که اسرار حیات  
ما چیست و سعادت در آن وابسته چه امور است؟ پس برای  
نوال سعادت والفت یقینیم که چه باید گردید؟!  
بل ازین پیشتر که آنوقت اسرار حیات چامد هر ما مخفی نماید،  
بمعایب نتیجه نداشتگی موصوف نیباشیم.

لذا چند بحث اول این کتاب به برای تشریح اسرار علمی این  
جمهورات تخصص دادیم (لتقابل تاثرات در میان افراد جمیعت)  
برای اینکه این عنوان بهترین نتیجه شود اولاً مثالی هی آرایم: فرض  
شخصی کل این جمهورات را ترک کرده، در یک خطای غیرمسکون  
برآمده، آنجا اختیار زندگی کر و تهار عشه خوییکه برای ما حاصل شود  
از تصور تکایف و مستحلاً یکه برای حیات و جان او دوچار شد نیست  
کافیست برای اقتراح ماهعدم امکان چنین زندگانی فرضی.  
زیرا معلوم است که حتیاً چات از اندازه حصر بالا نیست

۵

خاکش خدا که ضرور ترین امور برا می حیات است بگمال صعوبت  
برا می او دستگیر می خواهد کرد . آنهم در چند نوع ختسر و ناقص محمد و د  
خواهد بود مانند بعضی میوه ها و برگها می بنا تات . مسکن ش مخارجه  
گو بهاد مسکن ش زیر خطر حله و حوش می باشد . تمام عمر ش بحالت  
و حشت و جالت مانند چیوانات خواهد گذشت . پر اکد کل او قات  
او برا می تهییه دیاسه نوع ضرورت صرف می شود . بجز از عدم  
مقدار تنش که تشکیل این سه نوع ضرورت پیش می آید .

۶

بین بود حال انسان در دوره های اول اغذی در زمانه که بیرون  
که اور انسان وحشی می نامیدند که در بد و مر حله بین ضعف احتیاج  
اور با جمیاع بانی نوع خود جبور ساخته جامد نارا برا می تعامل  
تشکیل داده است و چون او قات یک فرد مساعدت می نمکند  
بانیکه همه ضروریات را برا می خود پنهان کند : هر یک تختیز نوعی از ضروریات  
حیات را بر عده گرفته با دیگران تبادل می نماید .

برا می اثبات این مسئله آوردن او له و برایین زو می ندارد ،  
اگرچه کسی طاقت تجربه کردن حالت خود را در صورت انفراز ندارد .

۶

و لی بذریعه تجیل صعبات بل ستحیل تصویر داده میستوایم.  
گویا سبب تشکیل جامعه نمای بشری عدم مقدرت انسان  
بر حیات افرادی میباشد.

دانشیم که انسان طبعاً با جمیع باهی نوع خود جبور است.  
زیرا تمییز مصالح یعنی فردی بدون از تعاون با دیگران امکان پذیریست  
پذیری است که تعاون اشتراک پیدا میکند؛ مثلاً اگر دوکس معین  
پذیریگر باشد؛ این تعاون درین آنها اشتراک <sup>نمای</sup> میکند، زیرا تحریر شان  
هر شیخ را که باشد بذریعه صرف رحمت وقت هر دوی شان می شود  
چون افراد جمیع معین یکدیگرند؛ لذا بدون از تعاون شرک ہم تیر  
گفته می شوند؛ علاوه جمیع انسانی را بیک جسم بزرگ ذمی حیات <sup>تشیی</sup>  
داوه اند اگرچه ظاهر آین تشیی را مصوّره مافوری قبول کردند <sup>میتوانند</sup>  
ولی بعد از تدقیق در این مسئلہ و دیدن جامعه بیهان نظر یکه علماء دیده نه  
مکن است صحبت این تشیی را معرف شویم.

و این تشیی شان نه تنها از دوی مثال آوردن است بلکه از را  
بد لایل قطعیه و بر این مقتضه اثبات کرده اند آن ولایل را باطلات

اعرض

دیگر مقیاس مقدمه برای تشخیص حالات و احتیاجات یک جامعه تعیین  
و ادله اند، که برای مشاهده مانع پست جامعه و مرکزیت فرد در آن تعیین  
از وسائل را ذکر خواهیم کرد:

معلوم است جسم زنده عبارت از مجموع اعضائی است  
که ادای وظیفه مخصوصی داند و نظام معینی به هر یک محل بوده، اجزا  
می تایید هر عضو در یک آن هم برای خود و هم برای بقیه اعضاء میکند  
و این با اصول حیات فرد در جامعه خیلی قریب بل مطابقت هم دارد  
 حتی همینکه افراد بعل کرون مشغول اند. و در همان آنکه برای خود  
 کار وار نداشته در حقیقت فاقده عوم هم در کار آنها مضر است. مثلاً:  
 زامع تمام روز را در زیر تابش حرارت آفتاب بکار و تکلیف میگذراند  
 اگرچه از تخلیق تکالیف و مشقفات زراعت ظاهراً معلوم میشود بعل  
 آوردن گندم از زمین برای فاقده خود است ولی در حقیقت فاقد  
 عوم هم در منفعت اور بطنی دارد. چرا بدین است که کل احتیاجات  
 او تهنا گندم نیست بلکه ضروریات عدیده وارد که میکنی آنها گندم  
 است. پس گندم را بعل آورده، آنرا برای افراد همیگست تهییه کرده

بوجن آن از بخار پوپ خانه و از نان پر نان پخته و از حکومت  
وسائل تایین حیات و مال، و از تا جرباس وغیره نواز ماست  
حیاتیه را میگیرد. همچنین از اینها از دیگر خود مستقی شده نمایند خنجر  
در جسم و سنت از پایی و پایی از حضم و چشم از سر و یعنی از قلب  
مستقی میشوند. دلیل دیگری هم در خصوص شبیه بیک جسم  
یا جوان بر زگ گفتند که این دلیل شان صحت دلیل اول است  
معلوم است که حیات و حركت یک جسم موقوف بسد قوه

اصطلاح است:

۱— (قوه غاذیه) که وظیفه آن تهییه غذا میباشد، آلات  
آن معده و جگر و قوالج شان است.

۲— (قوه مدببه) که و ماغ واعصاپ و قوالج شان آلات

النست

۳— (رقوه موژده) و وظائف آنست رسانیدن انزیمه  
به اجزای بدن که آلات آن قلب و شرائین و قوالج شان  
نمیباشد.

حیات و قیام بجسم حیوان بعثت بهمین سه قوه اصلیه است . چنانچه میتوان  
و حرکت و عمران مجتمع بشری نیز دارای سه قوه اصلیه است :-  
۱- (ر ر صناعت) : که نتیجه آن تهییه معاشریات است .  
۲- (ر حکومت) : و وظیفه آن تسهیل و مراقبه امور تحصیلیه آن میباشد  
است .

۳- (ر تجارت) : که اعمال آن دایر بر تقسیم و توزیع معاشریات نموده  
میباشد .

چنانچه جسم بعدم یا ضعف یکی از آن سه قوه سابقه را که کفتیم  
ناقص میشود ، اهمال و ظرفیه یکی از این سه در هیئت جامعه اقتصان  
و توقف حرکت آن میگردد .

در تشییه مجتمع بیک جسم عظیم ذی حیات و لایل علمی زیادی  
دارند و لی چون امر ثابت است و یک استاره سوی آن برای  
اقتلاع اهل ذکار کافیست ; با اینقدر کفا است نمودیم . زیرا امر طاہریه  
که مرکزیت فرد و جامعه بمنزله عضو در جسم است . هر حکم یا قانونیگری  
یا عضو آن تحت مقتضیات شیی ساری باشد ، آنرا بر فرو همیست

۱۰

میتوان تطبیق داد که مقصود و رایج است اختن مقدار انتباط افراد  
جامعه با یکدیگر شان است. همه بذریعه تعاوی قساند برای یکدیگر خود کا  
میکنند، که برای تحقق این مسئله سوی جامعه توجی که اعتیادی میباشد  
کفايت میکند. و قساند را در کل اعمال و حرکات انسان دیده میتوانیم

### مشیرات جامعه فرد

فرد از جامعه چه کسب می کند؟

انسان در این عالم ساده و خالی از فکر و تصور و اراده است  
و خراب تولد می شود. پس چیز را در کرده نمیتواند؛ بلطفه از بعضی  
لذائذ والاجی که حواس خود را برای عقلش میرساند. از برآورده  
چارت، گرسنگی، زدن، تاکم و از خوردن، نوشیدن و دیدن  
بعضی مناظر مرغوب طبع خودش مانند تبسم نادر و پدر متلذذی شوند  
انیست و از آن ادراک انسان در پنهان و لاوتش، و همین است حال  
او قبل از انضمام و رسملک افراد عالمیں جامعه. بعد از این هر چیز را  
کسب کند، از جامعه محسوب است. زیرا حیط که عبارت

اول

۱۱

از مکثرات اقلیم، طبیعی و جغرافی، زمان و مکانیکه در آن زیست داریم  
 افرادیکه با آنها معاشرت و اخلاق و ارایم؛ در تربیه و تقویات ماویه  
 و مخصوصیه ماتا شیر وارند، چه، امور و اشیائی که فرد از جامعه کسب میکند  
 خلی زیاد است:

از آنچه اوین چیزی که فرد از جامعه کسب میکند؛ قوت بهمت  
 زیاد است در پیدا کردن میل و امید بر علی:

این اثر جامعه را وقتی خوبتر شناخته میتوانیم که حالت سابق  
 افرادی انسان را متنظر شویم: معلوم است در آنکه هر یک  
 از آنها در هر بشیوه و شیوه کوچکه باشد؛ بگاه ترس و لرز و شدت  
 احساسی و وقت میگذراند، و کل اوقات او در تهییه قوت ضروری  
 بصورت محدود خواهد گذاشت. حیات او همچو کاه از تلذذ ذات روحی  
 نصیبی ندارد. چیزیکه درین بحث از همه بیشتر اهمیت دارد، همان  
 سائل خطرناکی حیاتیه است. معلوم است کثرت خوف  
 و خطرناکیهای ویژه ای از این بحث از فشار نگاهداشت، ضعیف  
 و مضمحل شود و همیشه بالا میگردد که قدر این میزان خوف بگذارد و بدینجایی

۱۲

که نیتیه فشار و اینی تصلب و اضحال است چه بسب ترس و رفتہ رفتہ کل میرات و ملکات و مثاعر وغیره امور یکه علت امتیاز بني نوع انسان است بر محلوقات، و راومفقود گردیده. مانند جهات یک محلوق بني مسخی بل از آنها بدتر میگردد. زیرا اخلاوه بربی تمیزی و احساسی ایش مو هومات میگردد، چهار چوتات ازین قید بکلان وازاو هستند.

عقائد طوائف وحشی را که به سینم همه بمنی بر خرافات پخته است. بعضی از قطعه سنگی قصه های خرافی را میترانند مفحکه است. بعضی از قطعه سنگی قصه های خرافی را میترانند برخی روشنی را یک چیز مرید و مقتدر عیسازند. فرقی در ختنی را قوه های مو هوم و رو حافی می بخشنند. در اینیاب یکی از سیاهیں هست که وحشیها می جزویه (مدغک) یک سخت اعتقاد است از یادی داشته برای آن هر سال یکه خترچا یکه در خوش شکلی خود اذاقون ممتاز تر باشد قرآن می کنند».

در غلط و خرافی بودن چنین عقائد شکی نیست. مگر سخن در پیدا شدن آنها است. بدیهی است که جز از کثرت خوف و توهم

۱۳

متداولی دیگر باعثی ندارند، چون تمام عمر را در ترس گذانیده‌اند، اخیراً  
ملکات خوب و رآهای معدودم گردیده‌اند ترس عاطل مانده برجای را پسیند  
و تعليقات خلاهی آن برآ و مبهم می‌ماند. برای آن قصه‌ها و تعبیرات  
خرافی بیشتر شد. گویا کثرت ترس و دوام فشار بر عقل انسان  
اور اجهان واسیله خرافات تراشیدگی خود را می‌سازد.

این بالعکس حال انسان است، در جامعه که «اھیست»، انسان  
حص تقاضاهم، بودن وسائل تایین منافع و زحمات، میدان عمل را  
دوچیات برای او فراخ ساخته بوض اینکه عقاید او داده‌اند بنی  
بر خرافات و حشیاهه؛ بنورم یاخورده شوم؛ بکشم یا کشته شوم باشد  
در وسط جامعه پیشوائند بهر خدمت یافنی که استطاعت و میل او هسته  
باشد محروم گردد؛ چنانچه برجای را که بخواهد برازی آرزو باشیش  
میدان پروردانند و عمل فراخ است، هر قدر سی کند مطلب  
و آرزوی را که بخواهد بهانقدر حاصل شد می‌است.

که و حقیقت این بست آن بر عمل وزند و شد حقیقت  
میل و میدهای او بهه انه دولت وجود شش در جامعه پیشوائند است

۱۳

### تشابه:

واین را علما سرا بیت نیز گویند؛ و آن عبارت از همان تجاذب  
 مقاطیسی است که بین افراد یک جامعه متبادل بوده، همه یک  
 حنفی سوی تشابه پیکیدگر مایل میشوند،  
 سرا بیت؛ یا میل به تشابه افراد، یک جامعه را صاحب یک نوع  
 عادات و اخلاق و روحیات پیازد برجه که دیدن او اوضاع خارجی  
 یک فرد هم کفا است میکند برای شناختن اینکه از کدام جامعه است  
 افراد عامل رفیق یک با ایشان مصاحبت میکنیم، فکر ایشان  
 میشنویم، مطالعه آنها را مصیب می بینیم، حرکات و اوضاع  
 شان را بنظر سنجی تلاقي میکنیم، چون با ایشان و آنها تناس روحي  
 داریم؛ احوال فکریه و اخلاقیه ما را باستقامتها می خلف سوق کرد  
 یافتواند؛ این مسئلله تشابه یا تقدید غیر حسوس در افراد و هر جامعه  
 موجود است، زیرا پیشتر کفیم که: اقلیم و موقعیت جغرافی  
 اثر مخصوصی در تکوینات فرد ادارد. و چون همه افراد یک جامعه  
 زیرا اثربیک نوع اقلیم و مؤثرات جغرافی یک قطعاً اند،

بهمه نیز قابل اتصاف بیک نوع صفات پیباشند. (رعن و عاق)  
 که درین افراد جامعه متداول است در حقیقت جزو قابلیت  
 تاثیر همین سرایت که ما در صدد بیان آن هستیم دیگر چیزی نیست  
 یک امر می رایکی مستحب و دیده آنرا تعییل میدارد، دیگران بدون  
 احتساس آنرا بهان نظر تلقی کرده اجرای میدارند، آنسته آنسته  
 همان امر عادت میگردد. و این یکی از مؤثرات بزرگ است  
 در ادب اجتماعی افراد با هم.

گویا فرد از جامعه عادات و اخلاق و روحیات خود کسب  
 میکند، از این است که خلا کفته : در روحیات و مشاعر فرم  
 مأخذ دارد : روح جامعه، روح عالمه، روح فرقه که بشیوه  
 و وسیط آنها امر روحیات بیناید. (۱) که از همه بشیوه روح جامعه نیز در  
 زیرا جامعه بر کل سلط است.

در فرد او صناع و مشاعر می پیدا می شود که بین آنها مشاعر و حالت  
 افرادیش مغایرت کلی پیباشد، مثل در وسط جامعه برای او  
 یک حس فداکاری پیدا می شود که خود را با افراد جامعه بدرججه

رضید

اطلاقی و مجازات داشت

بر

۱۶

شهر یک میداند که تنها تختی بر کردن اسم آن جامعه برای بجز یک  
 حس غضبی او بجذبی که گذشتند از حیات را هم در مقابل استقام  
 یاد فاعل بالمقابل را قبول و اد کرد کافی است و این بهترین خواصی  
 که انسان آنرا در جامعه صاحب میشود، و معنوم است که انسان  
 و حشی از حس استراک معنوی باشی نوع خود محروم است،  
 و ما بتوانیم این مسئله را در وقتی بشناسیم که حالت و مقدار  
 غصب خود را در مقابل شخصی که خدا ناگرده اسم جامعه مارتوبین  
 کردن بخواهد در تصور آریم؛ و رآنکمال بکمال چهور و بی اندیشه  
 بر استقام از آن شخص اقدام می ورزیم، اگرچه این اقدام ضرر  
 زیادی را بر ما عائد کند، ولی قوه غضبیه و رآنکمال بین فکر ما و آن  
 ضرر نااحیل گردیده، بنزره یکترين المهاجمکه بتوانیم در رآنکمال و بر سایم  
 متادیش میسازیم. مقدار و منزالت این حس را هر صاحب فوقیم  
 و هر کسیکه معنی حیات را در جامعه فرمیده باشد درک گرده بتواند  
 این بغیر از این طبع، انس، الفت، حسن اخلاق و معاشر  
 وغیره امور یکه از این قبیل بوده، در صورت نابودن انسان

۱۶

در جامعه آنها را کسب کردنی نباشد.

داراشدن یک حیات رویی: اول تهرین عوامل در حیات  
السان و امر بزرگیست، که در اعمال و حرکات انسان از بزرگترین  
موقوف است باعث شده است.

یکی منفعت و دیگر ضرر و آنها را علاوه بر تغیر دیگر لذت و الم نیز گویند، که  
مقصود از هر عمل انسان جلب منفعت و یاد فرع ضرری است،  
بعبار است دیگر مطلوب از هر عملی که انجرا کند یا جلب لذتی و یاد فرع  
المی پیباشد، حتی اینکه برای دفع یک الم متخلل دیگر الم هم جی شود.  
له آن دلایل را که پواعث اعمال انسان هستند پیتوانیم به دقت

جامع تقسیم خواهیم:

یکی لذآند مادی، دیگر لذآند صنوی یار وحی، لذآند مادی عباره  
است از همان حس است راحتیک برای بعضی از حواس ما از تناول  
کدام خوراک خوش طعم یا از نوشیدن کدام مشروب خوش ذائقه

پیدا می شود.

اما لذآند روحی یا میان نوع لذآند از هر جیش خود مغایرتی  
که

هم در کیفیت و هم در مقدار و مدت و دوام پیدا رود، لذت نادی که  
مثل از خورش یک طعام خوش ذائقه بسیاری شود، مدت و دوام آن  
تهماً متوقف بر طول مد تیکه آن طعام در حسن موجود باشد و بجز این  
لذتش نیز با او میرود، اما لذت روحی بالعكس آنس است، تا و قیکه  
رسم آن در حافظه باشد لذت آنهم نیز بقدرها نهان دوام دارد و  
از این چیست اهنجاست و منزه از آندر روحی برای صدوم تراست.

لذاندر روحی از اتیان اعمال: شرافت، عفت، صداقت،  
امانت، محبت، فرآکاری، خدمت منافع عامه، ..... پیغایی شود  
لذتیکه برای انسان از پیداگردن اعتبار فرد عووم از احراز توفر حقها  
حسنه حاصل میشود بدینجاست که از اندیشه و صفت بیشتر است  
حالی که بگی از اسرار متعلقة حلقت عاصمه را شنیده نموده آنرا بعلت  
اخواوه عوم لشکر کند، یا چاہدیکه فی سبیل مداحجه وطن حیات را قربان  
گرده، چامد و ناموسیش را از اعداء بگناشت و ادنی بخواهد؛ حاکم عادیکه بدو  
هر یکی از وظایا را به مقدار استحقاقش واده، خود را رسول غایت آلبی  
برای بگناشت و ادنی مظلومین و انسانهای بین شهان و بین اعراب

۱۹

ظالمین گرد و صانع زارع و تا جریکه در اعمال خود مستقیم بوره از جاه  
و اجب بر اهده خدمت متعهده خود را ببر احالت اضافه برای جمیع  
ایفا کنند، اینها همه شریفند و هدیه همان لذت روحی اعیان است احت  
و تحیین ضمیر متحق اند، هر یک از اینها در هر معامله که باشی از افراد جاسوس  
داشت باشد چنین مقابله بکمال اعتماد و اطمینان اعمال یا مطالبه  
او را تلقی میکند، ازین اعتماد و اطمینان چنین مقابله یک لذت عظیمی  
برای افراد میگیرد که از لذای ندانیده امدادی حاصل نمی شوند، از این چیزها لذتی  
باشد که انسان در جامعه خود منزه از اعتماد را و هشتمه هر چیزگویی  
و هر چیز بخواهد بنتظر اتفاقیار و اعتماد در نزد مردم تلقی شود! اسباب  
اعتماد اگرچه بسیار است، لیکن عده آن را علما عبارت از عنوانهای  
ذیل میدانند:

**صدق :** صدق در عذری چیزی میدانند که  
و آن عبارت است از بلندی همت در انسان بحدی که خوف  
یا طمی او را با خطای حقیقتی و ادار ساخته نتواند، بلکه همان است  
که خود را بیک ترس یار جانی ذیل نساخته بالا قرار از عزت انفس

۳۰

خود بیچ چیزی را نداند، در واین یکی از برگترین صفات محدود است  
 و اول ترین علامات علویت و محبت خیر است در انسان. )  
 بل صدق علامت تعلق و در اندیشه انسان است، کاذب  
 همان است که اهمیت اخبار و شرافت را درین افراد ندانست،  
 حقیقتی را مخفی ساخته و مقدار خجالته و سقوط اخبار را در متقبل  
 بعد از اینکه دروغ او معلوم شود نمی‌اند پیشنهاد آماده چیزیست  
 فطری بر او متخلب نگردیده اخبار و عنتر نفس خود را بلند ترازیک  
 خوف یا لذت بسیط و قتی و هاسته دروغ نیکوید اگرچه ضرری بواسطه  
 صدق بر او عالد شد فی باشد، و عزیز و اشتن نفس در بسی اشناص  
 بحدی بوده است که نخواسته اند حیات خود را بذربیعه دروغ گفتن  
 نجات و هند بلکه صدق را بر حیات اختیار کرده باشند و گناه خود معرف  
 گردیده اند.

### اما نت :

و آن عبارت از عدم اتفاق انسان است حقوق دیگران را  
 که در تصرف او باشد. در این نصف نامه این حکم

۲۱

## حُقُّتْ ؛ حَالِكَتْ جَرْجَسْ

عبارت است از آوردن انسان شهوات و مطالب خود را زیر قید  
و اعتدال.

این بهم لذاندر و حیبت که مقابله با هنار او را غلب، انسان  
لذاند مادی کرده است. و اگر روحیات شخصی ضعیف باشد سیل بذاند  
مادی خالب گردیده اور از تمحظی لذاندر روحی محروم جی سازد، پیشتر  
گفتیم که دوام لذت مادی از روحی کمتر است، گویا کسی که از لذاند معنوی  
بلذاند مادی مصروف جی شود زیاد را کنم میفرود شهد؛ مشاهی عینیم عالی  
که برای مصلحت عامه کدام مسری را کشف نموده آزماش شرکرده باشد  
هر آنکه این خدمت را در تصور آرد البته بیک استراحت ضمیر و تندی  
خاطر مستحسن بشود.

یا حاکمک میدار نظریات خود را عدالت انجاز کند و آنها آسوده باش  
و همچشم حركت و سکون او دانملو از علامات اطمینان پیباشد؛ چنانچه  
هر کسی در هر جا بیکه باشد تجارت صادقانه خود را برای او خواهد فراخدا  
این احترام و تجارت معلوم است بیک صمیمه است پیباشد نه بماند.

رطوف و رویه غیره

۲۲

احسنه ام تاکه از روی مجبوریت و خوف باشدند، و هم آن شخصی از  
او را که این صمیمیت عموم نسبت، بخود تاکه عالم سر و محتاطیست  
متوجه می شود.

این همه لذاند و حی است که مدت و وام آهنازانمان بودن  
شان در حافظه طول دارد. بالعکس لذاند مادی تا شیرشان متوقف  
هر دلت وجود آنی آهناست؛ بهر صورت مقصود و مادر اینجا بحث کردن  
درها هیست لذاند نیست. بلکه میخواهیم بدایم که لذاند روی یکی از جهتین  
کتابهای فرد است در جامعه که بدون جامعه برای او وجودی ندارد.

### ( نایرات فرد در جامعه )

در ابتدای بحث نایر خود گفته بودیم: در عادت ما را از درک  
اصغر یکه برآهنا احتیاد و اشتبه باشیم مصروف می سازد. چنین است  
سبب عدم تعجب واستفسار ما از اجتماع بشر و داشتن مقاصد شنا  
از این اجتماع و تیراز آنگل است اهیست فرد در جامعه.  
دانستیم که جامعه در تکوین روحیات فرد اثرهای زیادی را

۳۳

دارد، بجهتیکه اورایک مخلوقی می سازد که مباری است از همان قیمت  
 خارج چا محمد باشد. در اینجا میخواهیم بداینکه فرد و راجه محمد چه افرواعی  
 در این چه نظریه وارند. ممکن است قبل از دانستن اینست فرد و راجه  
 بنا طبقه بفرود که فرد و راجه محمد، هیچ اثری نباشد، زیرا ظاهراً قطره از  
 دریا محسوب می شود، حالا که علطفی این نظریه، معقول و امر بدینها است  
 پر اکه موی سایه دارد، اگرچه چشم ما اورانه بینند، بل در یا عبارت  
 از مجموع قطره است، و اینست فرد و راجه محمد بمشترک از اینست قطره  
 در دریا است.

برای اثبات این مسئلله اول باید رسیدت اجتماعیه را بدقت  
 نظر کرد، هیئت اجتماعیه عبارت از مجموع افرادی است که هر یک  
 نوع خدمتی را که با مصالح عموم ربطی داشته باشد متعهد شده،  
 از اینها کند، از این است که افراد چا محمد طبعاً محتاج یکدیگر خود گردیده  
 اند برای مجموع و مجموع برای بکار کاری کنند . . . . . و همه در کارکردن  
 علی انتویت مکلف بوده باید اینها وظیفه را هر یکی بر عهده گیرد، و فی  
 غیبت جزو مرائب غرضی که برای حفظ توازن و پیش اکردن پیش

۲۳

باعثی برگشته‌ها و افراد جامعه بوجود آمده است، که این فرق ذاتی و پژوهی  
 محسوب نمی‌شود بلکه فرق صوری است، اما در اصل ذاتی بهمه علی‌سوی  
 باید برای مصلحت عامه کارکن باشند؛ خالق بعلم، حاکم بعدل  
 خسک بشپاوت، زن پر تسلی و تربیت اولاد صالح برای جمیع  
 صانع بفن، فنی بال و فقیر بجان خود باید برای جمیع خلائق شناخت  
 که ازین افراد و طوایف عدیده و مختلف هستی تکوین شده است  
 و پاجنمایی آن را تسمیه کردن چرا که همه در این فرم و ظایف بیکث برای  
 مکلفند، اند. و پیادل اعمال و منافع و زیاد کردن و سایل هم  
 و تعارف پیش خود را مصروف ہستند. و برای آسان کردن امور  
 و اصول حیات برای خود را هیئت‌های حاکمه انتخاب نموده، بهم اطاعت  
 اد مردا و ارشاد است آنرا متعهد شده اند. این است در بیانیت احتمال عیبه (۱)  
 اگر آنرا بنظر وقت نگریم، که از بیانیت هیئت‌های از هیئت‌ها حکومتی، و از حکم  
 حاکم و دولت پا تشکیل یافته است. که اصل همکاری اینها ایشان  
 فرد است و جمیع عبارت از افراد است.

بهین ایشان فرد است که خانم را تأسیس داده، این حامله اول

۲۵

پیشنهاد داده، و اولادش عامله نای دیگری تشكیل داده میر و نمای  
 و ملکه توالت و متأسل زیادگر و بیده از همان یک عامله که متوسط  
 فرد بوده، عامله کامن متفرق می شود، از نیست که مطل مندرجات اجتماعی مسلط  
 چاک و تاسیس عاملی را بهیست برداشت داده، آزادیهای نظری  
 که جزو مجتمع می دفت در حقه را فی از آزادی اشغال کردندی است دیده  
 تدقیقات و حکایات زیادی در امور آن گردیده برای همه اطوار و احوال  
 آن قوام و اصول خود ترقی و حفاظت را گذاشتند که برای  
 عامله در آن یک سهیث جداگانه تخصیص داده ایم. پس در این  
 صورت فرد را به نظر فرمیست بنا بر دیده بلکه قیمت آزادی است  
 اود جامد باشد تعیین داده، خصوصاً از پسر افرادی بظهور می آید که  
 اثراتی چاکی آنها با هابل قره بنا تی در از می در حیات بشیریت  
 تاثیرات داشته می باشد از قلیل نوایخ و مکشفین و محظیین.  
 ولی ما اگر تنها حالت و سطح را مقیاس گرفته تاثیرات فرد را در جامد  
 نبگیریم، خواهیم دید که فرد غیر از خدمتها ای رأسی که خودش بجامد میرسا  
 تاثیر دارد بحدید دیگری هستند که از اینجا لوا سلطه برای جامد را می برد

۲۶

و باقی میماند. تنها هر یک اگر اهمیت خود را تشخیص دهد مقدار تاثیر خود را  
بچشمیت اینکه فرد یک عامله است و انتهای تواند، و معلوم است

که جامد عبارت از عده عامله ها است.

### ( تکلیف و حشمت )

اگرچه بعد از دانستن بیانات گذشتہ، مقصود را از لفظ  
وحشمت و مد نیت یافته میتوانیم، ولی برای عدم تعدد آراء در صورت  
شناسختن مرا در رازین دو عنوان مختصری را از مدلولات آهنا بیان  
مینماییم :

وحشمت : حالی است ضد القیمت مقصود از آن این  
یا حیوانی است که از یکدیگر خود را میدهه اند که حرکت او را از ترس گذشت  
یا تعددی جبور سازد، و همین است حال حیوانات در جنگل و غیره  
که بدین سبب آهنا را وحشی نمیدهه اند، و حال افاهنا قبل از جامد  
نیز همین منوال بود، اقل حرکتی که واقع می شده ولو هم از طرف هم  
جنس ادمی بود موجب خوف و احتیاطش گردیده از ترس قوع

۲۷

خطر بدهم یا قعدی و ادارش میکرد. مبدأ بمنی علیه تفکر و اندیش اعلیٰ  
آهنا بدگانی در میدن می بود.

در نیت: عکس حالت و حشت است، اعنی چنانچه و چنین  
بردم خود را و به گمانی کیمی از دیگر است، بالعکس مدغایت بمنی را لفت  
تقادب، تعاون، خوش گمانی کیمی با دیگر است. و این دو حال خوا  
که بر افسان مرور کرد، در اعنى از و حشت بد نیت رسیدن )

متلاعقب نبودند، بلکه پیش این دو حال او دور دیگری گذشته که مؤث  
آن قروفی را زیر قدم مقتضیات خود گرفته است و آن عبارت است  
از دور چادر نشینی پس هلاکل و ورده های انسانیت را زیر سه عنوان  
آوردند:

(۳) چادر نشین

در هر یک از نیها ان صاحب مشاعر و مهیّات و رحیم  
جد اگاه بود که با دوره های دیگر خود نسبی وجه طابقت نداشتند  
بنابر از بعضی صفات غریبی که طبعاً قابل تغییر نیستند.  
(۱) انسان و حشی همان است که زندگی را در بیان جنگلها

۲۱

سرگردان بسیار و دارمیوه جات و برگ سبات است و شکار چوشت  
سد جو ع منوده تمام عمر خویش را بجهالت و بدینجتی گذشته مانند ساع  
بیکدیگر اذیت و اذایمیر ساندو حیات آنها بدیهی است که خالی

از هر حریت میباشد، چنانچه پیشتر در ذکر آمده است.

(۳) انسان چادر قشین انسنت که در میان آنها زید چادر بازندگانی  
منوده حسب اختلاف فصول تغییر مکان میدهد و سرچشم میعشت  
آنها گله چهارنی و بعضی زراعت‌های بسیط و ساده است. و آنها  
نیز تقریباً میباشد انسانهای وحشی عاری ساختن و بقیه امور اش  
و مزیات زندگانی و ضروریات مدافعت حیات را نمیدانند، و از شناس  
برای یکدیگر خود هیچ یک اشری نمیانند، تنها فرق در اینجاست  
که ضرر و خطرهای انفرا در انتیت با انسانهای وحشی قدری پیشتر  
دانسته شده بذریعه تشکیل عالمه یا جامعه‌ای مختصر مختصر بعضی  
از آن ضررها را در فح کرده تو هستند و قدری از آنها و باقی اسباب  
بکار اند اختناند ولی باقی از کل لذائند و نعمت‌های این در حیات محدود  
(۴) انسانهای متعدد پهان هستند که بیشتر مالی به تها

۳۹

و اتفاق بوده، حیات اجتماعی را بصورت کامل تراز آن دو فریق  
و یکتر ترتیب داده، بذریعه امکاً داد علوم و فنون و صنایع و تسهیل  
و اسعاد حیات کوششی داردند، حیات را بهترین موهب و عظیمه‌ای  
خداآنده‌ی دانسته آزاد را ای ترقی بهبود حال خود را بصورت ثابت  
بودایم صرف می‌خانید و که هر طبق، آنها را ای خلفه‌ای خود اثرا نمای عیل  
و اسرار غامض و مخفی در اکتشاف نموده میگذارند.

سابق گفته‌یم در مردیک از این سه دوره مشاعر و حیات  
آنها صورت و شکل مخصوصی داشت، بالا‌حضر این دوره همان  
“(اگرچه دوره تقدیم)“ که بین روحیات فرد متبدل و قادر نشین باشیم  
نسبت بخشی آن مردیک تراست بازهم تاییده فرق کلی میباشد  
اهمترین بخش ای این دوره بر دوره‌ی دیگر، همان مسئله است  
که انسان یک حیات معنوی را علاوه بر حیات مادی احراز می‌کند  
و در کدام این دوره نمای وحشت و قادر نشینی کلمه‌ای: حیات، انسان  
سعادت، مدلولات مخصوص دارد، ولی یعنی یک از آن معنی نمای  
در لطف و محاسن و مجامد خود با مدلول استخواه دوره عذر نیست همسری

۳۰

متواند، شرافت و کرامت نوع انسان را همین دوره مدیت بپلور آور  
گویا تدن عبارت از قیمت و قدر کلمه ایان است.

هر جامعه که بین آنها انتخاب آرای، تالف قلوب، غصت تغیر،  
شہامت قومی مبادی و محبت جنسی، تقدیم مصلحت عامه بر فوائد  
فردی، فرد کاری در مقابل کرامت عنوان شخصی بیشتر گردید،  
برآن جامعه مدینیت اطلاق می شود،

هر جامعه که افراد قیمت خود را بر مقدار سیمی و خدمت متوجه  
دانستند، بزرگی و عظمت را در فدا کاری به جامعه خود شمردند اطینا  
اعقاد، صداقت با یکدیگر خود را شتند آنها را میتوان گفت.

هر جامعه که مظہر خیالات و آرای و آمال برای خود داشته بهم  
افراد آن بآن مظهر متسلک باشند، هر جامعه که مثاعملی داشته  
کل آن مثاعر را مغزد و محترم شمارند، هر جامعه که فرد آن سوی جامعه  
بنظر کشید از الفراہ ترسیده و آن طبعی است بگرد، برآن جامعه

میتوانیم بگوییم مدینیت و اهداف

این است معانی و فروق کلمه های «دروخت» و «مدینیت»

مدفیت، آخرین مرحله‌ای بشر است که بعد از طی کردن قرون عدید  
و تجربه و عبرت گرفتهای زیادی در این قرون اخیر محظ سفر انسانیت  
گردیده است، اخیراً انسان تعیین واده تو انشت که از حیات مقصو  
بست که آن مقصود را و در هر عمل و حرکت باید مدظفر گرفت و آن  
«سعادت دارین است» سعادت دار آخر بمنی بر سعادت این  
دار است، هر که در دنیا شخاوت و بی اعتنایی را پنهان گرفت  
لضیب او در دار آخرت هم بتش آن خواهد بود که ذرا بیخ نوائ  
«سعادت» یا مقصود از حیات را در یک مبحث جداگانه بیان می‌نماییم  
ولی مقصود ما در اینجا اینها تعبیر معنای مدفیت بود که مقصود از آن  
آسان و سعید ساختن حیات است، که نیک این معنی را داشته  
بدزینه بنای قصبه و شهر را تأسیس جالس طلبی و فنی و صناعی  
و سیاسی، تأسیس مدارس ذکور و آناث، مده طرق موافق  
و مجاوره آسایش و سعادت را برای خود فرام ساخته، هر یک  
از اینها برای اکتشاف و تسییل و سائل تحصیل یا بعل آوردن امور  
خود کوشش داردند. جمال خدمت کرون نیکد یگر شان بحدی

۳۲

و سچ گشته که بین آنها افرادی بظهور نمودند که قوانستند برای چاهمه  
بل برای تمام عالم پیشریت یافتم خدمت کردند، بهترین مژده را که «فقیه»  
و یکی از لذاند بزرگ بمان حیات مخصوصی است که پیشتر گفتم،  
حایر شدند، چه ایشان به نیروی زیمن اجتماع که تا حق انگار لذاقام  
رازو بر مسخر کردن قواد اسرار یکه خالق جملت عظیمه در کائناست  
بروئ فرمود است. مقدار شدند، بعض اینکه پی طلب  
رزق پیاره یا بسوار حیوانات مانند تارا قطع کنند هر ۱۰۰ هزار که  
بنحوه سبک بر قدر سرعت زیادی رفتاد و از نداخترانع نمودند.  
تاریکی را که عجیب ترین مناظر است، آهسته آهسته رفع کرده  
آخر آبرای دور گردان آن عضریتکشیاه بر قدر را که عجیب و عظیم  
قوه باست کشف نموده، بر جان چیز نمایمکه هزاران نقره از جداد  
شان قوت نمیریک بل درک کردن آنرا نه شختند مقدار شسته  
قواف شند.

۳۳

امیان

## جامعه و مکان پرچه اولیات طبق آ

بعد از دانستن ما همیست و اهمیت جامعه و مرکزیت فرد

در آن باید بدایم که این جامعه در سیدن آن با خرین هرتبه نای

ترقی اعنى مد نیست راجع بچه اولیات یه باشد. ما در ضرورت اولی جا

پیشتر بحث میرایم بعد ازان ضروریات مد نیست راجع بسیزم کوچه

امور استند

بیامری از امور عالم لست. بحال و ما همیست و اهمیت خود افتخا

محضو صده برابری تکون و دوام خود لازم دارد، و همین اقتضا آلت

لوازمات خود را بظهور میرساند، مثلًا اقتضا می حیات غذاست

که این اقتضا پا احتیاج برای او اغذیه و سائل ایجاد از اتهمه شود

است، از این است که مقوله بل قاعدة عمومی مشهور راست:

(( حتیچه مادرای بجاد است . )) این یک کلمه است که حتی جامعه

هم از تجربه این قانون عمومی خارج نمیست، بلکه احتیاجات

آن بیز ضرور یافتن را بجاد میکند. اولین چیزی را که جامعه

اعلاج و حمایت میکند

۳۲

محاج و جو د آن است حکومت است، و کل امورات تختین  
 و ترقی آن راجح بحکومت است لذا آنرا مسجد و آن یکی از اولیات  
 بنی علیه امورات جامعه قرار دهیم. حکومت (۱)  
 انسان قبل از جامعه ضعیف و محاج و ترسنده بود، اما  
 بعد از جامعه این نواقص اور فرع گردیده است. بد رجده که جی بنیام به  
 در وسط جامعه مطہن و آسوده بل ازین سیاسته مختار و فخر قدم  
 زنان میگردد، که هیچ ناخوبی در عقب و نه و هی در خاطر آن است  
 پیش که میدان عمل در حیات برای او ضيق بود، از هر طرف  
 خاوف و خطر محیطش بودند، هر حرکتش بعد از تفات برسومی  
 ناز حمله یا شر متحمل الواقع محفوظ ناند، ولی چون این خاوف  
 و خطرات ان در سایه جامعه رفع گردید هر فرد مطہن و آزاد گردید  
 توانست که باندک سنجش وزحمت فواید زیادی را که جدا شن  
 ور تصور هم نداشتند بدست آرد، غریزه حرص و همچو که با  
 هر زی حیات، طبیعی است و رسانان نمود کرده، هر یک پی  
 تو غرزو خایر برای اینکه رفاهیت را برای خود بیشتر فراهم نماید

۳۵

برآمد، هرگذام طلبکار سعادت گردیده یک راه و مسلکی از برای  
خود انتخاب نمود، حتی اینکه غلبه طبع بعض شان بدرجه زیاد  
گردید که همان مدیونیت خود را در مقابل افرادی که بسایه آنها آشده  
میگرد، فراموش کرده ضعف را کلیته از خاطر داده، خواست  
بدرجه غصب یا وزدیدن حقوق برادران خود آتش حرص  
و طمع را فرد شاند البته در این صورت که انسانها بسب قوی شان  
برآرایی درجا معاوضه فضیلت آزاد فراموش کرده، تنها حرص و طمع را  
پیش نهاد گیرند، باید تزیع و مخالفات زیادی درین شان پیدا  
شود، و خصوصاً که آن فراموشی بدرجه گردد که وزدیدن و بسب غصب  
یکدیگر را بتاگذارند، در اینحال لازم آمد که انسانها برای خود یک  
بهیتی که بنوع و قوع و تلاطیخی خللهای مکلف باشد تشکیل دهند، تا  
لوای اینیت را که از همترین بلیگانه فضیلت جامعه است منتشر  
ساخته، هر یک در سایه این اینیت بر جان و مال و نیوجوز خان  
خود مطمئن بوده بکمال تضم امرار حیات بدارد؛ این بهیت عبارد

۳۶

ظاہر است اینست اولین فضیلت جامد است، هچنانچه یگانه و سیل دیگر است. اینست که سرک  
از اندازه ضروری یکروزه خود بیشتر سعی و کسب کرده می‌شوند  
بسایه اینست هر کدام در شب و روز بزر نقطعه یا جتیکه بخواهیم  
یا منفعت ناقصاً کند حرکت میکنیم، نه خطر حماجم و ناخوف مصیبی  
مانع سیر را گردیده میتواند، میتوانیم ضروریات بلطفه  
از آنرا تخلیل کرده برباقاشان زیر قبضه خود نامطمن باشیم.  
افیست در حیات اشراف اینست بزرگی را دارد بحدی  
که آنرا مقياس و علامت دارند کی یک جامد میتوان شمرد و کرج  
ظاہر آنچنین می‌ساید که بین سرمایه و اشتغال اینست ربطی نباشد  
ولی در حقیقت اول را بدون از دوم وجودی نفیست زیرا در صوره  
افیست نباشد هیچ فردی برای تولید سرمایه سعی نخواهد کرد و چنان  
زحمات خود مطمن مانده بمنی تواند چیزی که مشاراً بیجاد و دوام اینست  
است حکومت میباشد و تنها ضرورت اینست برای جامد علیمت  
احتیاج آن بحکومت نگردد و است، بلکه فوائد عد پده و مختلفه  
دیگری نیز است که وجود آنها بودن حکومت منوط است،

۳۴

مثلاً: این حامله بزرگ (د جامعه)، اختیا جات عمومی زیادی  
دارند که نسبت به بسی موانع، خودشان ضروریات آن اختیا  
را تهییه کرده بخواسته باز همترین آنها تهییه و مراقبت و سائل تسییل  
منافع عامه ارتباطی ایجاد و تدبیر طرق موافقه و میکاره مانند سرکش،  
ریل، دریا نا، پلهایا، بند نا، پوسته، ...، تا سین مکانه  
شفاخانه نا، بلدیه نا، ...، تشییع حال لئست و رمقابل  
جامعه نای دیگر و نگاهداشت موزونه درین خود و آنها، تهییه لوازم  
مقابله کردن در وقت لزوم، ...، و غیره اختیا جاتیکه  
جامعه برای تحریف و تهییه لوازمات آنها بخواهد در یکجا جمیع شده  
مایلزم را تایید نمایند، و بدون اینکه کل این اختیا جات را  
یک هیئت تشییع داووه، دانما خود و بتعییل مایلزم ایشان مکلف شده  
بیگر صورت اجرا شد فی نمیت که بدین سببها جامعه ناز  
حکومت استغنا نیست بلکه حکومت او لین اسباب تأیید  
دوام آن شروع می شود، حکومت که جهات لزوم آنرا فرمیم  
تازمانیکه اصول و قواعد یک حد و افزاید انبیت بیک دیگر

۳۸

وحد و و تعلقات حکومت را با افراد و افراد را با حکومت  
 تعیین و به وضع نماید، و ظال甫 محو لخورا ایفا کرده نیستند  
 چه هر یک از اعضا می آن طبق اختیا جات ملت که پیشتر  
 آنرا سنجیده بیباشند و ظال甫 خود را ایفا کند، این قواعد و اصول  
 عبارت از قانون است و فوائد تیجه از بودن قانون خصلی  
 زیاد است، و چون در این مبحث میخواهیم تنها اختیا جات چه  
 وضو دیگر داشتیم را بداییم، ذکر آن فوائد را برابر یک  
 مبحث دیگر ندانیم.

### تعلیمهٰ (۳)

دانستیم ضرور ترین امور براحتی جامعه حکومت است  
 حالاً بقیم که مد نیت آن راجع بچه امور است،

علم اول ترین اسبابه مد نیت و ضرور ترین امور است  
 برای افراود هر جامعه پیشتر دانستیم که انسان دو نوع حیات را  
 دارد است، یکی حیات مادی، دیگر حیات روحی، که این حیات  
 دوم یکی از مکتبات اوست در جامعه این نوع حیات که عبارت

۳۹

از مکانات دوستی هم مخصوص است و سبب بیگانه کرامت جنسی  
او گردیده است، بدین معنی علم در جانش و میهده می شود، اخنی  
چنانچه حیات مادی او متوقف بر اخذیه مادی است مانند:  
گندم، برنج، آب، گوشت . . . . وغیره اخذیه که بذر  
معده آنها را برای اعضاء و عضلات جسم خود میرساند.

پیر غذای حیات معنیه وابسته به اخذیه معنی یارویی است  
که در ما هیبت ولذت و اهمیت خود منزلت عالی تری را دارد،  
اگرچه بخار طریقی که حیات روحی متوقف بر حیات ملوی است  
ولی چون حیات معنی بیگانه ذریعه کمال اول و مسیله بیگانه  
که انسان را از گاو و گوسفند تپیز میدهد لذا از اباید حیات مادی مقدم

تر شماریم، این غذای روحی عبارت از علم است، اما زرا  
که بزرایای حیات و نعم آنی در حیات و اصول تمتع با آنها واقف  
می سازد علم است، مقصود از علم دالستان است می بینیم  
انسان بجددی که دانسته شد میل حلويت، ترقی، لین طبع،  
حسن اخلاق و معاشرت، حب اكتاف و اختراع در اوزیما

بخطی و مفعولی

۳۰

گردد و ده، تحصیل آنها او لین شواخت او در حیات میگرددند، گویا هچنان  
 خوراک برای جسم خذابوده سبب بیگانه نتوان است، علم پیر  
 برای عقل خذ اگر دیده علمت او لی در منود ترقی آن می شود.  
 این است نیز حال جامعه که وانسته شود، هر چند خدا  
 برای عقول افراد آن بیشتر سد ہمانقدر فکار شان نمیگذرد  
 چنانچه فرد بعداز وانسته شدن طلبکار حسب ترقی و اکتشاف  
 و اختراع میگردد، نیز جامعه میلش باینها زیاد گردیده بین جامعه  
 و گیر متاز و بیشتر صاحب مکانت می شود، از این است که علم  
 او لین ضروری است هر جامعه قرارداده اند، پیشتر و اشتیم که مذمت  
 عبارت از آسان و سعید گر و آنیدن حیات است، فرق  
 بین متنیدن و وحشی این است که دوم برای خذا ولو از مات حیا  
 خود جزو بعضی بیتات طبعی و اگر آنهم پیسر نشده چیزی باشیکت بکلیف  
 وزنات یک فرد دیگر می تهیید شده بذریعه حمله و غله آنها را می سازد  
 دیگر موردی ندارد، از این است که به شا فراز هم و وحشتی  
 طبع موصوف گردیده اند، اما متنید بین بذریعه حمله و استعمال

دیگر  
و حکایت  
و حاشیه

۳۱

ضروریات را حاضر نمی‌سازند، بلکه آنها را بفروهه فکریه و سعی و محل  
بوجود میرسانند، وفضل در فتوهه فکریه آنها را جح است یعنی از پر  
هر کیک را با اصول و ذرایع بهتر ساختن اسباب و امورات خود را هر چیزی  
میکند، زارع را بر طبایق زین و تاثیرات اقلیم صانع را بر قوای حدب  
و حکمت‌های آن مطلع می‌سازد، حاکم را از اصول عدالت، وزن  
بر قوای حد و فتوں تربیه اطفال که مردانه‌ای مستقبل جا صده اند و ا  
میکند، تا جرا بر اصول اقتصاد و کسب، عالم را بر اسرار و خواص  
و امور مطلع می‌سازد . . . . . . . . . . . . خلاصه این که علم  
هر کیک را از اسرار و هر چیز که خواهد با حقایق و خواص و ذرایع آسان  
کردن آن نماید اناند، بذریعه علم ضعفهای خود را با وسائل تقویت  
شان، احتیاجات خود را با وسائل تلائی شان، و ظائف خود را  
در مقابل افراد بینی نوع داشته می‌توانیم، علم پرده‌ای ضخیمی را  
که عادت آنها را در مقابل چشم و انگار مایان بسید اگرده بین  
حقیقت و ماجابی میگرد و دفع کرده هر فرد را از حیثیت خود  
در جامعه میدانند، علم او لیکه است که کل امورات مد نظر است

۳۲

برآن نبایم یا پد، بل و رختی است که مدنهیت شعبات و فروع  
و برگهای آنست. بزرگترین فضیلتهای علم بر انسان نهیں است  
که او را از قید خرافات و باطیل رئی میدهد، و این فضیلت علم  
هر شخص عالم قدر داده می‌تواند.

### فَإِنَّمَا الْحَلَاقَةَ (٤)

«ستوط اخلاق طقی دلیل نزدیک شدن آن است بمقام»

«اخلاق هر امت مقیاس قابلیت آن است»  
از ضروری است مدنهیت قوانین اخلاقیه است که اولین نزدیکی از تعیین تفاوت افراد  
یافته انسان و جامعه را صاحب چنان حیاتی روحیه که آنها می‌گذارند و اینها  
دلیل ثابت است. بر تکان یکی جامعه.

موضوع بحث علم اخلاق:

پر کدام مصالح و امور را که بسیم کی ازین دو خواهان  
بر آن اخلاق میکنیم: «خوب» و «شیرین» یا «محب»  
و «خوب».

و این بحث بزرگه ام و اموری که این عالم دنیا ص، شیرین و غصی،

۲۳

بزرگ خود را، در حضرتین و حیفی ترین اعمال متنداول است .  
 معنی خیر و شر چیزیست ؟ و بکدام مقیاس علم ابا هنام طی  
 داده پیتوانیم ؟ بعارت دیگر کدام طریقه را در سنجش اعمال خود  
 تابع باشیم تا بتوانیم بخیر قریب و از شر و رگردیم ؟ این چند سکون ایمان  
 است که جواب آنها را علم اخلاق بسانشان داده میستواند  
 پس علم اخلاق خیر و شر را تو ضمیح داده، طرزی را که باید  
 افراد باهم قرار آن معامله و اشتته باشند لشان میدیده .  
 پیشتر داشتیم هر یک از افراد بشر محتاج به معاونت دیگر افراد است  
 در این صورت که حیات و معامله و همه امور هر فرد در دنیا را  
 مصالح و شئون افراد دیگر مداخلت داشته باشد لازم شد  
 که هر یک متصف به صفاتی باشد که او را باقیه افراد قریب ،  
 و از امور یکه موجه شفرا آنهاست بعید شود، و اگر این قابلیت  
 در من باشد معلوم است که نتیجه اش تنافرد عدم اخبار است  
 و راهنمایی خاطر خواهد گذشت که : دو آیا علم اخلاق پیتواند  
 مارا صالح و خوب و غیر منفعت عووم گرداند ؟ «

۳۳

جواب این است که علم اخلاق بمنزله طبیعی است که میرفرا  
 از خود را کهای مضر مطلع ساخته اور از تساوی آنها منع کرده ،  
 ضرر نامی شان را نشان میدهد . بعد از این مریض خشار است ،  
 اگر صحبت را خواهان باشد باید از آنها اجتناب ورزد ، والا عاقبت  
 بلک است ، علم اخلاق تیر مقیاس های سنجیدن « دخیر »  
 « دذرش » را نشان داده فواید متابعت و مضار عدم تراحت  
 آنها را میدانند . پس علم اخلاق اثر خود را ظاهر کرده بخی قواند تازگه  
 اراده ثابت و قوی نداشته باشیم که بزردیجه آن بتوانیم از منهیات  
 آن دو را باشیم و او امرش را تغییر دهیم .

« مقیاس قانون اخلاق برای داشتن خیر و شر » :  
 اگر بخواهیم مساحت یک ذمیتی را بداییم ، مقیاس و صول  
 هندسی آن رجوع می کنیم ، چنانچه اگر داشتن وزن یک جسمی  
 مطلوب ما باشد ، تقيیمات مروفه رجوع کرده مطلب را یافته  
 بتوانیم ، پس برای معرفت خیر بودن یا شر بودن یک علی ،  
 بکدام مقیاس رجوع باید کرد ؟ جهر کردن اسمای جمیع اعال

۳۵

و تقسیم شان در دو جدول زیر عنوان خیر و شر بدینه است  
که نا ممکن ولاطایل است، زیرا فرضًا اگر شروء، حافظه یافته اند  
ثبت آنها را محافظه کند در اینجا علم اخلاق برای مایک مقیاس  
بسیطی را تعیین داده است، همچنانکه برای دریافت مساحت  
متوجه فوت مقیاس معتبر است، یا برای اثقال ذوات الجمیر  
و کیل تعیین داده شده است برای اخلاق یکم مقیاسی  
وضع شده است، این مقیاس او عبارت از تعیین صفت  
قانون اخلاق است، عین سه صفت را میعین کرده است،  
هر فعلیکه باین سه صفت مطابقت داشته باشد، آنرا از مقیصی  
قانون اخلاق شمرده می توانیم، والا آنرا باید خارج از قانون نمود  
شرطی از این آن اجتناب ورزیم :

صفات قانون اخلاق :

در صفت اول» : مقتضیات قانون اخلاق الزمی است  
«صفت دوم» : مقتضیات قانون اخلاق مطلق است  
«صفت سوم» : مقتضیات قانون اخلاقی عمومی است

۳۶

۱) برای شناخت صفت اول باید الامعنى الزاجی را بدلفت  
در الزام، یعنی نوع خاصی است از النوع ضرورت و بران نوع اعما  
اطلاق جی شود که ملزم بشواد، مر تکب و یاتار ک آن عمل کردو،  
یعنی امریست که موقوف علیه خصال و ممکناتی هبادند که اگر از اقصیم  
کرده باشی بدردن این امر حصول آن امکان ندارد. گویا احکام  
قانون اخلاق مانند احکام دیگر قوانین اجباری نیست، مثلاً:  
و حقوق غیر احترم دهرا گرخواهی عامل شوی... یعنی از اشاره شادا  
اخلاق است، و رأی بجایی تواند کسی ایشان را شاد و را قبول  
نمکروه و حقوق غیر بی حرمتی ننماید، مگر کتاب شرین مژا ایکتا اختیار  
پیدا کردن احتیت نزد اهل جامد از وست او میروند، گویا قانون  
اخلاق وظیفه طیب را که پیشتر ذکر شده است، ایضاً میکند  
این برای عدم پیداشدن مرض پیشتر تعیین داده اختیار بجا  
یا ملاک را برای خود او والذار شد.

۲) الزام است قانون اخلاق قطعی است؛ یعنی نسبت  
با شخص و زمان و مکان تبلیغ نمی‌یابد، امثال پیشتر را که قیم

اعنی محترم شمردن حقوق غیر» این حکم قطعی است بهر حال و صورت عدم احترام غیر خلاف عدالت بوده است، پسچ موقری این حکم تغییر داده نیتواند.

۳) الزامات قانون اخلاق عویی است: یعنی در هر جا و زمان هر کس قائل و معرف انسان است، مثلاً: احترام حقوق را هر یک در هر نقطه قائل است، حتی در دیگر این الزام را معرف است که هی نیخواهد که کسی حقوق او را توهین کند، زیرا در حقیقت است، هم و که انسان شری را مرتكب می شود، یکسان است با اینکه کسی خود را داشته باشد، و گذاشته را داشته باشد که همه مردم از هر کسی شری گردند، ولئن همه هستند اخیر بین توهین هفاقت این قانون است که بندی عده آن خیر و شر را در و نابست. تردد یافت کرده می سه توانیم با برای تحقیق خود را خیر از شر باید دلیل را قبل از اخلاقه ناییم:

- ۱) هر فرد که از چیزی است خود را داشته درجه لزوم را داشت: بایشند
- ۲) از وجہ حکم قطعی اعنی زبان و مکان را در تغییر صفت آن اثری نباشد
- ۳) از چیزی که تلقی مردم عویی باشد: یعنی هر کس در هر جا مفترض

۳۸

خیر بودن آن باشد، ازین حال است باید از اخیر داشت از ضمن  
مقتضیات اخلاق بشمایم.

و طبعاً هرچه که این صفات را دارانشند باید از اشر محسوب  
باشد لآن اختناب ورزیم: چرا که منافی صفات قانون  
اخلاق است.

### عدالت و اخوت اجتماعیه (۵)

طبيعي است بجهودی که در یکجا فردی با چندی دیگر ارتباط  
پسیده اکنند، باید و در مدد الله کردن با ایشان برای خود قواعد و ترتیبها  
استخواب نماید، این امر طبیعی است که انسانم در هر جامعه که باشد  
خواهد خورد یا کلان این اقتضاء پسیده اکردنی است، که چنین  
**اعصاء** طبیعی را قواعد اجتماعیات می نامند، اساس بنتی  
این ترتیب همان قانون خیر و شر و بعارات و دیگر مقیاس  
سایق الله کر قانون اخلاق است، ولی برای کمال افتن  
روابط اجتماعی یار و مدنیت، تنها صراحت قانون اخلاق

۳۹

کفایت نیکند. بلکه جامعه یک اقتضای دیگردارد که آنهم در میلت  
خود بمتابه قانون اخلاق است، اقتضای مذکور را قاعده  
اجتماعی پسند این است که در نیست، جمیعی گر بعدالت و اخوی  
گویا، همانکه حکومت و قوانین وضعیه برای جامعه حقی است،  
و علم و قوانین اخلاقیه ضروریات تدن آن است زیر عدالت  
و اخویت اجتماعیه سبب کمال یافتن مد نیست جامعه است.

جامعه را بدین از عدالت و واجی نیست. زیرا جمیعت  
عبارت از عده اشخاصی است که هر یک حقوق مخصوصه دارد،  
هر کدام حقوق و وظائف مصلحتها و آرزوئاندارد. هر کاه افراد  
بر حقوق خود مطمئن بوده بکمال آسوده باشی با هنامتنع شده میتوانند  
پس اشان بکدام عاطفه پیشاند با هم نوعی خود معاشریت  
جامعه که احترام حقوق یکدیگر را بین شان تبادل نیاز  
حالت آن هر یک جنگ دائمی میماند، زیرا هر عالمه برای مدافعت  
در وقت حاجت از دیگر خود جداسته باشی صورت رفتار فته  
همیست اجتماعیه اخلاقی یابد.

۵۰

برای حفظ اقتصادی مرتبط شدن افراد بینکدگر  
 نسبت به صالح شخصی خود را کفاایت میکند، چنانچه تألف اکروستی  
 بیلهای شخصی باشد زیر برای دوام جامعه کافی نمیست، زیرا تهمایل  
 شخصی احترام اعضای هیئت اجتماعی را مقتضی نمیشود از این جهت  
 ایجاد یک قاعده مستقله که از غرض دلیل شخصی متوجه باشد لازم  
 کرده است تاریخیت ارتباشد و اطیان عجمی در جامعه پیدا شود، زیرا  
 این جامعه عبارت از زینه است که مأخذ فوائد مادی و معنوی  
 و عقلي انسان پیباشد، پس جامعه در حقیقت یک ذین کله  
 بر هر فرد دارد، چه این فوائد را حائز شده توانستیم الا بعد از  
 اینکه افراد دیگر بنی نوعی ماحصل بزرگی را از تکاپی خیاتیه مارا بدشون  
 گرفتند، این بعیر از لقیه فضائلی است که آنها را بعنوان «انسانیت»  
 که حائز شدن آنها منوط بودند در دامنه اجتماعی است فی شنا  
 این قاعده عجمی که از هر غرض دلیل شخصی خالی بوده عمل تألف  
 اعضای جمیعت پسگرد و در عدالت و اخوت اجتماعی است.

۵۱

### عدالت :

بهترین تعبیر جامع برای معنی عدالت این است :  
 « عدالت عبارت از احترام حقوق غیر است »، اعنی باید هر یک  
 معتقد باشد : اپنانکه من حقوق دارم و نه تنها اماني من در جای  
 محترم بودن آنهاست؛ نیز هر یک حقوقی و اشتباه آرزوه را که  
 در هر چاچ حقوق شر محترم باشد. گویا عدالت احترام حقوق و حرمت  
 شرف و یگران را اقتصادی کند.

برای حائز شدن به صفت عدالت بخوبی تکالیفات فکری  
 و سنجشات زیل بکار نمیست، زیرا اپنانکه برای تئیز خیر و شر مقیاسی  
 گذاشته شده است، نیز برای عدالت و درکن تعیین شده  
 که تربیه دادن نفس بر اعات آن تأمکایت می کند ابرای صفات  
 شدن صفت عدالت :

۱) « با کسی ممکن آنچه که خواهی بتوانید »، ۲) « دو ظیفه بشری را  
 محترم و احترم »؛ خواه این وظیفه را جمع بخودست یا بدیگری باشد  
 و حایلکه این دو کلیه را اساس هر عمل خود قرار داشم، سیچ کار با خارج

۵۳

از داره عدالت نیباشد؛ و اگر کلیه اول اتحیل نایم می بینم که چنان  
و ظیفه مستقل راضمات می کند هر که آنها در عایت والیفالند  
نماد است، اولین حقوق هر فرد تاین حیات انسانها است  
پس عدالت ما را از ضرر سانیدن بجایت دیگران منع میکند،  
دوشیم : عدالت احترام حریت غیر را بر مالازم می سازد،  
نه تنها علام و کیفر گرفتن را منع میکند، بلکه اجرای هر فرعیکه مانع ازادی  
یکسر دیگر گرد و بروجی که باشد منع قرار داده است.

سوم : عدالت احترام افکار غیر را و ظیفه هر فرد قرار داده  
هر کس در اظهار افکار خود آزاد بوده، میتواند کارنای شخصی  
خود را برآورده اقطیع دهد، و تحقیر پا توین این نوع افکار را خلاف  
عدالت قرار می دهد.

چهارم : احترام ملکیت غیر بر از مقتضیات عدالت است  
که این خلعت : سرقت، غصب، فریب و غیره طریقه ای  
را که ممکن است با توسط آنها مال غیر را بدون رضای خود شش  
و عدالت پرست آریم منع می کند، که عدم تحقیر شخص

۵۳

پا تو بین خیست یا شرف او را نیز درین نوع تعید یافته می‌توان  
حق ساخت.

نیخیم: عدالت مارا پنهان نمایند هر نوع شرط و تعابد که باشد  
کرده باشیم، موظف می‌کند که این را امانت و صدق نیز کند  
و این همه حدودی را که تعیین داده اند از همان نوع حدودی است  
که شرعاً، و قانوناً آبیان آنها موجب حرج قرار داده شده است  
و همه از همان نوع اعیانی است که هیچ یک نیخواهد؛ خلاف آنها  
با درویی شود. گویا این نیچ و قلیقه از همان کلیه جامعه صفات  
عدالت است که پیشتر آنرا در این بحث ذکر نمودیم، می‌ماند کلیه دوست  
«وظیفه بشریه را محترم دار») این جمله تهائیادی و کالکف سایقه  
در بر می‌گیرد، بلکه علاوه بر آن، عدم اجراء کارهای مضر بغير، فکلداشتن  
وقوع آنها را از طرف یک فردی بدیگری نیز قرار میدهد؛ مثلًا:  
پیشتر و انتیم که عدالت عبارت است از «احترام حقوق غیر»  
بنجیر و گرایفیت نرسانیدن بکسی، و فرضًا شخصی کسی را بلاک  
نموده در یک جاست یکم شما واقع باشید حقی شد است

۵۳

آیا در اینجا اطلاع دادن حکومت را بجانبی غصی شده است از این  
شهرده جی شود جواب این است که بلی از مرد قتل کیی از جرمات منهای  
اولیه است، علاوه بر آن قاتل برگرامت نوعی تعددی کرده است  
چه مقتول کیی از افراد همینست بود که در جامعه بمعاونت اعضا  
آن سی داشت، و شریک شان در منفعت و منفعت های عمومی  
بود، و با خرام جایت او عدالت بجز افراد را مکلف ساخته است  
و قاتل این حق را توپین کرده سلب نموده است، این علاوه بر  
تعدیش برگرامت و شرافت انسانیت قتل را که صفت علوقا  
وحشیه و بسانسیت در هر چیزی زمانی است از تکاب کرده است  
لذا مرتبه شرافت نوعی در اینجا بالا از از حق همان قاتل است که مبلغ  
حکومت را از محل قامتش عدالت بشری بر ما وظیفه لازمی  
قرار میدهد، که آنرا باید تنقیض و تحریم، و علی پدال القیاس هر امر که جزو  
الخطاط گرامت انسانی باشد باید مانع حصول آن شویم.

### ۴۲) اخوت اجتماعیه :

این بند تبریز مشاعر و بهترین تسلیمها است برای انسان

۵۵

که هر درو ضعف و ناتوانی او را از خاطرش فراموش می سازد  
 اخوت است که فرد را بیدان قاتل سوق واده او را بگیران  
 ساختن جایست خود را زاده از شرف و استقلال بادان  
 خود و ادارش پسازد، اگر حساست این مدافعه باشد وقت  
 روایان شنیدنش سوی این قربانی تغییل کنیم می بینیم که هر مشاعر  
 اخوت در آن حمله و باعث است، بکد که عامله اول او مستلزم است  
 خود را در مقابل این دفاع از برادران فدا کرده می باشد، هیچ  
 دجوشی که در آن بیدان عوادطفش را بجراست خود گرم و مست پسازد  
 نیست بجهان حس غیرت، بر برادران خودش، هر کدام بیداند  
 دفاع من از همان برادرانی است که اگر نوبت باشان رسید نیز  
 همین فدا کاری مرا خواهند گرد، اخوت است که مارا با فتحا را بنا وطن  
 خود و ارجی سازد، خصوصاً اگر کمی از آنها کدام کار جلیل یا اعزامی را  
 بعل آورده باشند، حس اخوت است که هر روز و اکران بایاس  
 جنگ داشته، باعث عظیمی بر تسلی ماگر دیده است، اخوت  
 عبارت از همان مشاعر و عوادطفی است که یک فرد را بمعاونت

۵۶

و گیری در وقت شدت و احتیاج قریب ساخته بمان روایط  
و اتفاقی که در برادر با هم مرتبط اند آنها را نیز محبوب و ابسته یکدیگر  
می سازد، اخوت است که بمان شخص فرید و صریض ادویه  
چیات و نجات می سندند، همه تاثیرات و فشارهای در داشتم یک

بنی نوع او ممکن است رفع شود، لایه  
اخوت همه نواع صفات و ضعفهای شیر از محله و هر ستم زده دورگرد  
پیتواند، اخوت کل معافی و صفات انسانیت را در بر گرفته  
پیتواند، زیرا بلند ترین معافی آدمیت را بر ما واجب ساخته  
ماشد معاد است غنی برای فقیر، حمایت جوان برای مردی هم، واقعاً  
برفع دردناکی مصیبت زده ما و قلی دادن شان وغیره واجبه  
با جهاد آنها آستان معنی کلمه متاز است.

### و ظائف و تکالیفی که انسان از تربیه

تعلیم کسب می کند

تعلیم علاوه بر اطمینان حقایق و کنه اسرار، فواید نادی و معمول  
زیاد دیگری و نامیرساند، که این فوائد بستا به فانوسیه

۵۷

سعادت انسان است، از آن قبیل تعیین حقوق و وظائف  
 افراد نسبت بهم گیراست، ولاین بزرگترین مراجعت سعادت  
 و رفاهیت جامعه است که یکی از شعبه های علم اخلاق محسوب  
 می شود، پیشتر داشتیم تجربه علم حب علویت و میل بر قی  
 و اکتشاف است. انسان که عالم شد اولین چیزی که در صدر پسید  
 کردن آن راغب می شود، معرفت و تعلیم امور پیش است که بذریعه  
 آنها تواند یک حیات روحی و صفاتیکه اهل جامعه باو مایل  
 سازد صاحب شود؛ علم هم در این حال امیدش را بیاس  
 منقلب نساخته بصفات علم اخلاق راه نایش میکند و علم هم  
 اولین چیزی را که در راه حصول این آرزویش نشان میسد بد  
 حقوق و وظائف است.

### وظیفه:

وظیفه عبارت از قرض نایست که بر انسان ایضاً آنها لازم  
 است. در بد و شنیدن این تغییر ممکن است بخاطر بگذرد که  
 وظائف عبارت از قیود اینی که نتیجه آنها شدید حریت انسان

۵۱

است، اما حقیقت بالعكس است، واجبات برای آزادی  
وضع شده است، بل عین آزادی است تزدیر که قیمت و قدر  
خود را شناخته، قیمت نفس و غریب آنرا بداند. بل برای کسیکه  
یین حالات روزانه و شباه قرضدار، و غیر آنرا تفرقی واده چون  
معنی ایفای واجب تأثیر دین است، و تأثیر دین عبارت  
از خلاص دادن نفس است از قید، و بدین است که این است  
کل معانی آزادی.

انسان در جامعه گرفتار معامله نای متنوع است، فردی  
نمیست که از این و این و مدیونیت خلاص باشد، حتی در وظیفه  
همله خود که در اینجا از همه جای بنشیر گرفتار این داد و معامله است  
همان چیز نای را که باید ایفا کند واجبات او نماید هی شود و آنها  
را که باید گیرد حقوق پس دلین صورت علم اخلاق بزرگترین  
مدون را برای نای میکند، چه دفعه داد و گرفت را برای نای باصول منظم  
ترتیب داده از وقوع سوتقا هم و احتیاج به اسسه در هر ساعت  
مارا خلاصی میسد ہدایت

۵۹

### تَقْسِيم وَظَالِف

کل و ظالفیکه انسان در حیات خود بایخای آن مکلف است

در سه نوع منحصر می شوند :

۱— و ظالف نفسیه .

۲— " اجتماعیه .

۳— " دینیه .

و هر یک از این سه نوع واجب را نسبت بد وام و امداد  
فائدہ آن چند فروع دیگر تقسیم نمودند؛ تا صورت تعیین و ظالف  
و ایخای آنها تا حد ممکن سهیل کرده .

و ظالف نفسیه (۱)

حافظه حیات و صحت (۱)

بر ایان و ظالفی است نسبت بخود که ایخای آنها اویین  
فریضه او در حیات است تا استطاعت ایخای بقیه ا  
و ظالف را داشته باشد، و ظالف نفسی نسبت بجسم

۶۰

و ظالُف اهمیت بزرگی را دارد است، حیات هر کس یک صفت  
 کامل جسم توی و سلیم را لازم دارد، اعمال مادی و معنوی انسان  
 متوقف بر لشاط و قدرت جسم است، زیرا انسان نبی تواند  
 از حقوق شخصی یا عمومی مدافعت نماید در حالی که علیل باشد  
 یا عادل و منصف گردد درینی که طاع بباشد، ازین است که تربیه  
 نفس بپرسید و اجابت مقدم ترآمد، و ظالُف تقسیم را تخت و قیمت پیتوان خواهد

۱ — تربیه جسمی.

۲ — " روحی .

### تربیه جسمی (۱)

اولین شرائط تربیه جسمی حافظه بر حیات میباشد، زیرا حتی  
 اساس همه امور است، ثانیاً صحت میباشد غذا، هوا، حرارت  
 برودت، نور، مسکن، لباس؛ این همه نسبت به ایست و حالت  
 خود مؤثر است، خصوصی در حیات انسان دارند، (که آن مؤثر است)  
 و رکتب حفظ در یافت کرده پیتوانیم ) هر چند در مرا عات ترتیباً  
 آنها دقت نمایید به انقدر بحافظه و تامین حیات و صحت موفق

می توانید -

صحیت را در قوه نای روچی انسان مانند : اراده ، ذکار ،  
ملکات روچیه اثر عظیمی است . هر چند صحیت خوب باشد اینها نیز  
همانقدر تقویت می یابند . لذا امباره بجهات <sup>جذبات</sup> و قیام بعلاج و مداوی  
بریاضت بدنه و اجنبات از انتیان واستعمال مضعفات بدن  
از واجبات اولیه انسان گردیده است .

خلاصه مقصود از تربیه جسمیه حافظه بر حیات و مراعات من  
صحیت است تا انسان دارای قوی و باشاط و مقتدر باشد با این  
وظائف و اخذ حقوق خوب باشد .

و بدین است که این اخذ و در صورت کمال رانیکیر و تازه ماندگار  
کل قوای مادی و روچی انسان خوبی و باشاط نباشد و چون  
خوبی قوای ویژه انسان متوقف بر صحیت و منواحتها  
اویین واجبات انسان حافظت و تقویت اینها گردیده است  
که این نوع وظیفه اورا واجبات یا تربیه جسمیه نامیده اند .

### تربیه روحیه (۲)

و خلیفه این تربیه تحسین عوامل و اخلاق است، که از سن طفولیست است آشده در مکتب ترقی می یابد، و مکتب آخرين آن و قفتران بلکه اتهای ترقی عوامل و اخلاق با حیات تنهی می شود، جواه انس باین قابلیت و ترقی آن تحسیس شود یا نشوو، عادات و اخلاق سیر خود را در منو و ترقی داشته باید باشد، تهامت مسلم در طریق توجہ آنست، مراقبت و تربیه خوب اخلاق رانیک، و عکس آن خرابش می سازد. پس در این صورت باید بقدر تعلیم و تلقینی که در مکتب یا غیر آن باداده شود اتفاقاً رزیم، بلکه این قابلیت باید از دست نداده بپردازد و تحسین عادات و اخلاق خود چنید باشیم. چنانچه رجیعون (که یکی از علمای مشهور است) میگفت در هر کدام مارا و تربیه نصیب است: یکی آنکه بذریعه تلقین قدم بذریعه غیر بامیرد؛ و یکی تربیه که برای نفس خود میدهیم. و زوم را در تکوین روحیات بسیتر اثراست. و یکی گفت است:

۶۳

((هیچ عالم عظیم حقیقت دان، یا شخصی صاحب میره بزرگ  
در صفت نوایخ محق نشده است که تنها باشد ارادت و انصاف  
معلم خود اکتفا کرده باشد .)) اگرچنین باشد پس بناید کسی  
از ضعف قوای عقلیه خود مایوس شود، زیرا نجاح تنها متوقف  
بر قوه و نور طبیعی نیست، بلکه با عکس نجاح دامادواست  
بطلب وجود و تمرین بوده است .

گفته‌یم مقصود از تربیه روحیه تحسین عوامل و احلاق است،  
تا فرد قابلیت اتصاف را بمعانی کلمه (دانانیت) پیدا کند  
باید انسان کل اخلاقیات و فضائل را را باشد .

اگر حصر اسای فضائل و خلق نای نیک امکان پذیر نیست  
ولی با وجود این هم معرفت فضائل و اخلاقیات امر دشوار و صعب  
الامکان نیست، بل دارای آنها هم امر سهل است. زیرا همه  
میدانیم که کل فضائل و اخلاقیات از یکدیگر مشتق بوده با هم  
ارتباط لازم و ملزم می‌ست زیادی وارند؛ مثل امانت زیر مضمون  
عدالت می‌آید، زیرا عدالت عبارت از احترام حقوق غیر است

۶۳

چنانچه قناعت از ملزومات عفت است . و بعضی از آنها مشترک  
از دو فضیلت تولیدی یا بد منته صیر که از شجاعت و عفت نکوین  
شده است ، و علی بذا القیاس کل اخلاقیات و فضائل  
چند مبادی اولیه دار و که بقیه از آنها اشتقاق می یابد آن مبادی  
اولیه که اساس کل اخلاقیات میباشد چیست ؟

حکم‌جواب این سوال اکفته اند چنانچه نفس از سه قوه  
مکون است ، نیز اساس فضائل نسبت همین سه چیز اند بعبارت

دیگر تربیه روحیه بسیار طیف مقسم است :

د ۱) حکمت : که فضیلت قوه مفکره و حمیره است .

د ۲) شجاعت : و آن فضیلت اراده است که با قوه خفیی  
سبعیه مقابل است .

(ج) عفت : که فضیلت حواس است و با قوه شهویه بهمیه بل  
میکنند . که هر یک ازین سه واجبات روحیه را که عملت امتیاز  
بی نوع انسان است بر اقیمه خلوقات ، و یگانه آلات تمیز  
و تحقق آن میباشد جداگانه بیان میزیم :

۶۵

و اگر انسان در تئیه و تربیه آنها سعی نمود، بتواند صاحب اخلاق  
فاصله، و مقتدر بایفاری واجبات کردد.

### حکمت (ع)

مقصود از حکمت تربیه دادن ملکات عقليه و تمرین آنها  
برای تحصیل معلومات است، تا بتواند درک حقائق را شناسید،  
و برداشت ملاحظه و تفکر، و انجاد علل و معلومات خود را گردیده  
حکم آن بر امور خالی از غلط و خطأ باشد. تیز خیز و شرس، درک  
معانی و حقائق، تقدیر لذت و آلام، معلومات و سنجشات  
همه وظیفه عقل است، او لین و سائل فراموش آوردن  
وقت این ملکات تحصیل ندیدجی علم است، اعني پیشتر علوم اویسرا  
که دنبال یافطه ضروریه میباشد باید تحصیل کرد و بعارات دیگر همان علوم  
ابتدائیه را که مبادی اویسرا علوم دیگر اند باید آموخت. بعد همان علوم  
را که با واجبات ماءطفی داشته باشد، سوم علوم ضروریه را که  
برای ایفای واجبات بشریه ملزم باشد اخیراً هر آنچه  
که ممکن شود یاد گرفتن آنها لازم است کل واجبات حکمت

۶۶

در بیان آنی جسح کرده میستوانم :

در تحریل علم را باید کرد ». زیرا تعلیم از دو وجه برای انسان

ضروریست :

۱— باید انسان داشته باشد، تا بتواند واجبات خود را بصورت  
صحیح و کامل ایفا کرده باشد، زیرا حکم است که از اراده جاہل در  
که عمل خیری را هم در نیت داشته باشد، ضرر را میخواف بر وی  
کار آید و در حالی که جهل آن اختیاری باشد، او را محض و رگفته  
میلتوانیم

۲— تهناخود علم بدات خود مرغوب است، زیرا انسان برای  
دانستن خلق شده است، و کسی این رانگفته است که این  
شخص در صورتی که عقل خود را استعمال نکند ظاہر شود.

شیاعت (۳)

شیاعت و خاصیت آن حریت، و شرط اساسیست

برای اخلاق و آداب.

آن اینکه زمام امور خود را مالک نبوده، قیارت آنها را

۶۷

بدهیگری گزار و آنرا انسان بمعنی کلمه نمی‌توان گفت، لذا اختیار  
امور و حریت شخصی خود را باید بدست دیگران بگذاریم. زیرا تنها  
واسارت اختیاری را خودکشی ادبی می‌شمارند، و بدینهی است  
که خودکشی متنهی علامات ضعف و کم همتی است.

اغلب اخترا عات و اکثرا فاتیکه عامل عظیمی است  
در مدنیت امروزه همه در بد و ظهور شان محترمین آنها پیشی از نفع  
تحقیر و تعذیب و معارضه گرفتار آمدند. ولی هر کدام آنها کمال  
شجاعت و ثبات را اشان داده. اخیراً کامیاب شده تو استند  
و همان سه زمین اکتشاف آنها را یکی از وسائل راهنمای خود  
داشتند تر و پیش شان میدارند.

(فیالیلو) محترم تلکوب برای اسنکه قائل بودن کوهها  
و دره ها در چهتاب بود و گردش زمین را بد و رافت از تدریس  
میداد کشیش نا اور ازین تعلیم دادن منع کردند ولی این هم دید نفع  
گردشان او را از اطمینان معتقدان باز نداشتند بر عمل خود مدارست  
میکرد تا سیکا امرش بخوبی مسح ذکر باز هم از این خود

۶۸  
گذشتہ بمان ثبات آن کار را بجا کشانید که امروز دنیا همیست  
و بخوم را ولوم انجار پندرا آن یمنوده است.

شجاعت یکی از قصائل بزرگی است که متوقف بر قوت  
الاده و حریت خمیر و جبیت راست است. صفات تاریخ چشم  
از قصه و قابعی است بر این حاصل قوی الاراده گذشتہ است  
که شدت محبت یا صوبت که باز تقویت عزم و زیادی ثبات  
شان دیگر اثری برای آنها نکرده است. در مقدمه آنها واقعه  
مشهور سقراط فیلسوف یونان است، که عمر را در تدریس و تقویم  
عقل جوانان (ذاتیت)، گذرانیده بود، سقراط را دیبری تبریت  
بی اعتقادی بذیرب و حکم کشیدند، زیرا سقراط با عقاید  
خالق واحد و قادر غیر از رب النوعهای معروف آتشه جوانان را  
دعوت چی نمود، سقراط حاضر شده بدون تغیر و ضعیت  
بسوالهای حکام جواب میداد، حکومیت او را اعلام نموده فکاروا  
درین حکومیت پرسیدند، سقراط بکمال عنت نفس  
و شجاعت، از عقیده معقول و حقانی خود مدافعت نموده گفته:

۴۹

«لایق مکافات نه جاز است» حق ناشناشانه هیئت حاکم  
بعضی شده باعده امش حکم نمودند، پسون ایام آگین آتش بود تنفیذه  
حکم را تا وقت مرور آن ایام اور امجدس بر دنده سفراط چند  
در مجلس خانه متوقف ولی با این همه از تلقین حقیقت و جد  
سلک باز فایستاد، فوج فوج شاگردان آمده تقریر او را  
در مجلس خانه حی شنیدند، ولسوژی کرده اشک میر نجفی  
پاتکلیف پشمیانی و توبه میکردند، و پاراده فراریش نشان میدادند  
سفراط اینها را بخنده تلقی میکرد، بالآخره از تکلیف ایشان  
به تنک آمده گفت: «خلاصی نفس بدروغ جایز نیست،  
قانون حترم است برخلاف قرار مجلس وطن نباید رفت»  
هر کس از اعتقاد خود نگشته پشمیانی یا توبه نخواهم کرد، و برای بجا  
دادن جان خود قانون وطن را بی احترامی نخواهیم نمود. برینهوجه  
دوازی زهر آکود مجلس جباره را در اعتقاد وکیل سالکی نوش  
جان کرده، روح پاکش را بجان آفرین تسلیم نمود.  
درینان حائلکه بذریعه اطمینان پشمیانی بازترک عقیده پیتوانست

جان را شجاعت و بده باز هم اراده خود را بر جان شیرخوار فضیلت داده اند  
اسلام و کرچیدن شجاعهای متسلک حقیقت را تا امروز برای  
مانگاه و شسته، مانند این فیلسوف وابن تیمیه که یکی از فقههای  
مشهور اسلام است، که کمال شجاعت و صدق را در مقابل  
اطهار حق نشان داده جان را با راحت آن در این مقابل فدا

نمودند.

ترسیه و تقویه دادن انسان این سبیله را در خود یکی از وظایف  
روحیه او است، فقدان شجاعت سوچب «جیین» است،  
و آن عبارت از ترسیدن است از چیزی که باید ازان ترسید  
و انسیال فیلسوف میگوید:

«شجاعت و ایسته تبریز است»، اعنی انسان باید تو  
بذریعه تربیت حسون و شجاع گردد، بهای علاج جبن که ضد شجاعت  
است، قراراً صولیکه در تداوی هر مرض مستعمل است باید عمل  
معلوم است طبیب قبل از هر امر تشخیص مرض و سبب آن را نمود  
بعد اعلان می پردازد، نیز انان برای رفع این سبیله مضرعی

۱۷

جهن که کرامت نوعی و حنوت شخصی انسان را حقیری سازد باید  
او لاسباب آنرا پیدا کرده بعد درفع آن بکوشد.

اسباب جهن: برای جهن پیشنهاد است: از آنچه عدم  
الفت است، انسان اغلبًا در مقابل امور پاچیز نمایی که با هنر  
الفت نداشتند باشد، و در مقابل شان شجاعت را باخته  
جان میگردد، بسی کسانند که از شرح و بیان داران و حضور خلق  
که باشان مأوف نباشند عاجز ناند، با العوض در زبان شان  
لکنت و در قلب شان ارتقاش پیدا می شود، و رفتہ رفتہ  
این بجهیه جهن آنها را بعزل است، از مصالحت، نی نوع و ادار ساخته  
مانع الیفای و ظاللف و علت سقوط قدر و قیمت انسان میگردد  
و بهترین علاجها برای این تحقیصه تحریر و مداومت است، اعنی  
باید پیش نمایکه الفت نداشت، و آنها سبب جهن آن گردیده بودند  
خود را مشغول شناد و زیرا بهترین تربیه نابرا اراده تحریر و مداومت  
است و نیز تصور فضایل و خوبیهای طفیاعت و مقامات شنادان  
آنها را باستیح و مفاسد جهن خیلی اثر بزرگی ندارند تربیه اراده دارند

۲۳

و تیر مطالعه کردن سیرت و حالات مردمان با شجاعت، یکی از  
وسایل تربیه اراده است، مطالعه نمودن این قبیل سیر تهمام توب  
تحریک و تشویق اراده تجل آلام وقتی است، انسان در حین که  
سیرت یک مخلوق دیگر کیه ور مقابل عقیده و مسلک خود باشوند  
زیادی متصادف شده و همه آنها را با نوع تداهی مقابل نموده اخیرا  
بهترین صور تهمامیاب شده باشند، مطالعه نمایند  
البتہ به عنم و تجدیده همت جبور شده امیدش قوت می یابد.  
خلاصه اینکه انان نباید جن را که نتیجه آن یاس است  
با خود راه دهد، زیرا انسان مایوس مخلوق بی معنی است.

### عفت

یا چاکیست بر نفس (۳) «عفت منع فضیلت است»  
هر کاه حیات را بظردقت تعقیب نمایم، برای معلوم  
خواهد شد که دشمن دامی آن شهوات است شهوانیست  
کیمی قوّه بزرگیست که اگر آنرا امراقبت و تدقیق ننمایم بیک  
اسارت مستیده باشند اگر قمار پیسازد، آزادی و حریت را هم

۳۷

میدانیم چه لغت بزرگ و لذت عظیمی دارد. کسیکه باین اسارت  
 مستحبه کر فارباشد قطعاً بدیگر نمتمهای حریت واستقلال  
 منحس شده نیتواند آزاد او کرون نفسی از این اسارت یکی از بزرگ  
 ترین و ظایف بل اولین و سایل سعادت است. اخلاق  
 صاف و ذوق سالم و حریت ضمیر همه وابسته بعفوت است  
 همه میدانیم شخصیکه غلام و اسیر باشد، بیچ وظیفه را ایفا کرده  
 نیتواند بیچ نفسی را برای خود تهییه و آده نیتواند، خارج از دایره افتخار  
 حاکم خود بیچ خلیل البطنو راورد و نیتواند.

شہو اینیت الساز بیکو اینیت قسر بیب میسازو،  
 مسلط بودن این قوت بر انسان او را نمیکند اراده که برای خود یکی از  
 مسعود را تماهیں دهد شہو اینیت از بزرگترین دشمنان وجود داشت  
 که داماد او را مقصود و مقصمل ساخته بقتلش قادر است، شہو اینیت  
 قادر است برای نیکه انسان را از اختیار و اتحاب بس سعادت  
 خروم سمازو، شہو اینیت ضرر مادی بزرگ مادی و معنوی را  
 برای انسان میرساند صحت و مراج را علیل میسازو، حیات

۱۳۴

روحی انسان نه مقصود و معدوم میکند، برای انسان وقتی جزء  
تتحبعتی ای ای و مناظر و حیاتن محیط نیکنارد.

عفت مطالب و شهوت خود را زیر نفوذ و حکم عقل حی آورد  
اعنی هر خواهش و مطلب بر اقبالاً شخص کرده مقصود را از ایمان آن تعین  
میشد، و این حکمت بنظر بر تحقق خلی بین است، زیر انسان  
بجز دیگر شهوت یا مطلب را زیر نظر کرفته فقط سه ثانیه دو تعین نمیخورد  
مقصود آن تفکر نماید ممکنست بحضور ظاهر شدن نیت بر آن مقصود  
و همان شهوت در نظر او خواهد آمد، نفس او این خواری و دولت  
را قبول ندارند، مثلاً اگر شهوت کسی را با قدم بر یک علی  
تشویق و به که آن علی عبارت از تعددی بر حقوق شخصی دیگری  
باشد، اگر قبل از اقدام تنها ماهیت این اقدام را زیر شخص گرفته  
برای او ظاهر شود که عبارت از تعددی بر حقوق است، امکان  
ندازد که وجود این حقارت و خود ری فعل نمکود را برای احتمام  
نشاند و بدینجی است که انسان هرگز نهاد و خود ری را بخود قبول نماید  
نشد از اقدام باز خواهد ماند.

۲۵

مهترین و ظایی فی را که حاکمیت نفس بر مفرض کرده است  
سچیز است. اعنى این تربیه راجح بسره مبدداً اولیست، که مراعات  
آنها انسان را عفیف پیسازد، بعبارت دیگر اور از اسارت شهوانیت  
در این میسدید:

اولاً: حاکمیت نفس در وقت غضب: انسان باید  
سریع الغضب باشد، اندک کلمه اور از جاده اختیار کشیده  
با استقامه و ادارش سازد، اگرچه غضب در هر حال مذموم نمیست  
متلاً در وقایلک حرک آن عاطفة عدالت یا اخوت اجتماعیه یا اراده  
مشروع باشد، انسان باید غضوب شود تا این وظایف را  
ایفا کرده بتواند، متلاً اگر کسی را به عنیم که دیگر را بغيرحق اذیت نیزه  
در ان حال حس عدالت که حفظ و مدافعت از کرامت نویزه بر مفرض  
ساخته است، خلاص کردن آنرا بر ما وظیفه واجب پیسازد، و یا اگر  
کسی بشرف یا حرمت شخصی متعدي نماید غضب و مدافعت این  
حال امر مدوح است، زیرا پشترا و انتیم که عدم معاونت  
نمطلوه خلاف عدالت و اخوت است، و عدم مدافعت از حقوق شهوانیت

۷۶

شخصی جبن و امر غیر مسخنی است، مرا از غصب «راین بخت همان»  
غصب های مشروعت است، بلکه همان غصب <sup>گذشته</sup> یک باعث بسط  
ابتها یافته نتیجه های خیم از این صادر شود استعمال حلم در آن حال  
اوی ترباشد؛ بسی مواقع میرسد که انسان سباب سبب معمولی خیلی  
بغصب آمده از اختیار عقلي و تردی برآمده هرچه بزرگ باشد یا درست  
او آید از آن صرفه نکرده استقاماً اجری میدارد، حالا که حلم در چنین  
احوال خیلی محدود و نتیجه ای خوبی او را آنها که این عادت را  
دارند، شاید تصور شان رسید که این عمل من عبارت از  
احترام ذات و حفظ کرامت آن خواهد بود حالا که بالعكس  
اخلاقیاً بر غصب بی موقع عنوان حاقت اطلاق می شود.  
و را غالباً طبقات سبب غصب انسان «انویت»  
انجی کشت <sup>چسب</sup> الذات می شود، یا خسلی تصور کرون و حقوق  
شخصی، حالا که افراد در این دو امر با حیات اجتناب مناقات  
کلی دارد، فرد همان فرمیست که خارج از جامعه وجود و حیات <sup>من</sup> از  
در اینجا مطلقاً سبب اینشکه انسان در مقابل مدیونیت خود را استفاده

کے

وحقوق وکرایت شخصی صرف انتظار کند زیرا خود فرد ہم در جامعه قد  
وہیست وارو، ولی فقط اینقدر باید دانست کہ حکم انسان ازین  
غضب خارج از دایره النصاف میباشد کہ در اظهار دعوا  
خود لجه زنی باشند و سو، راستعمال میکنند، مانند کسیکه ذرہ پن را  
در چشم کر فته جم اجسام را مضا عفانت جم اصلی آن دیگر دلذا  
در حکم خود قاسی میباشد، اگرچہ حکوم علیه خلیل عزیزاً او باشد، پس  
در چنین حال انسان در وقت غضب این مسئلہ را محو نظر  
داشتہ قیل از حکم منون از خود پرسید که آیا در غضب حق بطرف  
ہستم یا ششم، ۱۰ آیا احتمال میر و که برای قول یا عمل شخص متعدد  
کدام معنی دیگری غیر ازین چیز یکه من فرمیده ام بخود باشد؟ آیا این  
تعدی تا چه اندازه غضب لازم وارو، ۲۰ و لایحہ بعد از شیخیں  
بیواب این چند سوال مکنت غضب خود را بغیر موقع دیده حکم  
کند، یا اینکه درجه حد تغضب را قادر خفیف تر نام

بسوالند،

غضب کی از قوه ما تفسیر است کہ انساناً بخود

۸

ساخته بتواند، وظیفه عخشست از ادشدن را از این نوع اسارت  
اقضا میکند، پس باید خود را برای غصب، تسیم نموده بگذاریم  
که ما را از جاده اختیار و لیاقت بکشد، بلکه باید عنان تائرا ترا  
دگا بدست وزیر سلطنت عقل بداریم .

دوم: حیات شهواییه را بصورت متادی زیر استفاده  
فکر و عقل باید گرفت، و باید خود را عادی ساخت برایکد شهوای  
فاسد را بمنظظر حقارت دید، زیرا تسیم کردن بخواهشات نفسیه  
النسان را ضعیف و معنویات او را ضمحل میسازد، و بهترین طریقه  
برای نگهداری اشت نفس از وقوع در چنین مفاسد احتساب مضطرب  
کس است که اخلاق فاسد داشته باشند، و او لی  
ثربین دوره با چنین اختیاط باشند سوی ۱۵ و ۲۵ یا باشد زیرا  
درین سوی اخلاق و روحیات انسان قابل تغییر و تبدیل یباشد،  
سعادت و قوست آقی حیات خصوصیات او بی انان  
با این دوره خیلی ارتباط دارد، اختیارا صدق اصحاب شخصیت خوب  
و اخلاق حسن، انسان را تجنبیت از سیاست و اداره میسازد ،

۷۹

بالعکس اختلاط با نهاد انسان را پیشتر گرفتار میکند، و خیلی کم واقع  
پیشود که انسان بعد از قوع در فساد خود را خلاص کرده بتواند،

ششم: ضبط فکر: برای فکر یک مشغله مفید و داری  
باید انتخاب کرد، بدینهیست انسان تا وقایت زندگی و بیدار باشد فکر  
و اذکار عاطل نمی‌مانند هرگاه ما برای او یک مشغل مفید را پیدا  
نمی‌یم چهو را باید زیر انقیاد شهود است و می‌بول فاسده درآید، که از این  
النقیاد او برای انسان دو ضرر حاصل می‌شود، یکی رفتنه فایده که اتفکر  
حاصل می‌شود، دیگر افتیادن در روط افساد، حالا که ذهن یک جوهر  
شریضیست در انسان که باید دانادر عالم عاویت پر و از داشته  
باشد، اگر بگذرد این که در ساختهای فساد سیر و سقوط کند البته ازین  
اهمال مایل جرم عظیمی برگرفت آن وارد می‌شود، و در اینجا بهترین امور  
تعیین و ادن یک سلک اخلاقیست، تا انسان فکر و احساس  
خود را نگذارد که از خط آن سلک منحرف نشود، و چنین حال بگمال  
استراحت ضمیر و تنمی بال امر ارجیات کرده بیتواند، زیرا دویمه  
اخلاقی زامرا علاحت کرده و آنی هم از آن خط منحرف نشده مطلع نیباشد.

۱۰

خلاصه اینکه کسیک احساسات و میول را زیر حکم و تنقید عقل  
بیاورد، مانند کسی است که بر اساس پتانچ و لیجام و از سوار باشد، هرگز  
که خواهد وجد نهاده اورا کرده بیتواند و عکس آن نیز با عکس خواهد بود.

( وظایف اجتماعیه در ۳ )

دو میں نوع وظیفه که انسان از تربیه و تعلیم کسب میکند  
وظایف اجتماعیه است. وظایف اجتماعیه عبارت است  
از تادیه انسان است حقوق افراد را، و کرفتن حقوق خود را  
از انسان نه، اینست معنی وظیفه اجتماعیه  
مبداً بمنی علیه واجبات اجتماعیه «تضامن» است،  
اعنی کل واجبات اجتماعیه بمنی بر احتیاج مردم نسبت یکدیگر است  
و پیشتر و انتیم که فرد خارج جامعه وجود و حیات ندارد،  
احتیاجات به بدن از معاونت یکدیگر ترسیه شده فی یافست اینکه  
ضروریات این واجب انسان انسان است سبب همین  
احتیاج خود را، مقصود اینجا انسان اینکه تمام کائنات باهم ارتباط

۱۱

شد پذیراییت و مبنویست و از نه خصوصات نوع انسان که پیشتر این  
تایباییت درین شان مجهول است، جامد را از فرد و فرد را از جامد  
است. تفاوتی نیست، اثرا عالم مجموع بر فرد و اثر عالم فرد بر مجموع عالم  
است، چنانچه در پسر، "میگوید، حاضر بر از ما پیش و مر بود" است. قبلت  
دیگری گفته است، تمام خوب از خود یک سک متحرک میشود  
اگرچه که این پیشترین ضرب امثله نیست، برای یکی داشت اشتراک  
جامعه در موثرات.

پس بمقتضی این تضامن و اتحاد طبیعی روحیات، فرد از جمیع  
موثرات حایلیه و جنسیه و نوع انسانی که اون خواهد بود، خواه از هر چیز  
فکری و ادبی و اجتماعی و خواه جسمی، پس اعمال فرد مرتبط با عالم عموم  
و اعمال عموم مرتبط با عالم فرد است. در صورتیکه ضرورت و حمایت  
بودن این امتداد را بدانیم، برای ما مجال این خواهد بود که بیچ فایده  
نماییم یا اینکه آنرا تهنا نیتیجه زحمات خود مدعا شویم قی  
و مد نیست پیش را اگر بنظر دقت بینیم برای ما معلوم خواهد شد که انسان  
امروز در خیلی امور مادریون انسان را عصمر کذاشته است، حیا

۸۳

اجتماعی همه انسانها عبارت از تعاون و تناصر و تساند است و مقصود  
از تربیه اجتماعیه، عادت و ادب انسان است نفس خود را باینکه  
جامده را بمان <sup>و اهمیت تو و شش بیان</sup> بشناسد، افراد را بیک نظر  
احتیاج و محبت به نمایند، در کل اعمال خود تضامن و تعاون و تساند  
اساس کنند. حب ذات، طمع، حرص، احتکار، غور،  
اینها همه موافقیست برای ایفای وظایف اجتماعیه، همه میلائم  
شخص کامیاب آنست که اعمال او قرار واقع و حقیقت جاری  
باشد. مثلاً سوچلخ و کثرت غصب نقرت را شجاعه دارد، هیچ  
کس نمیتواند که بذریحه خلق سوچلخ و غصب در قلوب مردم خود را  
محبوب سازد، زیرا مطلوب او غیر از ماهیت و حقیقت طریقه  
سلوکش بینا شده، هچنین است نیز کامیابی فرد و جامعه میلائم  
که حیات در جامعه متوقف بر تعاون و اشتراک و تساند است  
هر کاه کسی بدون این حقیقت یک مقصدی دیگری داشته باشد  
البته کامیابی او حیال خواهد بود، وظیفه اجتماعیه محبت و تألف  
و اشتراک را در حوزه و سر و رو گیران بر ما و اجنبی پیماند،

۱۶۰

سیون

۱۶۱

عنده همه

۱۶۲

۸۳

واین حقیقت را شاعر فیلسوف بزرگ «بردوم» در یک  
تغیر خود جمع نموده است.

شی در بحران خواب دیدم که زارع بن میکوید من  
بعد کندم برای تو نخواهیم کاشت بدست خود بر و کندم بکار:  
ولسان از بافت قاش ابا کرد همیشه لباس را بن والگا شست،  
و صغار نیز مانند ایشان تغییر خانه برای خودم تو صیمه کرد همچه از دورم  
جداشدند، خود را در یک عالم تنها و وحشت یافتم، زین و آسما  
و گوهه نارا بخدمت دعواست نمودم مجتبی نبود!! در زیر قشار این ترس  
و یاس و بأس بودم که وحشش و وزندرگان بجان من نزد یک  
شدن کرفتند، از شدمت خوف صدای کشیدم صد امر از خوب  
بیداد کرد، تردید مرد صراور کوچه که هر کدام سوی کار خود میرفشد گوشم  
رسیده زارع سوی زمین نادنگار سوی محل، و تاج سوی دکان،  
آنوقت یقین کامل حاصل شد که انسا ز اور انفراد چیزی نباشد  
و بعد از آن عمد کردم که بنی نوع را علی اسویه محبت پذارم،  
واجبات اجتماعیه تنها در عدال است، در احترام حقوق، نام غایتو

۸۷

بلکه محبت و صدق اعماق نسبت به یکدیگر هم باید اساس اعمال و نیتهاي  
هر فرد باشد. محبت اخوت، تضامن، فداکاری کارکردان پر از خیر  
و یکران این به مقتضیات واجبات اجتماعی است. انسان باید  
در کل اعمال خود یعنی مبادی شریفه را مد نظر کرید. زیرا میدانیم که نیجه  
هر عمل او در حقیق اثربری پیدا کرده حرص ازان اثر طفیل کل برای خوش  
یشم میرسد، کسی نمیست که خود را از ارتباطر راهی واده بتواند.

## الله (حقوق انقراده)

تکالیف را داشتم عبارت از قرضها می شمله انسان  
از هزار باید ایفا کند حالا باید ملزم آنرا که حقوقست بدینیم: حقوق را  
مزوم تکالیف نمیدیم زیرا در حقیقت هر دو مدلول یکی هستند  
و لی فرق تناور صورت نیشود. اعنی کلمه تکلیف و حق لازم و مطوف  
یکدیگرند، هر جایکه حق باشد مقدار مقابل آن تکلیفست،  
و هر جایکه تکلیف باشد مقابل آن حق فرض شده می باشد  
مثلًا قطعه زمین حق نمیدارد، درینجا عدم مداخلت یکران

۱۵

و را نقطه ز دین تکلیف ایشان است . و معنی آن یک هر دو مدلول  
 یک کلمه پیغامبر شده اینست :  
 فرضی احترام این تکلیف من باشد ، اینجا در حقیقت همان یک هم  
 که نسبت بمن تکلیفها نسبت با حمد حق نایمه شد است .

مقصود از وضع حقوق : تعیین رادون حدود و افراد است  
 نسبت به یکدیگر ، تاسود تقابهم و منازعاتی که از آنها نتیج پیشوا مکنن  
 چلوگیر را داشته ، نوای اینیعت و اطهیان برعوم افرادشند  
 علی حقوق را بد و قسم تقسیم نمودند :

### (۱) حقوق سیاسی .

د ۲ ، شخصی . « الف فراد می یزد »

حقوق سیاسی عبارت از جمیع اموریست که هر فرد ملکت  
 مستحق دارای آنها باشد ، در شئون اداری حکومت

د ۳ ، حقوق افرادی : عبارت از جمیع چیزی که می‌باشد

آنها را یک فرد مستحق بوده ، تنها با سور شخصی او تعلق داشته  
 باشند .

۱۶

و آنها در زیر دو عنوان حصر می‌شوند:

(۱) مساوات.

(۲) اراده‌پر.

مساوات (۱)

عبارت از یکسان بودن افراد است در تمام حقوق، و مزایا  
نداشتن، پسچ یک بردگیری ولی این مساوات در حقوق است  
ن در احوال از قبیل: علم، جهل، فقر، غنا، کسب... وغیران،  
زیرا مردم با بطضم در قدرست و قابلیت و اخلاق و خیال است  
متفاوتند، یکی خیلی سعی کرده نیتواند، و حاصل زیاد بعمل آورده  
نیتواند، یا کسی زیاد سعی میکند ولی از حیث اخلاق نیتواند اعتبار  
برای خود در جامعه پیدا کند، البته در این صورت اختلاف احوال  
طبعاً باشد پیدا شود.

و مساوات در حقوق بچهار شعبه منقسم می‌شود:

مساوات و مقابله قانون.

" " " حاکم عدیله.

۱۸

۱۸) در مشاغل و مناصب

مساوات در مالیات،

مساوات در مقابل قانون آنست که کلیه قوانین درباره عوام  
مردمان یکسان وضع شود و یکسان مجری گردد، و رعایت نسبت  
و شخص و مقول در حق پیکرس بجهل نباشد.

مساوات در مقابل حاکم عدالتی آنست که حاکم عدالت برای  
عوام مردم باید برابر باشد و مرافقه غنی و فقیر، متخصص و ضعیف  
 تمام در یکجا قطع و فصل شود، و دو طرف دعوی در محکمه باهم برابر باشند  
اگرچه کسی متخصص و مالدار و دیگری فقیر باشد.

مساوات در مشاغل و مناصب آنست که منصبی شغل مخصوصی  
بناشد، و همه کس بتواند بقدار کفایت و قابلیت خود صاحب منصب  
و شغل گردد.

مساوات در مالیات عبارت از آنست هر مالیات تک و ضعیف  
پیشود باید عمومیت داشته باشد و مالیات هر کس مناسب  
دخل و مقول او باشد.

۱۹)

میزبان

لغتن سعادت خان

زیره زنده

۱۱

### ازادی (دب)

ازادی عبارت است از آنکه شخص در افعال و حکایت  
 واقوال و افکار خود آزاد باشد، ولی آزادی حدودی دارد که  
 مبارکه و قوانین موضوع حدود را زمین ساخته است و آن قوانین  
 بجز است آزاد بون سایر صردهم لازم است. و در حقیقت آزادی  
 نیازی ندارد که صدمه آزادی درگیران نرساند. بنابراین آزادی را شاید  
 خودسری دانست، بلکه آزادی عبارت از همان حدود معین است  
 که در قوانین اساسی محترم و مقبول مدرج شده است.

آزادی شخصی.

آزادی عمل.

آزادی طبیعت.

آزادی فکر.

حریت شخص عبارت از آزادی انسان است، از کل محدود است  
 خالی، الا قیود است شرعاً و اجهات قانونی و عمومی، بعبارت

۱۹

دیگر انسان هر میل و علیکه بخواهد اجر ۱ کند، پسر طیکه از قیودات  
شرعی که خالق جلت عظمت و قوانینی کنست بصلحت عامه  
تعین شده است خارج نباشد، آن میل نا و اعمال لا حلال  
و حق خود را بگزرا جهاد آنها آزاد باشد.

دیگر اتفاق نیست کسی بجان دیگری حق سلطنت ندارد که او را جس  
کند یا فشار و افیت نماید، یا مجبور خدمت و تعظیم خود نماید،  
کو یا فشار یا دیگر نوع قیدی برای کس جایز نیست، مگر در جمله  
قانون رخصت داده باشد.

آزادی عل : هر فرد حق دارد هر مورد اکتسابی را که بیل او  
مطلوب بوده، و بنافع عموم و قوانین دولت که برای سعادت  
ملت و ضر شده است منافقی نداشته باشد برای خود سیله  
ار ترزاق کیر و کسرا حق مداخلت در این رغبت او نیست.

آزادی ملکت : هر فرد حق دارد در حملوکات خود آزاد باشد  
و متین قن باشد کسرا جمال تصدی نتیجه رحمات او نیست، و در تصر  
بامور آنها بغير آزاده او دیگری حکم فرمایشده نمتواند هرچه که بنتا

۴۰

و ز جات خود با طرق شریفه کسب نمودم از خود منست، و هر کجا میتوانم بجهنم  
 آزادی تفکر: هر کس در توسعه معلومات خود، و تفکر و مصالح  
 خصوصی یا عمومی آزاد است، کس این آزادی اور اختیار  
 کرده نمیتواند. و شعبه آزادی شناخت محسوب میشود.

عامله

جامعه را میدانیم که اولین اسماه حیات فرواست،  
 کویا انسان طبعاً مدنیست، اولین دو اجتماعات عالمد است،  
 که از پدر و مادر والد انسان ترکیب میباشد، و این خود دو برادر دو اخ  
 اجتماعی است که بذریعه تعاوون و تسازد و تعاصر ارجیات میگردند  
 و نسبت بجمعیت بزرگ بشری ساده تر محسوب میشود. عامله  
 در حقیقت منع محبت است، و اولین مشاهیر په و مأخذ صفات فرد  
 ازدواج: همه موجودات طبیعت را و نوع موجودیت است،  
 کلی موجودیت شخصی دیگر موجودیت نوعی. محافظت انسان

۹۱

بر هر دوی این موجودیت نامه خودش فرض که او است، اعنى پنجه  
حفظ موجودیت شخصی از واجبات تقسیم است یعنی حفظ موجود  
نوعی فرضیه هر انسان بیباشد، موجودیت نوعی که عبارت از:  
دریافت انسانی است تا قیامت پایدار است، و همان  
برای حفظ موجودیت شخصی خود رون و خفتون و صراعات حفظ لصخ  
و تعلیم لازم است، توالد و تناول شیر برای حفظ موجودیت  
نوعیه لازم بیباشد ماجبوب هم، بر کدام ازین قانون های اینی  
تا بحث باشیم، اگر بالفرض بیکی از آنها عمل نکیم بشخصی فروع خود  
ضرر رسانیده بیباشیم.

عالمه اثری از اثار اطبی است، جی بنیم که در حیوانات غیر  
ناطقه هم دو ابط آن موجود است، هر نوع عالمه و ظاییف و حقوق  
خصوصه در بین خود را بچ دارد، مثلا پرندگان تقدیم چوچه ناچار گفته است  
نماده خود را از تعدادیت خیر، و مواطنیت چوچه های خود را تائید کند  
پسرو از مقدار و شوند وظیفه آنهاست ..... و بهتر آنکه  
از آن عالمه های یک نوع حقوق و ظاییف در بین خود متداول دارند

۹۲

اما همه آنها در این بیان و ضریب خود با حقوق و وظایفیکه در عالم نماین

پسندی معمول است برای کرده نیتوانند:

(واجبات اخلاقیه و اجتماعیه عالم)

واجبات اخلاقیه و اجتماعیه عالم در چهار نوع منحصر شود:

۱: نظریه عالم و ازدواج . و واجبات زوجین نسبت بهم

۲: واجبات پدر و مادر برای پسر .

۳: پسر برای پدر و مادر .

۴: پسر نسبت به کیدگیر .

اغلب مقتضیات این واجبات افطرت برای ایشان تعلم

میدهد . باعث دلایل تعلیم روایط طبیعی است که درین افرادیک  
عایله موجود است ، که هر یک ازین نوع واجبات را جد اگانه بیان

میکنیم -

نظریه ازدواج : کفیم بزرگ ترین عوامل در حفظ نوعی توالد  
و تnasل است و مشروطه و بہترین طریقه توالد و تnasل ازدواج  
است ، گویا ازدواج یکی از مسائل بزرگ اجتماعی است .

۹۳

که در مباحث آن یکشنبه و عنوان خصوصی را اشغال کرده است،  
از همیست از زواج وجوه متعدد دارد، اهمترین آنها قرار ذیل است:  
۱) از همیست از زواج نزد هیئت حاکمه برای هیئت حاکمه  
که مکلف تهییه و تدبیر شئون و مصالح افراد است، و اینست  
و جامعه را بدون آن وجودی نبوده، مسئله کاخ از افراد عایای آن،  
یکی از شواغل جمهور است لازم است که درین امر احتماً میرود زیرا  
بذریعه همین رنجیت مدافعت از مصالح آنها و تعمیر قطعات غیر مسکونه  
کرده بتواند زراعت و تجارت و فنون و علوم را با آن ذریعه ترقی  
می‌سند، هرچند تعداد افراد ملت آن پیشتر باشد همانقدر بتواند  
ملنیت و معارف را توسعه داده اختراحتات و اکتشافات،  
عسکر و سائل دفاعیه را بهتر تهییه نماید، و همین ذریعه بر اقرار آن خود  
از جامعه ناگهانی ممتاز و صاحب ملنیت و مکانت شده بتواند  
که این بهمه متوقف برگشت افراد است، از این سه باست  
که حکومتی نای متمدن نکمال اهتمام را در این خصوص صرف کرده،  
همیشه وسائل صحیح را مراقبت کرده و ایمان فومن خود را در شمار آورده

۹۴

پاسالها که کذشته خود مختار نه میگنفید، هر کاه تعداد مبتدا و مبتفات  
یا امراض زیاد باشد بکمال شتابه انجمن نای علی برای رفع  
اسباب ظاهره آن تشکیل میدهند و مصلحته ازدواج راحتی الامکان  
آسان و بر طبق اصول مشروعه پیساند، تا توالي و تناسل زیادگردد  
عده اعمالی ملت زیاد شدن گیرد، این امر فواید دیگری نیز برای جامی  
میدهد، از قبیل کم شدن جرمیه، و قضیمه نا و تعدیات، زیرا  
عامله هر فرد را بر حفظ شرف و ناموس خود و او را معاشری و اخلاقی  
احیان مانع از اتیان منهی است میگردد، علاوه بر این و قابع جرمیه  
اخلاقی خیلی کم پیشود که این بهمه منهی آرزو نای حکومت است .

از هیئت ازدواج در نزد پدر و مادر؛ اهمترین مزایای ازدواج  
اولا در نزد پدر و مادر حفظ اخلاق و صحت و عرض اولاد است؛  
اثر جرمیه را کسی منکر شده نمیتواند، انسان مجرم خالی از اکثر  
مزایای حیاتیه است و این جرمیه بر رفتہ بر رفتہ او را بگونه  
مغاید و خطر نای اخلاقی، کرفتاد پیساند، زیاد شدن عده افراد  
عالمه موجب کفرست، ثروت و اعتماد و حق را لست، و رهیئت

٩٥

اجماعیه، لذا اهتمام آن تبرای ولادت یکی از فرایض شرعی و اخلاقی  
و اجتماعی آنهاست، تا این امر آنها که یکی از جمیعتین او و ارجیاست است  
بکمال سهولت با تمام رسید.

- اهمیت آن در نزد زوجین : اما فائدۀ ازدواج در نزد زوجین  
بدینه است که از همه پیشتر است، اینترین آنها حفظ نام و ذکر فرد  
اوست و بعد از ازدواج یک فرد کامل در پیش محدود نیشود،  
خصوصاً که بر این قایده رسانیدن بیت اجتماعی خلق شده است  
که با این ذریعه یکی از خدمات جمهۀ را برای هیئت ایفا کرده بیانش  
خصوصاً کریک نسل صالح انصیب او شده باشد که بعد از ازدواج  
از ناء کننده نیشود که برای هیئت اجتماعی یک عضو عامل تقدیم  
کرده است که مانند دیگران یک خدمتی از خدمات را در عهده  
کرفته ایفا نماید، و این منتها فخر است، اما اگر هواي  
نفس کر فتار آده از این نعمت محروم ماند البته در حیات و زندگانی  
حامت اسم او بذکر میر و خورد باشد بایز رک فقیر باشد یعنی علایم  
یک نیز غیر اعتمادی در هر جا سوی او نگریسته نیشود، و از اغلب

۹۷

الواع اعتماد که بزرگ ترین مزایا سے شرافت انسانست محروم  
خوابد ماند، چنانچه از فن تدبیر که کیمی اندیزیا می بزرگ عقل است  
دور بوده باعثی برکسب و عمل خواهد داشت.

ازدواج عبارت از انتخاب منودن شریک حیات است،  
پهترین سعادت ها ولذت حیات را انسان درین دارگاه عالمه یافته هستند  
اف ان خارج عالمه گرفتار عمل و اتابع خط حیات خود است،  
اما در عالمه تنها به تن مصروف نیباشد، عالمه بشری بر تمام نوع  
عاملات حیوانی امتیازات عالی دارد، عالمه نا سے دیگر چیز بعض  
لذائذ مادی دیگر چیز را نیچه نمیشنوند، اما عالمه نا بشری لذائذ روحی  
و علوی دارد، لذا کل معانی تضامن محبت، اشتراک، درین  
این دو شریک باید همراه باشد، ازدواج عبارت از امتزاج  
دو جسم و دو یک روح و معنی است ہو میر وس شاعر یونان میکله  
«اگر متزوج شدی ناید برای شریک حیات خود رافت پدر  
ومادر و شفقت نادر و رفق برادر داشته باشی، زیرا کسی که پدر  
ومادر و برادر خود را لذاشتمه بتو بلحی شود خیلی مستحب این نوع معامله نمیباشد»

۹۷

واجبات اخلاقی و اجتماعی عامله را گفته که در سه نوع منحصر به نشوند  
؛ واجبات والدین و در مقابل پسر؛ این نوع واجبات  
در تربیه و تغذیه و حفظ اولاد منحصر نیستند، که در آنچاده اصول تربیت  
آنها بد و قسم منقسم نیشود، میکی آنها متعلق بپدر پیدا شده  
ویکر بکادر، تخفیر ضروری است غذا و تعلیم و قصی از تربیه جزئیه  
آنها راح بپدر است؛ باقی متعلق بکادر پیدا شده  
طفل در حقیقت یک قوتیست که انسان بزرگ شود تربیه  
خوب از او کار نماین که فتنه نیتواند، و بالعکس تربیه سور طبعاً  
اعمال سود را نتیجه خواهد داد.

تربیه طفل یک علم مخصوص صفت است که پیشای و سیمی (دارد)  
و میکی از خلقه نماین که اولیه علم اجتماعیه که آنرا در پیدا نخواجیا (و) میلی  
از وسائل اولیه ارتقا بشریت است، کفته میخواهیم حفظت بر نوع  
یکی از وظایف هر فرد است، اول وظیفه انسان در راه این  
حفظت توالد و تسلی است که بذریحه ازدواج بعرض اجری  
میرسد، ولی اینرا باید دانست که تنما و سیل شدن بازو یادافرو

۹۱

جامعه کفایت میکند برای ایفای حفاظت نوع ، بلکه نباید جلط  
 کرد عضویت برای هیئت اجتماعیه تقدیم میکنیم باید فرد سلیم بوده  
 لیاقت خدمت آزاد است شه باشد ، زیرا عکس این یک باری  
 میباشد که بر هیئت اجتماعیه تجیل حی شود از این جهت تربیه  
 و تقویت اولاد برپدر و مادر آنها یکی از واجبات ضروریه انسان  
 بل تکلیف یکانه ایشان است بعد از تولد آن . علم این را اشنا  
 کرده است که تربیه اولیه طفل اعیان تربیه پدر و مادر اثربزرگیرا  
 در عادت و اخلاق مستقبل طفل دارد . از این رو علم اسنجید  
 اند که یکانه و سیلیه برای حسن تربیه اطفال قاعیم یافته بودن  
 مادر بانست . تا ایشان بتوانند این تکلیف همیرا که بردوش  
 دارند ایفار منوده رحال کافی و عامل را برای هیئت اجتماعیه  
 تربیه دهنند ، یکی از علماء مشهور میگوید : « بزرگترین عیب نای  
 ایشان راجح بدورة طفویلت انسانیت » در حالیکه تربیه  
 در طفویلت این اثر را او را باشد ، پس بدنجت ترین انسانها آن  
 خواهد بود که در این دوره تکوین مبادعه عادات و روحیات ،

٩٩

از تربیه خوب محروم بماند . از این معلوم حی شوکتکلیف ، والدین نسبت  
بطفل در تربیت وادن آن سته " تا مستقبل آن در این میدان  
نزاع حیات مأمون و شریفانه باشد . والا بد ابحال اولاد زیارت  
که از این نعمت محروم باشد .

### وظایف اولاد نسبت بوالدین (۳)

وظایف اولاد نسبت بوالدین اطاعت و احترام و اقرار  
با احسان حبیت و معافیت آنها است در وقت پیری والدین  
بزرگترین قرضها را بر اولاد خود داردند ، تکا یاف و زحماتیکه انسان  
نسبت با اولاد خود میکشد هیچ فردی برای دیگر متخل نمیشود ، صدر  
هر مفعت مادی و معنوی انسان والدین اوست ، اطاعت  
آنها در حقیقت غایت جز جلب مدح ، و احترام انسان تاویه جویش  
است از بسیار ، و اعتراف با احسان انسان ولیں مشتملاً خود  
و آنها است . اولاد برای والدین جزو راه آخر عمر که در وقت پیری  
و ضعف شناسنست در وکر و وده نمایند ایشان همیچ منفعی بر مانند

۱۰۰

نیتوانند پس باید ثانیه از این فرصت را گذاشتم جبک رو و بل تاحد  
ستطاع خود بایشان معاونت نموده کسب رضای شان را بنا  
چهارین امر بکی از فرائیع رضای آنی است.

### ( وظایف اولاد )

برادران یکانه و سیله اقدار و قیمت و انسانند و میدان وح  
یات هر شدت بوجود آهنا آسان و هر در تحقیق بخوبی باید رابطه  
خوست از روابط متین و محظوظ بشیریت است ، برادر چنان  
خلو قلیستکه در و تو اور امتالم و خوشیت آنرا مسرور میسازد اختر  
که ترا بمحیبت آردا و را با تقام و دار میسازد . معاذه اخوت  
در عالمه باشیم مدرسه ترا برای تعویض لقنس بر عده است و جمیعت  
وحان و اخلاص است ، تکن است در حاضر بکرد که درین بروج  
باید کمال بی تکلیف و بی پر و ایشانیش گرفت ، مکراین خطاور قطعاً  
غلط و یکی از وسوسه نایست که انسان از از دایره دیانت و ادرا  
وظیفه باز میدارد ، عامله در حقیقت یک صورت مصصر حاصله یا نمونه

۱۰

خورد آنست پر که خواهد و ظایف اخلاقی و اجتماعی عوام را ایفا کند،  
 باید در اینگه عامله در سه و نیمین ایفای آنها را کر فته بر تعلیل و ایفای  
 شان در خارج عالمه خود را عادی سازد، برادر بزرگ را باید  
 احترام کرد زیرا وارث تسلط پدریست و همین و مدد کار برادر بزرگ  
 خود بر مصائب دوره نماییت برج ارتباط افراد عالی بردازد  
 دوین نقطه بعد از این مرکز برادر بزرگ است، لذا اطاعت و احترام  
 برادر بزرگ را باید داشت، برادر خود را باید محل شفقت و عطف  
 و معاونت کرft، زیرا برادر از همان اموریست که مفقودیست آن  
 عوض ندارد، و یکانه اثمار عامل است.

لزوم پابندی بـ ظایف ایلخانی

• مظاہر و تعاون، اشتراک، فرآکاری، تقدیم مصلحت  
 کل بر جزو، مجبت، شفقت، خنو، بهمه در عالمه بروز میگشند  
 چنانچه اگر در کنه و اسرار دوام ہیئت اجتماعیه لظر غایم حی بینیم که ہیں  
 مظاہر و روابط کارفرمایستند و بدین آنها جامعه را کیانه فروخته  
 چیز انسانیت وجودی خواهند بود، تباہی این تشبیه بین این

۱۰۲

که تنها از حیث خود ری و بزرگی فرق دارند، هردو را یک میدان  
 که حرکت منودن در آن یکنون امور واد وات را لازم دارد قرار داده  
 می توانیم. هر کس که در دایرۀ اقل «عالمله» بتأمل عدم ایفای  
 وظایف اخلاقیه و اجتماعیه آن و این عادت گیرد، شکلی ندیست  
 که در دایرۀ دوم «جامعه» نیز از ایفای وظایف بازخواهد باند؛  
 و یکرا نیکه ظاهر است جال، در ذات خود عبارت از تندا  
 و نظام است عامله را که جمیل می‌سازد نیز بهین تناسب و نظام  
 خواهد بود، اعنی هر فرد عامله حدود و مرکزیات مخصوصه داشته  
 مراعات حفظ آنها را باید داشته باشد،  
 والا فوضی و بی نظمی که نتیجه آن شقا و تلخی حیات است  
 بر جمه سارے خواهد بود، عبارت و یکر نفاق غوغاء بی امنی را یک  
 جمیعت خورد یکه درخون شیر یک اند جاری خواهد شد و این  
 حالت بدینه است که بدترین حالات شقاست، چه اکرسعاه  
 و راحت و تطاهیر و تعاون و حب و لفست در پیچ جای برای  
 انسان نصیب نباشد، اقل آور دایرۀ عامله این مظاہر و مقابله

۱۰۳

چنانش مقابله خواهد بود والا بدرا بحالت حیات او این سعادت  
عالموی تهامت و قف برای فارغ و ظالیف عالمولیست فقط.

## مسلک

هر عملیکه مصدر را آن اراده باشد، سلوک نامیده میشود،  
چون گفتن دروغ و صدق یا اعمال کرم و بخل؛ و اعمال انا زرا  
اساس پنای لفظیه ایست که مصدر رشان نیباشد، مانند غریز  
و عادت، و حواس اثما این اساسها را در ک نیکنیم، بلکه تهاب اثار  
و مقتضیات آنها که عبارت از سلوک است محس میشوند  
اعنی انسان پر عزیزه خود محس میشود بلکه اعمال پر اکه نتیجه آن عزیزه  
باشد و دیده و شناخته میتواند.

پس تبع هر مسلک یک مصدر لفظیست، و یکی باشد  
ومدقق اخلاقی را تهادیدن طواهر امور قانع نیکنند چنانچه عالم طبیعاً  
طواهر اشیا قانع نساخته، پی تدقیق مصدر ای اصلی کو علل  
واسباب آن نا باشد میراید، نیز مصلح اخلاقی باشد تهانظر خود را بسیار

۱۰۴

نگیر و بلکه مصادر تا نفسي آنرا پايد بداند، مثلما اگر گيگ کاذب را بدون  
 ايشكه حالت نفسيه که او را پدر نوع و دار ساخته کشف نکرده تکرار آن را<sup>۱</sup>  
 فسيح است بدر نوع نگفتن کييم، البته اين فسيح است و تکرار همچ از زئے  
 نمی بخشد، اما اگر در حالات نفسيه او تدقیق نموده مصادر و سبب  
 اين در نوع نفقة را تشخيص نمایم، البته که بعد از اين تشخيص کمی علاج  
 مناسب و نافع را برای او که بحال است خودش مطالبان باشد در یافته

پیتوانیم.

آن را با وجود اختلافات عظیمه که در بین شان موجود  
 است، عموماً پیغمبر از ارباب اخلاق شاهد - میل زیادی  
 بشرف و حق و صدق و فضائل داردند. تربیه صحیح که بر اصولهاي  
 علی انتبايافته باشد این میلا تقویت میدهد، وبالعكس تربیه  
 ناقص آنرا فایده نمی بخشد. ايشكه پدران برای پسرها حرفت  
 یا پیش چیز است قبل آنها مقرر نموده، ایضا زاید ابتاله لازماً  
 تحصیل آن پیش همچوړ پیسازند، خلاف اصول علمی تربیه است،  
 زیرا حکمت است که پدر برای اولاد خود طابت یا قضاوت است، یا سواری

۱۰۵

که استعداً طیعی اور ان بیوده است معین ناید و علت مقطوع تحریل  
 آن فن گردد. بلکه صحیح انسیت که سعی پدر پیشتر سوی تعدل را با  
 عزایز حسناء و که باشد در آینده اساس و مصلوٰ مسلک خواهد گردید  
 انسان باید برای اینکه صاحب مسلک نافع و مفید گردد اساساً  
 مصلوٰ یه سلوک خود را تشخیص داده حسنه آنها را تقویت و سیر  
 مصلح سازد. و هترین اساسها برای مسلک شناختی است، زیرا  
 خارج دایرهٔ خیر قبول کردن یک مسلک اخلاقی درست نیست.  
 مقصود از خیر همان عمل یا امریست که اندیشه و وجه منتج یک ضرری  
 نشووند برای غیر و نه برای خود.

### (سعی و کوشش کردن در وظیفهٔ اخلاقیه و اجتماعیه)

حیات میدان حرکت و سی است، اگر نظام عالم ابد  
 بمنکریم دیده میشود که همه امور آن بنی بر سی و حرکت است.  
 اگر حرکت نمیبود، نه شروع آفتاب و غروب آن، نه روز و شب،

۱۰۴

نه سرما و گرما، بوجود حی آمد حرکت است که توازن را بین اینها نگاه داشته است، اگر حرکت نبی بود حیات نیبو و سعی ملزوم است  
است، هرگاه سعی نباشد این نظام بایع معنی نیمداشته باشد، زیرا مقصود از حرکت نه تنها ترک کسل و سکون است، بلکه باید حرکت برای مقصد معنی باشد، که ارزوه و متنیات انسان  
حصول آن مقصود بوده جد و جد در راه آن نماید، والا احصرا  
در این میدان مانند شاگرد یک متفق علوم خوشنخته باشند و افزایش  
نتیجه هرچیز او صفر خواهد بود احمد از خواهد کرد اگر در حرکت و سعی  
انسان وقت کرده شود، معلوم خواهد شد که نتیجه حرکت  
و سعی او را سبباً خودش حاید نمی‌ست. بلکه این نتیجه نابرابری او با او  
رسیده فی هستند خودش برای یکی خدمت میکند، و از خدمت  
خود اجری گرفته بذریعه همان اجر از خدمت های دیگران در حقیقت خود  
متوجه پیشود. کویا مسئلله اجتماعی شد، و بهمه میدانیم که قاعده  
اگر نباشد طبق اساس گذاشته شود، البته آن بسازاد و اهم و تأثیر  
خواهد بود، والا نتیجه را عکس خواهد داد نباشیں قاعده همه میدانیم

۱۰۷

که اساس اخلاق «جیر» است، در اینصورت اگر مسلوک  
و وظایف خود را که بمنابعه بناست برخلاف مقتضای این اساس  
اجر <sup>لیسته</sup> و تعییل داریم، بدینه است که نتیجه ناکامی و نقص خواهد بود  
از این جهت است که کامیابی تنها با استایفا و وظایف اجرا  
بر طبق اساسها اخلاقی لازم آمده است، اگر سی تکنیم  
حیات نداریم، سی نای مانع ماماً اجتماعی و منتعلق به نی نوع  
ماست در اینصورت سعی که وظیفه اجتماعی ما گردیده است باید  
بر طبق اساس بنتی علیه اخلاق باشد، که آن عبارت از (جیر)  
است والا در حقیقت خود را فرد متمتع بزمایی انسانیت  
شمرده نگیرند. باید انسان در وظایف اجتماعیه کمال سعی را  
موازن باشد، و اساس این وظایف را خیرگیر، زیرا خیر مر  
که در هر زمان و مکان مرغوب و قابل نفوذ بوده است، بدین  
از این خود انسان در راه مطالب خود مشکلات و صعوبات  
می اندازد، چه اگر همان چیز را که در هر وقت بحیری کرده بتوانم  
اساس اعمال نیز هم بدریست است، بر صعوبت و تعطیلی که در منظمه

۱۰۱

من پیدا شو و میخو سود بر خود من خواهد بود  
 دیگر اینکه باید داماد ظایف اجتماعیه را کما همچه بسند و سی  
 و عمل انسان راجح بخودش نیست باشند، بلکه هر عمل او در فرو  
 جامعه خودش دوره زده بعد باور ندارد؛ باید در اعمال اجتماعیه خود  
 این امر را دانسته باشد، که من برای نیزه کار میکنم و این کاری  
 همان کاریست که با العاقبتة، راجح بمن خواهد بود، زیرا اگر اینکه اند  
 و اعمال خیر را از خیر داند، البته ضرری بخود رسانیده می باشد  
 پس در هر خیر عوصر انجوی سنجیده آنرا ایفا باید کرد تا در جمله شان  
 حصه خود را نیز بصورت خوب بد و مکمل حائز کرد

### ر فضاهیل مسلک (کمپیوت)

اگر حیات را به یک میدان یا در یا سی بزرگ لازم جهتو  
 تشجیع کنیم مسلک در مقابل این تشجیع بنشاید و سایل  
 این عبور است، بدینهیست هر چند و سایل نقلیه انسان  
 متین و بهتر باشد، همان قدر را خطر است راه مامون و از حرکت

۱۰۹

تقدیم خود محلی نتوان شد، او میکه مسلک نداشته باشد  
مانند کسی است که بذریعه شناجبور کردن را ز دریا بر عظیم  
پر موج بخواهد، معلوم است نتیجه آن عرقابی خواهد بود، و فرض اگر قل  
نشود، تکلیف و رحمتی که برآورده شد نیست جایست به تصویر  
و بیان ندارد، اما بالعكس کیکه برای خود مسلک اثواب نموده  
بیکن در یا پیرا که هر چند قدم او یک گرد اسبه عیق تزئین است بقطط  
ما قبل داشته و در هر مرحله صعبه باست لذتی دارد، حل کنند و هر یک  
دغده اخراجی اواز مسلک خودش مانند این خواهد بود که یک  
شکاف در کشتی او شده باشد یا مانند اینکه یکی از اوات است آن  
کشتی را مفقوდ کند، ظاہرا است که نتیجه این شکاف یا کم کردن  
آن آلات، ضعیف ساختن خود است و در مقابل خواست  
و طواییکه برآورده شد نیست کیکه مسلک دارد هر چند عامل پنجه را  
با ادبیال اطمینان میکند، هر یکی اور این نظر اعتماد آشنا به  
چی بیسند، افرید اور تمام عمر خودش در کل اعمال خود پیر و یک  
فوی مسلکی که مانند نامش برای مردم شناخته شده است

۱۱۰

پیباشد اما کسیکه مسلک ندارد بلطف فریب، اختیاط، بی اعتمادی  
که نتیجه آن ناکامی یا کم کامی است در مقابله باش استعمال  
خواهد شد.

آدم مسلک وار عاقبت و مستقبل خود را بمال وقت  
و صحت اندیشیده بتواند زیرا هر علی را بر مسلک خود تطبیق داده  
بیشتر عاقبت آنرا شناخته بینو اند، اما کسیکه مسلک  
نداشته باشد شب و روز او به پریشانی و بی اطمینانی میگذرد.  
آدم با مسلک کاری بدر دمولم عتاب و قوبچ ضمیر گرفتار نمیشود،  
اطمینان و سرور در هر حرکت و سکون ازان غایان و ظاهری  
باشد، ایم ترس و خجالت بخوبی شود، زیرا خیر که برای خود انتخاب نموده  
است بر پیچ اصری برخلاف ان اقدام نکرده است.

## (سعی)

زندگانی فی الواقع یک نوع حجاء است، در این مبارزه  
حیات موفق شدن فقط وابسته بسعی و فعالیت است،

۱۱۱

سی یک قانون همیست به این قانون نه تنها انسانها  
مکلف است بلکه تمام موجودات با قیاد آن جهوداند.

اس الاساس مدنیت سی است، سی منع کلی که شفیع  
و اخراوات و مصدر جمله سعادت ناویتیها است سی یک  
حامل بزرگ ترقیست که انسان را دامگاه خوبی و تعالی سوق  
نماید.

همه نوع سعادت مدیون سی است، چنان که مارا از پیر  
این عالم مادی فکاه می‌دارد، نایل حریت نیساند، ذکار او را نهاده مارا  
تقویت نمی‌بخشد، همین سی است،

سی یک وظیفه پیش است و مانند سایر وظایف واجبه  
است، مكافات و نفره سی هرچه است باشد، لکن بکوشش  
جهور، مستیم، اکفر ضائیج سی ناکامی هم باشد باز هم مارا باید  
از آن منصرف نکند مكافات اصلی و خیلی جراوعل آنست  
ما فیه سی مكافایت خود را و آن معاً احضار و جلب نماید  
که مستوف کو لو صب، در عین زمان که از عرب بمندوست

۱۱۳

تلash راه حی عنود امر بکار اکشf کرد.

~~حرب~~ دنار و هشت پیارے از اینکه انسان با خرین مساعی متفاوت

عطف توجه کند چیز دیگر نیست، بزرگترین اشخاص فقط در سایه

سعی خویش برآزو مانند حیات موفق شده‌اند.

برای سعی تعیین یک زمان معین لازم نیست، هر کسی

بایستی از مساعده مشاغل جیبوری خویش صورت استفاده

بدست آرد، مع ما فیلیستی سعی داشتی و لایقطع باشد، سعی

اصول دامادخستگی را بجانب میکند. در سعی رعایت درجه

اعتدال شرط است، باجرای مساعی بسیار و مفرط بکاره

تشبیه شدن خستگی شدید و ناکامی را نتیجه میدهد، اگرچه هم

که فکر و روح خود را بخپداست قابل مخالف سوق نمایم

از سعی خود در این راه هر چیز استفاده نیتوانیم.

مقصد از سعی خود را متمول ساختن، و اگر خواندن و یاد

کردن نیست، بلکه بالذات اعمال فکر توانستن است. بنابراین

بایستی نظر ماداً بعین غایی متوجه باشد و نتیجه فکر را در جلو خود دیده

بدرست مدرسه نمایند

نمایند  
فرموده  
فرموده

۱۱۳

ملاحظه نماید، و دانمادر عقب آن دویدن را لازم شمارد.  
 اساس کلیه ترقیات بینکه کوشش نمائیم تا مساعی عقلیه باقین  
 یک خایه باشد.

### (فکر تشییت شخصی و فکر اشتراک و اجتماع)

ضعف انسان زاده حالت الفراز و انتیم که تاچه اندازه  
 است، جامعه که تشکیل یافته شخصوصاً از همین احتیاج فرد بوده  
 که مأمول او جز تعاون و اشتراک دیگر چیزی نبوده باید بود  
 هر چیز که خلاف حقیقت حال تصور یا تعیل شود، البسته باید  
 نتیجه آن نیز خلاف مرغوب آید، مثلاً انسان با جامعه تنها برای  
 اشتراک و تعاون منضم گردیده است، اعمال خودش راچ  
 بغير و اعمال غیر راچ بخودش است، در صور تیکه حقیقت جال  
 این باشد باید هر که در داخل جامعه برخلاف این حقیقت فکری  
 پرورداند، این تنشیت شخصی را شعار خود کردن نتیجه این فکر و البسته مایه  
 خلاف مصلحت براید.

۱۱۶

از نیست که امر طبیعی گردیده: هر قدر انسان در تعیل منفعت خود  
مصلحت چند نفر دیگر را نیز در نظر خود گیرد همان قدر انجام آن  
منفعت بسیولت واقع میشود. جامعه همان چیزیست که مأخذ امور  
طایی و معنوی هر فرد است عادت اخلاق، افکار، مطالعات  
انسان همه از جامعه اخذ میشود، انسن، الفتنه میل، شجاعت،  
اقدام، امینه بده معنویاتی است که برای انسان در جامعه پیشنهاد  
و اگر خارج آن باشد معلوم است که بیچ کدام آنها برای احتمال  
نیست. هدیویتی که انسان در مقابل جامعه دارد خیلی زیاد است  
دو هر لقح و زیان جامعه انسان شرکیست، در صورت بودن  
چنین روابط میان البته فکر شسته شخصی یک چنون حسوب  
میشود، انسان دائمًا تحت مقتضیات محیط مسیر بوده است،  
محیط او را تشکو، و تأثیر بده و تمرین، مقتدر و دائم استه بسازد این  
محیط عبارت از جامعه و ملاقات آنست که انسان از آراء خود  
خود در این محیط محروم است. چرا که ضعف طبیعی او سبب  
محابین گردیده است، انسان نیکه در داخل این دایره که سعادت

۱۱۵

ورفا هش اشترا کام تو قف بر سعادت افراد آن باشد،  
 فکر شیخیت افرادی کند، البته این کار و عبارت از مقاومت  
 کردن است با قوه قاهره طبیعت، احتیاج انسان را بجا مسخر و خود  
 کردنش را بآن نظام آمی کردن کائنات است (قضانوونه است،  
 و معلوم است مقاومت کردن باین قانون مقدس و قاهر خارج  
 از دایره لزوم و منفعت است).

الان، پنجانکه در هر امر خود شرکیک جامعه است، باید  
 همه افکار و اعمال خود را با شرک نیز سنجش و تمقید و بذوق ایغیر  
 از این کامیابی و فلاح حقیقی را نکنیتوان منتظر شد، اگر مبادی  
 بنی علیه احکام دینی را نهظر و قضا به نیم ظاهر خواهد شد که به بنی  
 بر مصالح اجتماع علیست، و هر منفعت را نسبت بجامعه انتظار کرده  
 تعیین میفرماید.

### ملت

ملت عبارت از جموع افرادیست که زیر یک عنوان جمع آمد  
 در عادات و مشاعر و اخلاق مشترک باشند افراد

۱۱۶

همان هستند که یک جیط ایشان را نشوونماداده حتی در چه و قیافه‌نم  
یکی را شبیه دیگر می‌سازد، حلقه زنجیر می‌ت از نو ترین روابط  
بشریت، حیث و جوش مخصوصی که می‌ت وارد از همه موثرات  
بالاتر است، افراد ملت همانها هستند که در هر ضرر و نفع  
بایکد که طبعاً شریک می‌گردند رابطه می‌ت همان رابطه نیست  
که دونفر یک ملت را در یک جیط خارج بجز دیدن چه نای  
یکدیگر خود بدون از حاجت معرفی مانند دوستی‌ای صمیمی چندین  
ساله با هم امتراج میدهد، رابطه می‌ت است که دو ملت را  
نهایاً سبب حقوق یک فرد با هم که فشار جنگی شدیده برداشت  
نشانه هر فرد شاعر ملی اوست، افتخار هر فرد شاعر او صرا  
طی اوست، اتحاد اتفاق، یگانگی، تضامن، تالف، همه عبارت  
از اشتراک افراد یک نوع عادات و اخلاق و مشاعر و از  
پیشاند، و همین عادات و اخلاق و مشاعر عمومی نشانه‌ای  
ملی یا جمله‌ای یگانه ساختن افراد ملت است که همه آنها را ملی  
فرد واحد می‌سازد، اخلاق ملت و مرک آن عبارت

۱۱۷

از تشتت و تفرق همین اخلاق و مشائع میشه است، انسان <sup>باید</sup>  
 تا حتی المقدور خود را ازین رشته متین که او را با فردیتش مربوط  
 ساخته است خارج نکرده یکی از حلقوهای مسلسل این زنجیر باشد.

( فکروطن ) <sup>۱۱۸</sup>  
 مقصود در اینجا تعیین بهترین مشاغل فکریست، اگر ماشا  
 جات را تحلیل کنیم بر تعیین این مقصود بهتر موفق شده یعنی این،  
 جات همه عبارت از امرار چند سال نامعلومیست، ایا بهترین  
 مشاغل فکریه برای انسان در این سال چه خواهد بود؟ اگر گوئیم  
 که تنها سخیدن طرق حصول ادوات ضروریه معاشیه خواهد  
 باشد، البته معلوم است که درین صورت معنی جیات  
 در نظر انسان حقیقی باید خیلی ناقص و دنی بنا یاد، زیرا درین  
 حال فرقی برای کلیه انسان از بقیه مخلوقات خواهد بود،  
 پس بهترین مشاغل فکریه برای انسان در مدت جیات  
 چیزیست، بلند نزین مشاغل فکریه که با عنوان انسانیست

۱۱۸

مطابقت کند فکر وطن خواهد بود، زیرا وطن عبارت از همان  
محیط است که تربیه و نشوونمای مادران واقع کشته ما و اجداد ما  
مدیون همان محیط باشدیم انسان یک حیات غیر از جایی  
مادی هم دارد و آن بلند ترین و شریف ترین در جات جاست،  
اعلیٰ حیات روحی، ناموسی، شرف، وقار، ماضی و مستقبل ای  
همه راجح بهمین محیط است، اعلیٰ وطن، حیات روحی ما همین طور  
اقتصاددارد که باید از مدافعت و کوشش در ترقی وطن خود داریم  
لکن یکی این حیات گاهی ماتر ایم و مقابله این سیاست و  
مدافعه اقتصادیکند، که آن ناترا عین حیات یعنی یکی  
گفت، هر خطر که خاکید بوطن باشد از در و آن هیچ فرد خلاص شود  
نیتواند، زیرا روابط متین و عیقیل وطن در حیات فرد حقی رگبای  
ان با وطن دارد و را باستراحت و اطمینان نمیگذارد، حیث است  
وطنیت یکی از مشاعر متسبه نیست بل فطرت غریزی است  
حتی در حیوانات هم موجود است وطن متدهن باشد یا متوجه شر کنم  
باشد یا سرد، متول باشد یا فیروزیم، همه در نظر متوطن از نزد ای

319

نهایتی باخون فرد آمیخته باشد بوطن محلو طبست . و این  
مشغله را که کفته ای از امور تاریخی نیست که ایقا و عدم ایقا  
آن در انسان مساوی باشد زیرا همه می دانیم بدترین امری  
نمی شود بهضم حقوق است ، بهضم کردن انسان <sup>حقایق خود را</sup>  
چنانی اصرح حقوق و منفور است . و همچنانی وجدان آنرا قبول میکند ،  
این در مقابل مادر فرد نیست ، چنانی آنکه مادر عجمی باشد  
وطن همان زینی است که در اکناف آن کردش کرده  
کی اصلاح است آن تعمیه جسم و بنا اطراف آن تمیتع نظر و بمحلومات  
آن توسعه فکر میکنیم . البته در صورت این مدیونیت ، عدم  
تفکر در مصالح و مشاغل آن بهضم حقوق پیشود ، و معلوم است بهضم  
حقوق بدتر و دلیل ترین کار نیست که انسانی آنرا مرتکب پیشود  
پس انسان باید تنها مشاغل فکر پیشود را جدا و سجنت  
معاشریه کردارند ، زیرا این تحدید شایان اسم جنسیت نیست ،  
بلکه باید اول ترین مشاغل فکری او فکر وطن باشد چو باین فکر خود  
علاوه بر اینکه از تهمت بهضم حقوق خود را اخلاص میکند خود را شایان

۱۲۰

## تسمیه بعنوان النسائیت پیسازد،

( تبریه وطن پروری )

در بحث کذشته معلوم شد که باید انسان را غیر از مفکرات  
 حیات یک مفکر و دیگر که شایان تطییر با عنوان آن داشته  
 باشد لازم است، چه مشاغل انسانی باید تنها مصروف  
 تهییة امور خلیلی حیات باشد، یا جاترا باید تنها عبارت  
 از تلذفات مادی جوانی بدایم، بلکه انسان باید همان میراث  
 روحی و عالی خود را دانم اظہار و اعمال کند، در این نوع علیت  
 فکر کے بهترین مشاغل فکر وطن قرار دادیم.

برای داشتن فکر وطن تنها اقرار بصحت این رای  
 کفایت نمیکند، چه انسان بخود اقرار بیک حقی عامل  
 آن گفت نمیشود، بل عامل آنست که فعل آن حق را جرا  
 بدارد، و از حقوق اولیه بر انسان حقوق وطن است،  
 پیشتر دانستیم حقیقت هر امر را که بر مامی پوشاند عادت

۱۲۱

و هر انسان نیکه پرده عادت را از مقابل چشان خود دور کرده بتواند  
حقوق وطنیه را نیز بکمال صحت و وقت در یافت کرده میتواند  
علاوه بر این اگر کسی در معانی کلمه انسانیت که عنوان اوست  
تقدیق نماید، و همه مکتبات خود را که از محیط وطن گرفته است  
تحلیل کرده بتواند، البته مزالت و ضرورت ایفای این حق را  
از واجبات اولیه خود قرار خواهد داد.

در این حال برای ایفای این حقوق چه باید کرد؟ باید -  
بزرگی از مطالعات و افکار خود را بر شمولی وطنیه حدد و ساخته  
نفس خود را برا این مطالعات عادت و تمرین بدیم. بعبارت  
دیگر نفس را بوطن پروری تربیه و بسیم تربیه را پیشتر داشتیم  
که توقف ندارد، بلکه انسان بقدر و دوام توجه خود آنرا قابل  
امتداد و دوام ساخته میتواند، بر هر فضیلت و اخلاقی که  
خواهیم خود را تا آخرین اوقات حیات ہم تربیه داده میتوانیم.  
پس باید خود را اولاً و خود را ب الوطن پروری تربیه بدمیم. تا بهضم  
حقوق متمم نباشیم. وطن پروری بر انسان صرف نظر کردن

۱۲۲

از مصلحت شخصی خود اختصار نمایند، بلکه مقتضای وطن پرور  
 است اقلای بیچ کار یکیه مصلحت وطن دران فرگت نداشت  
 باشد اقدام نکنیم، و اگر حسن ایفای حقوق وطن در فرد پرسته  
 باشد، البته کذلک شتن از منافع شخصی یهم در مقابل حقوق وطن  
 زد همیت حق شناسانه امر بزرگ غیبت اما نشد  
 مجاہده نمایند بعقیده صاف حیا را و سیل و دفاع از وطن خود می‌سازند  
 نزد آنها بدل مال و جان و صرف محظوظ را در راه وطن بالاتراز همچو  
 میدانند که حیات انسان نه تنها عبارت از حرکت  
 در دایره منافع شخصی و تمتع بلذاید کوتاه وزود زوال است. بلکه  
 حیات را عبارت از حماود در راه ترقی نوعیت و پیشافت  
 پشم میدانند.

و اگر حسن ایفا پر حقوق و طبیعت انسان بمقدار بخوبی  
 مجاہدین و فداکاران عالی همت نباشد، باری اگر در برخی  
 مصلحت وطن را نیز شرپک سازد باز یهم ملقب شدن  
 بوطن پروری استحقاق خواهد داشت مثلما: زادع، صاف،

نمایم، از باب قلم و نسوان اگر هر یک ازینها در حین ایفای مجریات  
مصلح خود مصلحت وطن را نیز مد نظر داشته باشد،  
برایست تجاه اش ترقی و تعالی عgom ملت و وطن خواهد بود،  
زیرا در احوال هیچ امریکه مضر وطن باشد از چند کار اعمال  
آنها صادر خواهد شد، پس چرا تعالی وطن سریع السیر و در ترقی  
و پیشرفت آن دوام نباشد، اگر تنها مقداری اقشاری کم از محاسن  
و طبیعتی تصور شود فایده وطن پرور را میتوان کما هو حفظ درک کرد و  
مقدار اهمیت وطن پرور را میتوان شناخت. لذتیکه برای  
انسان از مترقبی بودن عامل خود شنیدن بست به گیر عامله نه  
حاصل میشود خیلی زیاد است، همچنان اقمار و تلوز و سر بلندی  
که برای او از مترقبی بودن وطن شنیدن بست به گیر او طان حاصل  
میشود و از این وسیع تری دارد.

جون حیات عبارت از تقدم و ترقی است با این انسان  
حیات خود را بد و نیمن و خارجه غرض حیات نامده خود  
بلوار زم و اقمار است آن دلایل تربیه داده حیات را بهمان معنای

اصلی خودش س اصرار نماید .

حس پروردی افکار ملت پرورانه علیحضرت غازی

ماهیشه در طراف اخلاص و فضای عجمی راجح بر قی و معاد  
 مملکت چند کلمه متراوی را میشنونیم و مینخواهیم که آنها : اتحاد و  
 اتفاق ، بیگانگی میباشدند بلی این امر معمول و بدینسبت که مملکت  
 و سر بر قی هر مملکت راجح با اتحاد و اتفاق افراد آن مملکت  
 است گراین را باید دانست که ذریع اتحاد و اتفاق چیسته ؟  
 ملت عبارت از مجموع افراد پر اگنه مشتی است  
 که جامدهای خود و خوردهای و قصبهای و شهرهای و مدن آن را  
 تشکیل میدهند ، آیا اتفاقی و اتحاد زین جامد های مقابله بچه طرز حاصل  
 خواهد شد ، البته هر ذریعه که سبب این اتحاد و اتفاق  
 گردیده این ذریعه بگانه سبب بر قی و سعادت ملت خواهد بود ،

۱۲۰

ما وطن عسزیر خود را در این بحث سور و مثال می‌آوریم؛ وطن  
مقدس ما افغانستان، از ایلات و قبیله‌ها و شهرها و دهستان‌های  
یافته است که تهیه نزیر عنوان کلمه «افغان» که عنوان هر فرد است جمع می‌باشد،  
اینقطه مرکز ارتباط عموم این افراد یک بهای عنوان یا مشو غد  
کدام است، بریستیت مرجع هم‌امور تجاذب و تماشان  
بیک دیگر ذات اعلیحضرت ہای یونیست، که ایشان او قات  
و حرکات حیاتیه خود را برای تدبیر ششون، ہمین نقطه مرکزیت  
وارتباط عموم وقف نموده اند. بعبارت اخري سرا تجاد و  
اتفاق که مرجع همه ترقی ہا و سعادات این ملت عزیز است، ہم  
ذات ہایون شان میباشد.

حالا که منظہر یا ذریعہ اتحاد و اتفاق ملت را داشتم  
به بیشینم که خود آن اتحاد و اتفاقی چه معنی وار و، بعبارت دیگران  
اتحاد و اتفاقی عبارت از چیست؟ اتحاد و اتفاق ملت  
عبارة است از تعقیب و پیروی کردن ملت بیک  
نوع اراء در راه مصلحت ہائی خدمتی شان اعنی تمام افراد ملت

۱۲۶

بهر نقطه وطن در خصوص مصلحت های عمومی خود بیک نوع آرای  
 پابند و متفق باشند، و معلوم است این هم بدون از مرکزیت  
 و بدون یک نظر عالی و مراقب امکان پذیر نیست، زیرا اگر حضورین  
 نباشد باید چه صورت اخکار ملت علی الاتفاق متفق است و پیرویک  
 امری نبی شوند، و رایخا مسئلله منتشر شدن تعلیم را در  
 وطن خود مورد مثال میآریم :

دینیت و ترقی هر ملت متوقف بر مقدار علیت افراد  
 آن است: پیروی این فکر کی از جستیا بات بزرگ و اولے  
 مابود؛ اطیحضرت شهریاری که مرکز ارتباط آرای و مراقب درک  
 احستیا بات ملت اند بروز دوم جلوس نظر نام افراد وطن را  
 باین نقیصه متفق نموده؛ و وزیر نشر علم را که در انقلاب  
 خان وان سوز از بین رفته بود سرداز فراهم آوردند.

اطیحضرت غازی بسیار علاوه سندی و ذوقی مفرط در تنویر  
 اخکار ملت و ترویج علوم و فنون داشته بیکانه آرزوی  
 شان این است که هر فرد اتفاق از صغير و كبار بیهوده

۴۳۶

علم و صفتی کردن هم اصرار است زیاد شد و روز دن تو شمعه می خورد  
 صفتی بحرفت و تجارت ملکت صرف مساعی فشرده بوده بی  
 خواسته دوایت اقافیت آن تمام است یا جانش خود را تایید  
 کرد یعنی از دل متنه بشماره برد و این است که هر فرد ملت  
 عزیز افغان تخلصیل و توحیم علم را نقطه سعی خود قرار داده بهم  
 افراد ملت و تخلصیل این مصلحت خود متفق گردد .  
 پس داشتن حس و بروزی فکار ملت پرورد از  
 املک خضرت شاهزاده ناصری فخری قدر هر فرد افغان است زیرا  
 ای پیروی در تسلیتی محابات از ارتبا طلب مسلمان مقدسه  
 اتفاقیه است ابهاست و گراین پیروی مظہر اتفاق  
 و اتحاد ملی است

۴۳۷

حس و لذتی در حین ایامی و غایبی ملکیه  
 چیزی ای ظاهر برای انسان مرئی بوده بوجو و کیف آنها  
 را محسوس نمی شود لیکن تنها سفت انسان نیست بل جوانان  
 هم با این صفت معرف است هر چه که ظاهر دعیان است

۱۲۸

وجود آن مخسیشود، ولی مزیت شعور انسان نه تنہ  
به یدن امور مادیه ثابت است، بلکه مزیت و افضلیت  
آن در شعور و احساس به امور معنویه دیگر است که تنہ  
خودش بادرآک آنها انتیاز دارد.

مثلاً در حیات انسان می بینیم که او مسلک‌های مخصوصه  
را انتخاب میکند، یعنی بخار و دیگری معابر، فریقی تا جهودیگری  
استخدم در مسلک حکومت اگر تنہ باه قیاسات و استدلالات  
ظاهری نظر کنیم دیده می شود که هر یک برای تنہ مصلحت  
خود آن پیشه را گرفته است، ولی حقیقت امر کا ظاً در این  
استدلال ظاهری موجود نیست، بلکه با امور معنویه اسلام  
این مسلک دقت نظر باید کرد، مثلاً کسی که در مسلک حکومت  
تنظیم بوده امور معاشریه خود را از این راه گذرانیده میکند  
این باین مسلک اوچ اسلام را میتوان پر پیر اولیات است حکومت  
 Bharat از همیستیکه تدبیر و تنظیم و تهییه مصالح و ظن را بدوش گرفته  
است و استخدم حکومت فردیست که همین صفت خادم مصلحت

۱۲۹

ملت حکم را از بین خدمتگاه شرمند خود را آن سپاریده است پیش محض در ترتیب  
وطن پروردگی برای مانابع است شده است بنابر تفاوت ارتباط افراد لازم نیست  
که هر کی در داخل دارمۀ مصلحت وطن کارخانه منافع خواهد زیرا بدون ازین پوشه  
خلج حقیقی و دامنه کمتر خواهد شد این فرض در مقابل عوام افراد وطن است اعلیٰ بخشی  
مستخدمین حکومت را کل اعمال سکایه شان در دارمۀ منافع وطن است این  
درین جان بیشین صفات او همیست که دیگرانی را حال خود مقیق نموده اند  
آنندۀ خوش واقف گشته، درین ایفا و طیف سلکیه خود حس و حنفیت را در دولت داشته  
بداند که این سلک در حقیقت بسیار اند و سایل ترقی وطنی منافع آن را ساخته  
رایح است و مدیونهای خود را در مقابل طن فراموش نکند و دامنه مصلحت و  
در هر ضریعت خوبی امیر شدن میدزیرا بهر ضریعت خوبی ایکه بر برهنه مدرگرد و  
طبعاً در امنیت گفت خواهد بود هنالیکه بجهش این در هر یار و میخت چشم نمفت دشمن که مخفی

## و ظایف خدمات ملت

دولت باواره امور داخلیه و خارجیه ملت موظف است جلو فصل و غاد  
واخکا لایکه بین افراد واقع شود تشخیص احتیاجات ملت و تهیه لوازم است  
رفع آن احتیاجات، حفظ موارد زیین قوه های خود و قوه های دول غیر مرغای

۱۳۰

عدم و نوع تقدیمی بر حقوق یکیگر افراد حفظ کیا نموده است بلطف این  
همه وظایف راجع بدست بوده است، که هر کیا زنها در تحلیل نسبات قویه  
متعدد دارد که هر کدام از زنها و وظایف مخصوصه مجموعه است تشکیل می‌آید.

### شاند آراء مسند

#### پولیسها

برای پادشاهی حکومت در کار است، که آن حکومت نظام ای  
وقایع و نقشه‌های مخصوصی طالازم دارد، تا نبدریع آنها عذر  
در بین افراد تماجهن تجواند، چون در هر جامعه افراد مختلف که مساکن  
منوع را سالگرد وجود دارند، بعضی عدالت پروراند که داشت حقوق  
وظائف خود را صریح داشته از حد و دامنه تجاوز نکرده سعادت را در فنا  
بر جمود و سعی خود را دلی ترمیدند، برخی شرارت و کمالت و پیشتری  
بر طبع آنها غالب آمده از حقوق خود تجاوز از حد و دنکایف مرتع می‌باشد  
که این اخلاق و طبائع و بقیه می‌بعضیها و تجاوز شان بر دیگران اعیان  
جامعه را متزلزل می‌سازد، از جهت دیگر قوانین نظام ایکه بر طبق مصلحت

۱۳۱

عوم بوده باید کل پیر و احکام آن باشد حکومت عوم را باطاعت آنها  
باید عجوب گردانید و هیئت در مقابل همان اشخاص که مخل امیت عوم نداشتند  
با استعمال قوه قهریه بجهوته سیگر داد و این بدون از داشتن یک قوییکه داشتم  
در مرافقه مرمدم باطاعت قانون مکلف باشد بدیگر صورت امکان  
پذیر نیست . و این فظیله محول هست بفوہ نای پولیس و زاندارمه

اعلیاً وظیفه این دو قوت دایر بر اموریست که پیش از اتفاق وقوع جرم  
مثلًا پولیس نای باید داشتماد سرک و کوچ نای شهر منتشر بوده صردم را ذرا هر چیز که  
موجب خلاص امیت عام باشد اتفاق گردد ، و از آنکه خناقحت و زندگ  
بعوه جبریه ایسا را برگز تحقیقیه ابتدا نی پولیس جلب نمایند و وجود آنها و  
هر نقطه شهر را نفع عظیمی برای وقوع جرائم و امور حما لفظ انتیت عومیست  
مثلًا هر موئزو و کادیوان بجز در یکیه میند در هر نقطه پولیس منتشر بست کا هنیو  
از آنرا زه سرعت ، رفوار یکیه برای صحنه و کادی در داخل شهر نامعین  
باشد تیز ترسوق نماید زیرا میداند که پولیس و رانکر نشسته و تحت سلطه  
و محابرات قانون خواهد آورد ، پس درینجا بحورت یک خطر عظیمیکه احتمال  
و قوع را در دان بین رفع گردیده ، و اگر پولیسها نباشند لبعت خود

۱۳۲

گرفتار شدن باین اندازه در دول سایق نانده، بسرعت فرق العاده  
 سوق خواهد کرد که اقلامی به آن ناارادم ساختن خابرین هست این غیر از  
 خطرزیر موسر یا گادی شدن مردم که مکلفست در نصیحت جنبی بوقوع  
 و ذر دلیل بداند قوه نامی خبصیه در هرچنانشتراند و بخود انداز  
 استغاثه حاضر گردیده نجاست هنما نسدا لته از اقدام بهر شرکیه نیست داشته  
 باشد باز خواهد ناند.

و علی هذا المقياس منع از دحام مردم درین انتظا چهارم عبارت  
 که برای دیگران موجب بی اطمینانی یا ناراجی گردد، و منع و قوع  
 چنگها و منازعات درین مردم و استعمال سلاح ناریده در داخل حدود شهر  
 و جلیب کسانیکه از اطاعت اصر ابا کرده باشند، این همه منافعیست  
 از بودن پولیس عامله میگردد.

و بعض احیان پولیس باستعمال قوت یا مقاومنت سبب  
 زیاد بودن خده یا قوه اشرار محبو و میکردد. و مقابله کردن را مانهایا مثل  
 لازم می بیند، زاند ازمه ها که نانده و خیره پولیس اند بالایشان بمحی گردند  
 بر تهییل صعوبات و افعه بآنها معاونت هنما نیند و در بقیه اوقات،

۱۳۳

ژاندارمه با ملاحظه کردن بر موقع چشمکه که بودن مرقب بر آنها لازم  
باشد قیام ننمایند.

نظر باهمیت خدمات وظیفه پولیس حقوق ایشان در دادره  
خدمات شان نیز وسعت دارد، مثلاً بر هر منزل یا موقع یا خصیله  
گردد، اگر تفییش و تحقیق و توقیف کرده میتواند، زیرا پیشتر دستیگر وظیفه  
پولیس اغلب اسر بر سعی کرد نسبت بمنع و قوع جرمیه با، یعنی حتی الامکان  
کوشش شان براین باشد که مگذراند؛ کسی مرتکب یک جرمی باشد،  
اگرچند از شماره در یک منزل جمع آمده بخواهد برای از کاب یک جرمیه  
سرقت یا غیر آن مشورت و تدبیر نمایند، پولیس براین امر آنها بایکی  
از ذرا بیع مطلع گردد یا اگر درین حال حق چهار چیز تفییش آنها را دارد  
منزل نداشته باشد العبه نمیتواند که مانع و قوع جرمی پیش از وقوع آن گردد  
و نیز هر که حما افت او این خود میه را در محلات معینه قانونی نماید از اتفاق  
و بحرکت عجارات و تنطاق جلب کرده میتواند.

خلاصه اینکه ژاندارمه و پولیس رئیسین رئیسین مطاله هر و اسباب اینستیت  
است انتظام و قوه آنها دلیل هرگز بین اینستیت عمومی رفاهیت اطمینان خلق.

۱۳۴

عَنْ كِبِرَ تَارِيَخِ

جیات بیدان تنازع عظیمیست بگرد و خوبت جامده در مقابل خود  
 منازعین دشته فلاخ و کامیابی بل تفوق را هم برکشتر منازعین  
 خود داشته در راه این تفوق صرف وقت و جهد دارد، بر جامد که  
 از تپاری برای این بیدان منازع منصرف گردد، در مقابله با منازعین  
 و سوارهین مقابله خود یکی از وسائل تفوق و محافظت را میباشد.  
 هر جامد برای خود سعی دارد که مضره نماید کی را در بین جامدین  
 دیگردارد باشد؛ زواعت، صناعت، تجارت، مخترعات و کشفات  
 او در و دیگر جامدین را لمح باشد، سعادت وی اقتصاد دارد که جامدین  
 دیگر محتاج مصنوعات و تجارت و مخترعات او باشند بعیادت دیگر  
 هر جامد سعادت را برای خود خواه است. و سعادت تفوق را  
 اقتصاد دارد. و این تفوق مطلب هر جامدیست، از بیست که تنازع و  
 مکافو در بین آمده است، هر کس برای تحصیل سعادت خود مجبور است  
 از نفع حصول سعادت دیگران گردد، یا اقلاد در حصول آن تعول نماید.

۱۳۵

شاید در خاطر گذرد که این تنازع موجب تعطیل ارتقای جامعه نا  
خواهد بود. اگرچه ظاهراً این تنازع بعدم ترقی جامعه نادلال است مگنند  
اما در حقیقت بالعكس این تنازع برای هر جامعه که ضرورت وضریب  
وسترسعادت را درک کرده باشد و سیل بزرگ برای رسیدان باوجلو  
و ترقی گردیده است و سلم است که سر عظم در ارتقا اشریعت احیای است  
ازینست که بزرگان گفته اند: «اعیاج نادر ایجاد است» این سعی و تنازع  
هر جامعه را بسی کردن و اداره می‌زاد، خوف عقب ماندن و خلطاط  
در مقابل بچشمها اور ابحارت و سعی مجبور میکند، و اگر این تقابل  
و خوب تفوق و ترس سقوط نمی بود پس سعی بزرگ و فوق العاده  
و دیده نمی شد. چنانچه اگر یک جماعت بخطه از این سعی منصرف گردد، او را  
او که بالعكس بیدار است فرحت را مفتختم شمسرو ده، میدان را  
برده. برای پیشتر توسع نطاق اقتدار داده ای خود آنرا اسیر  
و مستمر، یا اقللاً ضعیف می‌سازند.

هر جامعه باید عالم عظیم، رجال کافی، سرای بزرگ،  
محترمات و مکشفات عدید، زراعت متقدم، تجارت وسیع

۱۳۶

دیشته باشد، خلاصه اینکه احتیاجات حیات را دارا باشد  
برای تحسیل و بعمل آوردن احتیاجات افراد جامعه فرقه فرقه  
و طایفه طایفه، حزب حزب شده هر کیک تهیه نویس از  
احتیاجات را بد و شرگرفته آنها نیز در مابین خود در تفویق  
تقابل داشته هر کدام سعی دارد باینکه وظیفه محوله خوبیش را  
بهتر انجام و تکمیله دهد.

این فرق و طوایف را از شتر منازعین جامعه نامی دیگر که  
محفوظ میدارد؟ نیزه زحمات آنها را که تا این میکند؟ جامعه ها دیگر را ز  
حمله کردن بر تبعیجه تعاب آنها که باز میدارد؟ تجارت و حقوق شناسی در خارج  
دانه وطن عرضی حرمت آنها را از حمله پاچارجی در داخله این دانه مقدس  
که محفوظ داشته و مادخواستکند؟ این وظیفه بهم بد و شرکت هست عکس آنها را از  
بمنظر مطہرین نیگر و آنند.

هر چیزکه عسکران منظم و طیفه شناس باشند، بیچ طلمت  
دیگر بحقوق آن تقدیمی کرده نمی تواند، تهبا بودن آنها گفایت  
میکند، برایی دفع آنها از اقدام هر نوع تعدائیکه بخواهند در رسانی

۱۷۸

عکر مصنوفات و تجارت و صنعت می خود را در جامعه داشی و گیکی خویش  
و ترقی داده بتواند.

## چکمه

حیات افراد جامعه متوقف بر تعاون و تبادل منافع باشد  
است. مصلحت هر کیک در هر دوین ساعت دیگر است پنج کدام را ساز  
کل احتیاجات خود را برای خود تهییه دادن نمیتواند، بلکه همه برای یکی یکی  
خود کار و نشسته بذریعه همین تبادل بباب و لوازانات حیات را مرا خود  
آماده میسازند. درین میان میابینیست اخلاقی طبائع و افقیار بل اختلاف  
در پرچمی در مقدار مطابع و مطالب افراد نیز موجود است، و درین  
او تبادل خصوصاً که اختلافات هم در بین موجود است، طبیعت است  
که سوتفقاهم، منازعات در بعضی احيان، احوال کی از افراد مصالح  
دیگرین را خود را واقع میشود. برای رفع سوتفقاهم و فیصله کردن  
منازعات، یاد افجه از یکیکه حقوق او احوال شده باشد، باشد یعنی  
مکلف شود، والآخر شده این تبادل سکلیده جامعه اخلاقی میباشد

۱۳۸

که بتادی این وظایف مکلف‌اند حکمها کویند.

وظیفه حکمیه افیست که حق مخصوص یا همچل هر فرد را تایید داده بذرگانه

حکومت آنرا استرزاد نماید، عدل که بزرگترین رشته‌های ادبیات جامعه

بیباشد، مظہر آن حکمها ناهم است، بذریعه حکمها حق مخصوص یا همچل خود

استزاد و بحرکت اندخته میتواند، اگر حکمها نایخود مصائب متعدده نصیب

بزرگ داد و بحرکت اندخته میتواند، که نتیجه آنها اخلاق جامعه و تباہی افراد آن می‌بود، هر قوی

حق یک ضعیف را گرفته میتوانست، وضعیف بمقابل بدون از تسلیم نمیتواند

دیگر چیزی برای ایشان گیرد، نتیجه این مصیبت در جامعه چه می‌بود؟ اللہ در نتیجه ضعفا

مضخل میگیرد و دیند، بعد اقویا هم در بین شرائع افادات حقوق یکدیگر را خسته می‌نمایند

بالآخر تباہی و بدحالی می‌رسیدند، این ضرطیم را حکمها رفع و دور ساخته

است، هر که حق دیگر را غصب نماید، یاد را یافته ای آن اهمال در زد.

شخص متعددی علیه میتواند حکمها عارض گردد یا نه، بعد ازین حکمها حق وی را تایید

نموده بذریعه اقویا حکومت آنرا میتواند استزاد نماید.

اگر معتبر ضمیم کویده هر کاه استزاد کنند، حکومت باشد پس شکیل یافتن

حکمها چه ضرورت داشت، چرا متعددی علیه در پذین حال حکومت خارج

۱۳۹

نمیشد و بذریعه آن حق خود را مسترد نمیساخت ۶  
 جواب اینست که حکمت در شکل یافتن حکمکه نازنها محض تایید  
 حق عارض است، بلکه غرض تحقیق و تدقیق و اتیان حق عارض است،  
 چه حکم نمیباشد عارض غلط ادعا نموده باشد، یا اینکه در تقدیر حق خود مبالغه  
 گرفته باشد، لذا لازم آمد که پیشتر آن حق و مقدار آن اثبات گردد تا اینکه کوئی  
 در جین استرداد از حق اینست اقام خود مطمئن باشد، و این تحقیق و اثبات دو  
 حکمکه میشود. بعد از آن تایید حکمکه نزد حکومت سند تنفی مطلب عارض مسیگر ۷  
 و اکراین تحقیق و اثبات نمیبود، هر سه یعنی نهاد بودند بدون اثبات و حقایق  
 دیگر از ابداع ایک مدعی بیانی غلط بذریعه حکومت محیور سازد، بسیار حکمکه هاست  
 عدالت میشنده و برگزیرین عوامل در نسبت عدالت میباشد میباشد حکمکه هاست  
 حکمکه نیز حق و باطل را میکند، آنها را که حقوق دیگرها را غصب کرده باشند  
 و کسانی که از حق خود بشریت اعداد شده باشند مانع نمیشود.

### ۸ مأمورین ملکیمه

۹ مأمورین ملکی قسم عظیم افراد عاملین حکومت میشنند، اغلب قسم میباشد که  
 حیات اجتماعی بد و شر ایشان میباشد بجزئیت اینکه در بیان تحقیق و طرز

۱۴۰

ملکت بشرطی و تهییل شوونات حکومتی افراد مختلف اند زیرا عذران مأمورین  
 ملکیتی میباشد، اطمانت و قوانینی که ذکر راهیت شان پیشتر آمده بشرط نظر  
 و جوازی آنها مأمورین ملکیتی هست، و این مأمورین ملکیتی بپرسین خطا برخواه  
 با نظام بشرست کیکه در جوازی عملیات این طبقه جامد امعان نظر نماید،  
 از جیت قسم اعمال و صفاتی بنهاد تعیین حدود شان میجذب اولین  
 بیشتری کرد و ام آن پیش از بهره متوقف نظام بستایشانند، کمترین بله  
 توجهی برآند که اعمال افراد این طبقه را در بزم میزند، از متوقف  
 بودن اهمیات شان بر یکدیگر بر کدام منزله چرخهای مانشین را در مقابله  
 یکدیگر خوده دارد، اثنا می حکمت اندک خلعنقطیلی که در وظیفه کیا چرخ  
 یا پردازید اشونقطیلی آن در کل ماشهین اغرا کرده خلعنقطیل آن خطا میشود.  
 اولین صفات این طبقه شرست پابندی شان لقوانین و نظم ایام  
 و نظائف خود را هست، اعمال رسمی آنها بهم داخل داره اطیق و اجراء  
 قوانین و اطمانت ملکت بشرط، مجزیه اولیه فرد شان مواظبت بر  
 اینها می وظایف میباشد که المزدم ترین مأمور در این مواظبت مراجعت  
 شد اطمانته بمنتهی خدمت تبر اخلاقیه طلاقات جامد این مواظبت و در عاقبت  
 ایام است لازم باشون ملکیتی هست، زیرا حکومت هرتب و نظایم اولین

۱۶۱

اسباب سعادت جامعه است، و در حقیقت امورین ملکیه جزو علم حکمت  
اند، که نزد هم این تنظام و ترتیب بسیار باشند، زیرا نظریات و مطالعه  
حکومت که بهم برخیم بر فایده است حکمت است اما این ملکیه بعض اجراء و تطیق میرسانند  
پس از آنکه فوایدی که در حکمت بنتا بعضاً و آلات دفاعیه بسیار است که هر یکی  
و توازن و راز نهاد است و بی‌لطی نای خارجی حافظت میکند، نیز  
همست های ملکیه در مقابل باندعا خصائص داخلي جسم اند که وظیفه انسان  
ترتیب ونظم شوند و داخلي بشم است.

در این حال ملاک فراز امورین ملکیه در حدود وظائف رسمی شان  
باید از وظایف قبولیت خارج نباشد زیرا کی از وسائل تسلیل حیات اجتماعی  
که مصلحت خود شان هاسته آن هست بر عکس دادند، چه وظیفه هایها  
تطیق و اجرای قوانین حکمت است، که اطاعت با او امر قوانین اول  
حقایق فرد مدنیت بروز است، چه سیکه بقوایهن اطاعت نداشته باشد اعمال  
دی از غاید و حشاییکه آواره قیود انسانست بسیار پابندی ندارند لقاوی ندارند.

لکه ملکیه انسان در جهین تو لسد ساده و غافلی اذکل امور تحریر یه خلق میشود، از  
عقل، ذکر، بوسش سخشن.... محمد حمیا شد، اگر جهین مخلوق بجهن جهور است

۱۴۲

بزرگ شود، لیکن غمیت که نهایا بعینه از لذاید و آلام محدوده که داشت برخورد نداشت  
 و نوشتیدان و خوابیدان باش میگذرد و شعور وی دیگر محوری نخواهد داشت  
 والبته چنین شخص برای این جامعه بزرگیکه افراد متعقل و فعال و نافع را کجا  
 دارد پسچ درد می نخواهد برخورد زیرا با مردم ترتیط و تبادل اعمال  
 مساعی دارد، و اعمال و مساعی بشری لوازمات و قابلیت‌های عمدی  
 اتفاقاً میکند که باید افراد دارای آنها باشند. اقلام معلومات ذرایع  
 تفہیم و فهم مطالب و خصوصیات و وسائل تهیه آنها لازم است، برای  
 این سلسله باید ذرایع تفہیم مطالب را در محلیکه خودش حاضر نیاشد و از  
 باشد که برای این نوع ارتباط و تسهیل تعامل کتابت و قرأت چتر  
 شده است، و اینچه که قرأت و کتابت یکی از بزرگترین عوامل در صراحت  
 بشری گردیده است. این وسیله یک فرد میتواند که بد و رترین نقاط که  
 حاضر نیاشد مطالب خود را بصورت کافی تفہیم کند. بل میتواند احوالات  
 خود را برای قرون و عصرهای آتیه بگذراند. این وسیله بزرگ ارتباط  
 انسان در کتابها و ریافت و تعلیم کرده میتواند.  
 در این محبت گفته‌یم برای اینکه انسان در جامعه خود عضو عامل شود

۱۴۳

باید دارای بعضی معلومات و از هزار بعضی امور ایت کوئی مطلع باشد  
 و تنها کتابت و قرائت کفایت نمیکند و آلا حاجت تا سیس  
 مکاتب نمی شد چه هر کسی میتواند خارج کنند بهم دارایی سواد  
 شود بلکه علاوه بر سواد داشتن یک فکر و عقل سالم برای هنر را  
 لازم است تا بتواند سخنرانی و اقدامات و می خاطر و خارج داشته  
 صواب بنا شد اگرچه قوه مفکوره و تعقل درینسان طبعاً میتواند  
 دلی بحرکت اتفاقاً داشته باشد و ریاضتها را بکار دارد زیرا  
 که در اینست ای مرافق حیات قبل از اینکه این در سکون افراد  
 عالمین جامعه منضم گردد و در همان معنی که قوه نایابی در حال  
 نشوونمای خود داشته باشد او را در کتب میگذرانند در آنجا تربیه  
 و ریاضت نماییکه برای ای اول در حیات لازم است بر ترتیب  
 و نظام مخصوص تعیین شود.

مرغیت بزرگ انسان همین است که در میدان مبارزه  
 حیات امور و عوارض داشتیکه از زیر انظرو می میگذرد باید آنها را  
 درک کرده بتواند هر جنبه عقل او در مقابل آن امور و عوارض

۱۶۴

سکت و ثابت نماند همان قدر مبتدا و مستری بوده بتواند بازگشایی  
مراهی آنست که نوع و علت آن فرمیده نشود. چنانچه تیرشی تر  
جایی همان است که حادث آن خواه خوب خواه خراب درگذشت  
شخص نشود. برای پیدا کردن عقل سلیمانی که در مقابل خواه خوب و بد  
جایت سکت و ثابت نماند بهترین و سهل‌آمیخته است. زیرا فکر را  
بهرکت و درک عادی بسازد. اسرار و قواعدی را که انسان  
پیش و بعده شناسن انتظرباشد بخواهد. و خوبین بخوبین تمرین داشته  
ساختن همان امور بے را که باستی انسان باهی امطلع بوده از  
دانستن شانستی شده بخوبی نمی‌دانند.

این منافع اویه است که در درجه نایاب استادی ایشان  
می‌شود. آن ایشانی این درجه عقل و فکر انسان از خواب و بی او را  
وستی برآورده بیک حال حرکت و عمل داخل می‌شود. در درجه نایاب  
دیگر منافعی که انسان از کتب ناکسب کند غالباً ترازین میان  
است. چنین از اسرار و قواعد هر فنی که بخواهد باش  
مشخص شده برا بخود مسلط جایی قرار دهد مطلع دو اتفاق

۱۴۵

کامل می‌سازد علاوه برین کتب در متعلمهین یک اثر بزرگ شایان  
 دقت را طاھر کنند؛ بهم می‌سد اینم اس الاساس کون  
 انتظام است، این عالم بزرگ را کماز ذرات و امورات  
 غناهضت نکوین شده است جزو انتظام دیگر چیزی نکاه  
 نداشته است، سردی و گرمی، خشکی و تری، سبکی و گران  
 بهم دعوای عالم کون موجود است، موازنه و تنظیم نکاره خلت  
 دو اصل نیهاد ر مقابله کید یکه گردیده است، ازین بالاتر اگر  
 نظر خود را سوی افلاک معطوف سازیم چی بسینیم که بزر  
 بزرگ در حرکت و دوام آنها انتظام گردیده است و انتظام  
 بکی از صفت نا-به-بلع خالق جلت عظمت دهاین دنیو الم  
 چی بسینیم، از آنچه حیاتین مخلوق عجیب و ضمیف انسان  
 است، شقاوت و سعادت و می همچشم بین سراست.  
 ائمه نظام که بر کل کائنات سکم فرماست، ای ایکه در  
 حیات خود پا بمند یک نظام مرتب و معین نباشد،  
 آرزوی یسیح اطمینان و ظلیح را باید بدارد کیکه یک نظام

۱۴۸

نتزب معاون پیرو باشد و العبة باشند ساقیه هست که خایه  
محلو پرخواش را بدقت اتفا نمیکند، و چنین اشخاص از ما ضریح  
راضی، و از حال داشته و از مستقبل خواش مطمئن میباشند.  
متضود از اینها تمیین طبیعت حیات و اتباع مقتضیه است آنها  
بیک طور تنا مناسب هست. و این بدل و لذت از اخذ حقوق و اتفا  
نکاریف تقدیر اراده و معین و مناسب بدبیر صورت

اکانت پذیر نمیست.

کتب مسلم روح نظام را یک طویل محسوس  
راست میدهند. صحابه از نسان محلوب هست که باشد  
لکن از امر حیات و طب منافع بوقت رسماست و عادات  
همزیسه خواهد خانوی یا احتلاقی باشند ای منقاد و سارمی  
باشد. در جامعه لازم هست کهنه ملک خواتر و طور دائمی.  
برای تحصیل منافع سعی باشند را ملاحظ بآشید، کتب  
روح را در او مسید و بجهت کثرت و دقت هر اعماق  
در کتب مسلم بخط ام عادی همیگردید، از کتب یک

۱۴۷

فرد یه برا آید که نظام مذهب هر حرکت و سکون اوست ،  
بدترین مرضیهای روحی انسان که نیان را بیان سوق  
میکند تذبذب هست ، خلقت مقابل آن استقامت  
است ، از مرایا بزرگ روحی کتب پیدا کردن  
استقامت هست و مسلم . پس مکتبهایها منافع علمی برای  
انسان نمی بخشد ، بلکه مرایا می روحی عدیده کی را نیز برآیے  
او خادت میگرداند .

گویا مکتبهایی از خدمات و وظائف فوق العاده را در جا  
ایقا میکند ، زیرا اغلب مطلب هر و حنات بشرتیت را در آنجا  
آن کسب کرده میتواند . و اگر حیات را بهیدان مبارزه  
تعییر کنیم ، باید مکتبهای اداره مقابل این تعییر درس خانه هرجنی آن میدان  
بسیاریم ، بل فوقيت این از درس خانه نایی هرچیز بیشتر نیست . چه  
در میدانها می هرچیز نهاد داشتن طرق بجوم و مدافعت و سرار  
نصرت کفا ییت میکند . بک در آن قبل مکاتب نهایا بجهن قدر در دروس  
تعلیم مشود و دلے در مکتبهای انسان علاوه بر یادگر فقہ اصول مقادمه

۱۶۸

با احتیاجات فلاح و میلسا می رفع ضعف، با این فضیلتها و مزایا  
عکاریه و گیرم سے رانیزد است آور وہ میتواند.

جامعه که تهمه هنر ادان باسوان و تعلیم باشند، سعیدترین  
جامعه نیست، زیرا سعادت جامعه راجح بد و احریست یکی کفرت  
و سایل تفاهم و تبادل افکار که منظہر اتفاقی بستند، دیگر یادداشتن  
اسرار کامیاب و تغلیب بر احتیاجات. و این دو فضیلت را جامعه  
بدریغه شکنجهایل شده میتواند، زیرا بمان مزایا میکند پیشتر  
لطفیمین آن آنها را از کتب کرب میگرد و هم افزای جامعه  
با آن مزایا موصوف میباشد، این سعادت جامعه تهمه  
رشدت آراء و نابودن و سائل تفہیم و جمیع آوردن جیال عموم  
در یک نقطه میباشد. در صورتیکه تهمه مدرک و صاحب عقل  
میلهم باشند، البته یک فرد مصلح مقدار داشته باشد که عجمون  
بویے او رج تعالی و ترقی که اتفاق را بکارد دارد سوچند  
و هرچند لطفیها و تعلیم در جامعه بیشتر باشد بانقدر را این سعادت  
بیشتر لطفیب جامعه میباشد.

۱۴۹

## بِلَدِيَّةَ هَا

معلوم است مقدار ضعف انسان تاچه اندازه است،  
 علاوه بر عوایبات و مصائب حیات که دامنه با آنها تعارض دارد،  
 اتفاقات طبیعی متوجه او در محاربه بوده است، بعضی تراکم ضعف  
 طبیعی، بعارت دیگر همان تراکمی که کثافت گفتہ شود دیگر از مظاهر  
 مهمه غذا و طبیعت است انسان کثافت دامنه فوجهای قل  
 عضوی را که بظریت خود نیاید شکل و شکل و نکوین داده برای یاری مقوی  
 ساختن انسان توجیه میکند؛ هزار نوع میکرو بیمار و زهر ریات را به  
 مختلف وسائل برای محاربه او میفرستد. غذا، هوا، مسکن،  
 محیط را زایین دشمن تحریر و قوی مخلوق سازد، و با این ذریعه جسم و روح او  
 نمیرفتار خود می آرد.

دلیل انسان را کثرت و تعدد ا نوع و مصائب و شکنندهای خود  
 مقابله و مکافحة و مغلوب ساختن آنها مانع نگرددیده است، بل روز  
 و آوان برای حفظ و حمایت نوع و شخص خود سلاح نومی را اکتشاف

۱۵۰

کرده، بر وسائل نصرت و غایبیت خود و سیله جدیدی را می افزاید  
وست مراد در بحث و کشاورزی و تکمیل قوه های مقاومت مصروف فیض است  
از اینچه مدافعه کردن او در مقابل اقتصادیت مهملکه کنافت است  
این دشمن فعال و قوی خود را بعد از تحلیل و تجزیه کردن برای هر فوج  
از قوه های مهملکه آن یک ذریغه و قایل کشف نموده در تزیید آن ذریغه  
سعی و کوشش نموده از اینچه مساعی در مقابل فوجها می خوند و می بینند  
بلدیه ها را تأسیس نموده است.

## مصارف حکومت

در مباحث گذشته دستیم حکومت برای تکمیل و انتظام یافتن  
جامعه های اندیشه اهمیت دارد حکومت منافع و مرایای خود را  
بذریغه استخراج و بکار اندختن عده و افری از اهالی جامعه بعض  
ظهور رسانیده میتواند، اعنى برای تنظیم و اجرای شؤنات عده از فراز  
جامعه را که نسبت بوطائف تربیت یافته و لیاقت کافی آهنا را  
دارا باشد زیر عنوان خود آورده، او قات آهنا را با یافای و طا

۱۵۱

مرتبه معین مصروف می‌زاد، این و ظال甫 بعضی بحفظ عدل و نظم  
برخی برای ایجاد وسائل بیشتر برای جامعه قسمی برای حفظ  
موازنۀ مملکت در مقابل دیگر ممالک و مدافعت کردن از آنها در  
حال اعتدال و فضای حال راجح می‌باشد.

البته این همه فسرا دکه آنها را از دیگر انتیاجات ضروریه برای  
حیات ملتوی ساخته وقت شان را تنهای مصروف تدبیره اجرای  
شکونات و تهیه احتیاجات میگردانند، باید در مقابل آنها را از جو بت  
احتیاجات آسوده گرداند، والا اینقدر بسیار رفاه و سعادت  
جامعه را تهیه کرده نمیتوانند. یا سبب داردات وغیره لوازمه کیم  
برای تنظیم واداره شئون جامعه لازم است مصارف نقد به  
بکار دارند؛ بکر و سلحه که بزرگترین ذرایع حفظ کیان مملکت است  
در میدان تنازع حیات عمومی اخراجات و مصارف گزافی طالذ  
دارد، این همه خسرا جات و مصارف حکومت را مالیات و دمجه  
رسومات مخصوصیه تایین می‌کند، گویا مالیات بعبارت دیگر عبارت  
از حصۀ حقی که فرد در مقابل تایین حال خود در سایه جامعه برآسے

۱۵۳

حکومت ایفا میکند، مالیات و حقیقت یکی از مظاہر بزرگ چهره‌ی  
و هشتارک و تعاون نشست. هرگاه بدقت گیریته شود ظاهر خواهد  
مقدار کمیکه فرد برای حکومت بعنوان مالیات و یادیگر رسمیت میدارد  
در مقابل تأیینات عدیده که نتیجه بودن حکومت و عملیات آن است  
نتیجه ناسبی ندارد جامعه در حال نابود حکومت وجود ندارد، زیرا  
افلاؤین نتیجه حکومت تأیین حیات و نتیجه تعابد افراد است، تنها  
با این دو مفهیم اگر گرایی شود معلوم خواهد شد که در صورت نابود  
این دو تدبیر صحیح و سیلہ، حمورت حیات و خشانه قدم شر را نمیتوانست  
تغیرداد. صرف نظر از بقیه مزایاییکه از تشکیل یا فتن حکومت برای  
جامعه میرسد، پس این تأثیرهای مالیات یکی از بزرگترین مظاہر چهره‌ی  
و هشتارک فراد جامعه است، زیرا همه مانند شرکاییکه برای یک تجارت  
سرمایه اند از کرده یک داره تجارتی که پیچ صورت هر کیا زانهای،  
تأسیس کرد فی نباشد دایر ساخته میتوانند؛ اینها نیز برای تحصیل یکی از  
مقاصد و مذا فضیلکه برای پیچ کدام بصورت انفرادی حصول آنها امکان  
پذیر نیست لعل میارند. همه برای تأیین حیات و مال خود سرمایه

۱۵۳

که برای تأیین آنها کفایت کند. اندازینهایند، هر کدام حصه بسطی را یاف  
میکند که در جمله حصه‌ای دیگر افزوده باشد. این قسمت بسط نتو  
زیادی را میدارد. در این صورت مطالعه این قسمت را دار و دوست  
او لین معانی که در حدود دانایت مسطور است ایفا می‌تواند است  
یکانه سرمایه‌ان در جامعه شرف یا اعتبار است. تحصیل این سرمایه  
مکن غایب نشود گر بذریعه مرا فاعل ایفا می‌تواند، هر سیکه از دائرة حقوق شفاه  
نگذارد در جامعه خوبی دارد، و مالک بودن اعشار بیشترین سرمایه برای  
تحصیل هر نوع مطلب آزاد است. یکی از اعشار دارد جزء این دوست  
بدیگر اصری اعمال و حرکات وی در جامعه تلقی نمی‌شود. این بالعکس علت  
نی اعشاری است، که علاوه بر فهرنادی فقر و محرومی شخص  
بی اعشار بیشتر شد. زیرا پنج قبیل ملذت است روایی متفق شده بنتواند  
و در هر موقعی که باشد نظر بسیاری و احتیاط تلقی نمی‌شود. و شایان یکم علام  
شخصیکه از این دو سرمایه محروم باشد.

عدم ایفا مطالعات عبارت از هضم حقوق خبر است، زیرا پیشتر  
دانستیم در مقارنه منافع حکومت برای جامعه از مقدار ایالتیکه

۱۵۴

هر فرد براي آن ايفا ميکن پيش فرقه است و ادو، و اين فرق عظيم را تباش است  
 عموم در سرمايه لازمه انتاسيس آن رفع كرده است، پس ميکند ماليات  
 ايفا نگذرد بمنابع است که از سرمايه شركتی هفت هزار ریال را  
 در سایه متاعب آنها به صورت ناحفانه بگذراند، و هضم حقوق او لين  
 اهربيت که با معاف شرعيت عالي کلمنها نيت منافات کلي دارد،  
 تا ويه حقوق يكى از وظائف ضروريه هر فرد است، بني راحتی و پريشان  
 وجود آن قرضدار یا حق خواه معلوم است که از اندازه و صفحه پيش است  
 تا هم در ايفا وظيفه بدترین بدآموزی نا است براي کسيکه نفر  
 براي فاعل وظيفه يا ادائى حقوق تمرين و رياضت نداده باشد، دامنه  
 با همال حقوق غيرکه نتجه فقدان اعتبار است اقدام ميکند، براي تشكين  
 شورش ضمير خوش بخانه ناي مشروعيت مي تراشد مثل براي  
 عدم ايفا ماليات ميگويد قدر ماليات من امر حجز است که در  
 واردات حکومت اثر ميکند، مگرچه دليل مشروعیت اينها  
 ثابت نميکند بلکه علامت ضعيف شدن ضمير است در مقابل بعضی  
 شفونات، و ضعف ضمير بدترین مرمطهاي روحی است براي اين.

۱۵۵

انیا تیکه ایفای آنها بر فرد مقرر باشد، اهمیت کم ندارد زیرا در حقیقت  
 حکمه از سرما بایست که افراد جامعه بذریحه آن رفاهیت و سعادت  
 خود را تهییک نمایند. دیگر اینکه در ایفای حقوق نباید استعداد و مستحق را درظر  
 گیریم، بلکه مقدار و لزوم ایفای حق را در حیث اینکه حق هست باشد در  
 گرفت، شخصیکار نفس را بهضم حقوق اهل استعداد عادت و بدالبته رفتار  
 ضمیر وی عادت گرفته از مقاومت عاطل نماید از هضم حقوق بجا پنگا  
 هم بازخواهد ماند، که در نتیجه فقد اختبار هست، و شرف انسان عباراً اوست.

## سرکھا

معه  
 عمران یکی از مزایای بزرگیست که انسان از ابعد از اضمام در جا  
 مالک شده تو ازت، این بعد از اینکه جرم مغاره های کوه ها دیگر مادا وی  
 برای انجام از شروع نداشت در جامعه هر کیم برای خود مسکنی که قدر  
 عصرها برای خود بپرین شکلها را گرفته هست داشد. مثلثاً اگر جیات  
 بشر را در دوره سکونت مغاره ها تصور کنیم می بینیم که علاوه بر نفاذ متصد  
 از قبیل فساد مسکن و عدم قدرت مکان و دیگر خرابیهای برای تبادل و ترویج

۱۵۶

بین خود ناصعبات زیادی دچار آنها میگردید، و این اهمترین فواید است  
 در حال شدت اختیار بشر را جماعت، زیرا در احوال محبوبه پودند که در  
 جنبه‌های کوه نابراز خود مغاره ناگیرند، هر طرف که نخواهد چشم کوه نابراز  
 میبود مغاره نای آنها نیز همانقدر از یکدیگر دور و منحرف نیشد، آن بعد  
 از ظهور بچندی حال که جامعه هاشکیل داده تأسیس عمار شروع  
 کردند این نقیصه بر طرف گردیده دشتهای بیوار و ویسح را برازی خود  
 مسکن ساخته خانه‌ها تعمیر کردند و بمرور زمان این دشتهای ویسح تاهم  
 از مسکن و عمارت‌های امرت بمحفوظ کرد و برای تبادل تردده تسلیط  
 رسیدن بیکدیگر بجهت تعاون، سرکهای مستقیم و متظم را بین این مسکن  
 هستاد دارند، عمارت‌های مسکن، هر یکی مالکی دارد که اطیبان کامل را د  
 ملکیت آن دارد، زیرا جامعه این حق او را تائید و حکومت خواهی نداشت  
 اما سرکهای برای هدفهای عموم و ذریعه رسیدن بیکدیگر بست از حقوق  
 عمومیه محظوظ بیباشد بعارت دیگر سرکهای حق بجهد افراد ملت هست  
 میچکس تصرف را در آن بطور شخصی حق ندارد، ازین هست که قانون  
 کسانی را که در سرکهای مراجم گردند، یا کدام گوشته آنرا تصرف خود آزاد

۱۵۷

متعدد می بره حقوقی عموم مشمارد، و مرتبه عجایز میمددند، هر کسی بر  
سرکها شجاوز رکنند از دزدان بیچ تقاضی ندارد، زیرا ذمی عبارت  
از تصرف کردن شخص حق دیگر است در حالیکه این تصرف برای  
صاحب حق ضرر داشته از رضای وی خارج باشد، و سرک که  
برای تسهیل مصالح عموم امداد داد یافته است از حقوق کل افراد محسوب  
میشود، البته تعدی بر آن موجب ضرر عموم است؛ مثلاً تصنیق  
و ساخت آن بذریعه تو قیف عراب یا موته یا تخریب و یا شامل کرد  
کدام حصه آن در حوزه خود، یا شغال قسمی از آن در مصالح شخصی این  
همه تعدادیات محسوب میشود.

از مظاہر مدنیت است که فرد مصلحت عموم را داده اما در مصلحتهای  
شخصی خود ملاحظه داشته باشد، یا اقلال در حین مراعات منافع شخصی خود  
با عمالیکه منافی مصلحت عموم باشد اقدام نکند. در قرون گذشته عجیب  
براین بود که هر کس مصالح خویش را خود ایجاد و اداره نمیکرد و این از  
او بیچ کسی ربط و تعلقی ندارد؛ مگر مرور زمان و تحریبات حدیده لشتر  
با تحقیقات علماء این نظریه را طاہر ساخته اثبات کرده اند که مصلحت

۱۰۸

منافع پرورد با بقیه افراد عبارت باشد کلی دارد، پس در صورت  
شدت این از تباطط اقدام کردان با مرکبگردی فاعل اذیت داشته  
باشد برای جای خود میرساند، چه حال که آن اذیت یا تعدی که همچو  
بعوق عمومی باشد مانند سرکها که از حقوق افراد تمام نیست هست.

### پایان

در دوره‌های وحشت انسان بچاره با نوع دشمنیها محاط بود،  
چوناکت حشرات، امراض، حتی آفات خاص طبیعی هم دشمن او بودند  
از که عوارض فساد در ہوا یا غفونت «وباء» را تولید کرد و همچنان  
انسان را بساد فنا و ہلاکت بگوناگون خدا به طیبرد، بعد از وادانی باید  
زیاد در صدد تشخیص نوع دشمنی‌ای خوش و تعیین سلسله مراحل آنها برآمد  
چنانچه اخذ او قوت ہر دشمن را که میدید ناچیسته لاجا را ایکنی شناسی  
یا قیوه روحانی شمرده از ترس فنا دستگی ایجاد و تیکریخت بادا العیاذ بالله  
از ارادت میکرد، رفتہ رفتہ بیبیت شترت و تعدد انواع چیزی را که از آنها مضر  
خریسته و دارثه حرکت او خیله میگرد و دو تهدید بود، گزینه ایجاد از تجربه

۱۰۸

کمال

افزون

بیکار

۱۵۹

زیاد چون مشاهدات و نظریات تعداد و طول پیدا کرد پر تهدید آنها بعضی  
پذیر یافته شناختن تهها و برخی پذیر یافته مقاومت خلیه پیدا کرد، تهها درگاه  
محترف قوت و شدت بکثیر و شمن خود گردید و این دشمن عضویت  
و میکروبهای است، گویا امروز معروف شد که از دشنهای قوی‌تر  
عضویت و میکروبهای است، از این هست که تراطی حفظ المصعد و سایر  
آنرا خیلی محل دقت و اعضا قرار میدهند. یکان و سیله مقاومت  
این دشمن پاکیزگی و صفاتی هست، آفتایی و باقی جهیب ترین اعداء  
بشریت؛ بجز رویکرد نکون یافت از هر طرف و جهت بنای محل را میگذرد  
آب، هوا، فلز... هر چیز را مسموم و جهلهک جیات میگرداند، مقاومت  
این دشمن تهها پذیر یافته منع نکون قوت یافتن آن میتوسد، زیاد کردن  
تساوی شده آفتاب و نور، منع توقف و جمع شدن بسیاری قابل عفو  
در بین عمران و نقشه‌ای قریب آن تراطی اساسی بعلی منع پیداشد  
عضویت و میکروبهای است.

بیشتری که در جامعه با یافای این وظیفه بعارات دیگر قوه که برآ  
می‌افتد در مقابل این دشمن در جامعه هاشمیان تشکیل یافته هست بلدیه نا

۱۶۰

بیاشد، بلدیه نادرین مقاومت دو نوع وسیله را بعمل میرد؛ یعنی  
حملات و امکنه غفونت را تغییر کرده و سایل ضعیف ساختن آغازیا  
میکند از تغییر معاشر و میادین توسعه سرگیرها برای تسلط یافتن اشعا  
آنچه در وشنی.

دیگر بباب میوجبه غفونت با کشف گردیده قابل برای مردم آنها  
فهماند و آنرا از ایان آنها تنبیه میکند.

بناءً علیه به تنبیه نامی بلدیه در حقیقت نیست جز احتیاطها یکه برای  
مقاومت دشمنی غیر شر لازمه است، در طرز حیات پسرگر تمق شود و دیگر  
میشود که همه نظام اهان اشتراک و همدردی با یکدیگر هست، حتی در مسئله  
موضوع این بحث هست؛ مثلاً اگر کسی در کدام حده از حصه های  
آزادی پسر ایطی طهارت و پاگیرگی را اهمال کند باینی هست که در پنج  
سیده شجاع خفونت است، و خفونت میگر و بهار تویید میکند این  
میگر و همای قیال زنها سبب اذیت یا فتن خود اهمال کند هست،  
بلکه پسر پسر قابلیت اشاره کرد از درهوا و ایها و خدا نامه را بیت  
کند، هر که نمازی گفند آنرا پسر مورد اذیت با همگو واند چنانچه

۱۶۱

با عکس آن اگر هر کس می‌اعلی احتمالی تنبیه‌ایت بلد یه گرد و بعارت دیگر  
وسایل حفظ لمحه را تعیین کنند، البته هم خود را و هم دیگر انرا از یک ذلت  
قابل حصول نجات داده می‌باشد، اپس اطاعت تنبیه‌ایت بلد یاز  
واجبات ضروریه هر فرد هست، و بد و ان این شترآک و همدردی  
بشرچاره برای رهائی یا فتن نیست، همه با آن طبعاً مجبور و مأمور  
می‌باشند؛ نیکی یکی عاند بکل هست، چنانچه بدی نیکی هم بعوم می‌رسد،  
از این هست که مراعات مصلحت عموم و مصلحتها می‌شخمنی در واجبات  
هر فرد لازم آمده است.

## طرز سهند و از با غنایمی جی

او قات تمع و لذت یا فتن روح در همه ایام حیات دوست  
یکی صبح و هم شروع آفتاب دیگر عصر بعد از تنزل آفتاب رقه حرارت  
خود، مگر این تمع و تلذذ رو و حی آمر غریت که بچه باقی تمعات در محلیکه  
باست خواه مظلوم یا تنگ یا بازدحام می‌شود، بلکه میوه فجهای مخصوصی را ز  
که آن موقوع باقی باقی بازهای عواطف و احساسات باشد شمرد، منظر

۱۶۳

بدایع خلاقت بابغ و سبزه زارهای رنگارنگ، موافق صفت کاهنها  
 متوجه طبیعت... مخصوص تمعات رویی است، اینکه صفات  
 کتابها یا داروهای عملیات حیاتی میدان تاخت و تازگر است از  
 باعث برای احساسات در درج میدان تفریح و تنشیط است، لکن از  
 همان میگوید هر روز صورت متصفحیات است، بدرو این حیات صحیح است.  
 و اختتام آن اول وقت خوابیدن است، پس نشاط دادن حجم در  
 اول این حیات اخنی صحیح و تفریح دادن قبل از اختتامش بعارت  
 دیگر عصر از امور لازمه پر فرد است، از این است که تمدن نمین در و  
 همان و آبادیهای خود موافقی برای این انتشار و انساط تأسیس نماید  
 و این موقع عبارت از باعثای عمومی است، و این باعث اخنی قدو  
 مظہر تدبیر زیبائی و زینت می‌زند، تا نیز مطلوب را بصورت هنر  
 بدید، و برای خوبتردن اشتباه طرز پیقاده از باعثای عمومی مجاو ره را که  
 بین محمود که یکی از شاگردان صفت رشدید و شریف که از صفت بدل  
 نسبت معلومات باعثای عمومی دارد شده بود درج می‌نمایم:  
 شریف عادت داشت که هر عصر برای تقویت در وص خود

۱۴۷۰

با محمود که از اقربای خودش بود در خانه او رفته ازان اعلیم میگرفت  
 پیغمبر که اولین امور شریف معلمین او را از حسن تقبل و می اطمینان  
 میدادند گفت موظتش بر دروس و بودن عادت حسب سنتها بود  
 هر چیزی که نمیدانست و میدید یک ملیق نهیف که رفیق او را تقریر  
 یاد تلنج نسازد کیفیات و اصرار پیغمبر را پیغامبر میدان سبب خوبی است  
 میگفت که آنی در خان داشته باشد چه سعادت و ایستادگی داشتن  
 و این عادت او موجب گشت دهنست و میگیرد و

از آنجله در بیکی از عصر ما که با محمود میگفت و در مقابل بیکی آمد  
 عموی رسیده ای لطف منظره و استظام تجیمات نظر شریف را مطلع چیزی  
 کرد و از محمود بقول کردن تهرج را در آن بلاغ طلب کرد، محمود فرمود  
 نموده در سرکمای منظم آن چند دقیقه قدم زده با لاخیر رسکی از چیزی  
 برای استراحت متصرف یعنی صفوی بود و شستند شریف بنابر عادی  
 داشت بهمان لحظه همکر در حین هرسوال آنرا آنقدر صدای خود میساند  
 از محمود پرسید

چند مرتب قبل بیاد دارم که این حقد پسندان خواست

۱۴۷۰

لهم اله

فوج

گرامی

۱۶۴

نامهوار بود و اینقدر میدانم که حکومت آنرا برای تفریج مردم باعث شده است؛ آیا میتوانند که مانند دیگر دو ائمه رسمی و غیره چیزی را که برای من خوب نیست مفصل شرح دادند، این را هم مفصل‌داشتند که اساساً مقصود تظییم و صرف کردن اینقدر جهود در زین طبعه زین چیزیت و کلام دائره مواظب حال این باش است که داشتماناظر و ترتیبات آن

در ترقی است، و هر سال از سال دیگر بهتر شده می‌رود؟

مجمود؛ از تأسیس باجهای عمومی و مقصود مجهی و نظریهای کی پیدا کردن و سایل تفریج و انتشار است برای مردم، چه میدانم ریاضت بدین عقلی لازم هر فرد است، به حرفتیکه محترف باشد، خصوصاً کسانیکه باعمال دماغیه محض و باشند، از مشاهده مناظر طبیعی، هوا و فیض، ابهار، کوهها، شرشره‌ها، درخت و سبره‌ها چیزی را که آنها را در صفات کتاب یافته نتوانند، چه این مشاهدات برای استقراء و مطالعات حواس خوبی اثربخشند و چنانکه برای تناول ادویه بعضی پر همیرا معین است نیز برای تفریج و انشاط حواس قبل از شروع کردن تفریج خالی ساختن فکر و حواس

۱۶۵

از مثا غل نقلیه و هوم حیاتیه پر سیر این نداد می بست. چند صورت  
انشغال بال این تفریح و گشت و گذار در حواس اثر مطابق را  
پیدا نمیکند.

برای همین مطلب اعنجی برای تفریح و آنرا جایی بلدیده با که  
همین فضیل منافع و خدمات جامعه را بر عینده دارد باعنجای عمومی را  
تائیس کرده آنها را با ملوبهای بدینع که بشریت مقصود قریب باشند  
و ترتیب میکند، و مصارف آنرا از رسومات مضره به بخراج میرساند.  
و دانای همندیشین و باعنجای تخصص متوجه آنها میباشد. درین اثنا  
از چوکی بر خاسته یکی از سرکهای باغ راطجی کردن گرفتند که خوشگلی  
و عطریت یک گل میل شریف را جلب کرده از سرک متوجه شده و بر  
سبزه با قدم نهاده خواست داشت از آن گل بچیند، که محمود بیک العطا  
لطفی از بازویش گرفته اور ای پرس ابرسک آورده چون شراف از  
این حرکت او همسار کرد بخواهش گفت:

- یکی از شرایط محظیه بلدیده بر متفرجهین همین بست که باید به  
سبزه با قدم زده نشود و نه از گلهای کسی بجزئی بچیند.

۱۶۶

شريف: گر اين بارع بر اي اهالي ساخته شده است.  
 مجموعه: بر اي اهالي ساخته شده است که اين دو شرط در آين  
 زير اين بنده نارا تکاليف و تربيه نامي زيادي نموداده اند، اگر متصرفين  
 بر آن قدم زندگانه پوسيده و خشک ميگرددند، چنانچه همها را بر اي تجسيم  
 منظره بازغ شانده اند و اگر هر کس يك گل آنرا بگذر معلوم است که در  
 مدته، کم تر اينها خالص شده لطافت منظره و عطرتیت هوا زايل ميگردد،  
 خلاوه بر حماقت بلديه انسانيت اين را تقاضا نمیکند، جيز يك بر اي  
 عموم ساخته و تهيئه شده باشد، اين آنرا فحص سازد، چنانچه در چند مجلد  
 صراعات شرایط آداب عمومي را قليل غوغاهردن ياسود و ساختن  
 سرکهاي بازغ يا غيره اعمال يك راحت دیگر از امشوش نيز لازمه است  
 تا اينجا چون دوره بازغ اختتام یافته بود و برآمد، همچو سقنه که کدسته موقعي  
 داخل بازغ گردیده در محل مخصوصي ترتيب گرفته بشهده دچسب سرمه  
 گرفته شريف را درگردان اين راهنم بر معلومات خود غنيمت داشته  
 اين دسته موبيقدرا هم بلديه متکفل است، ياكه بر اي شنيد  
 آن تا ديده کدام رسومات مخصوصه مقرر است؟

۱۶۷

محمودی این راهم بلد میگفعت بست بجوان باخ محل تسعیت  
 و تفریح گاه روح بست، و موسیقه را زاغذیه رو جی بتوان گفت  
 لذا برای کمال یافتن چندین تفریح گاه ها بودن موسیقه امر ضروریست  
 بعد از شنیدن چند مارش مطرب از باخ برآمده شریف از توج  
 ترتیبات بلدیده و حسن منظره و فواید باخ تحسین و صرف میکرد.

### تشکیلات حکومت

دستن ابان تشکیلات حکومت خویش را امریست خود را  
 زیرا حرف نظر از اینکه این دستن در میان مخصوص خیلی کار آماده نبود  
 برای دستن اصول و نظام حیات اجتماعی نیاز لازم بست از زیست  
 و تبلیغات حیات اجتماعی هر فرد راجع بحکومت بست، حکومت جمیع  
 حالات و احتیاجات حیات اجتماعی را قسم نموده و تدبیر هر قسمی از  
 آن قسمها را بیکه بیست متفق مخصوص کرده بست، بهتر اینکه نیجه  
 اعمال این بیست ناحیه المقدور از دادره نظام و ترتیب شد و  
 نکند بشعبات و فروع حسب اهمیت هر عمل تجزیه و ترتیب یافته،

۱۶۸

تاینکه هر اداره دامنابیگ نوع کار و اینها مصروف و مکلف ناند،  
 و ازین شبعت و فروع تدریجیا داره آنها و سعی یا میر و تاینکه بجز مزد  
 خود منتهی شو، این توسع داره در جزئیات اداره میباشد، هم در کثریت دار و ختیارا و عدد ما  
 ... مشاهدهایا و دعا که حل و فصل آنها بدسته عدالتی مفوض است هر چند حل  
 و فیصله کرد و تحقیق و ابهریت داشته باشد همانقدر  
 و دائرکه محل و فیصله آنها مکلف است بسیط و محدود و میباشد، چنانچه  
 بالعکس هر چند حل و فیصله آن دعوه بیشتر صرف اتهام و کوشش را لام  
 داشته باشد و دیرکه از دائرکه اختیارات آنها بیشتر و سعیت دارد و حل و  
 فیصله میباشد و ملحوظ است...

مفهوم از این تدریج و وسعت و تحدید و ترتیب دو امر بسر  
 انجام یافتن امور جامعه است، اگر حکومت را یک مائیین عظیمی کر کار  
 آن تهیه اختیارات و مکانی روابط دلت فرض نمیم، این دو امر و فروع آن  
 از قرار این تثیه بنا به آنها و چشمها می این مائیین عظیم است، هر کی  
 وظائف محدود و معین و مطلقی دارد خارج از دائره محمد و عمل وظیفه  
 دیگر برایها نمیگذرد، و هر آنرا از آنها می این مائیین مفروض طبعاً از

۱۴۹

پرده نای کوچک نگوین میباشد که این پرده بمنزله اعضا می اداره نای حکومتی است.

حکومت جلیل و عظیم است از اداره بولایات و حکومتها اعلیٰ قسم میشود، ولایات بحکومتها و حکومتهای بعد از آن و علاوه بر آن بفریمان فیض میباشد آمرد لایت کابل بنام والی و دیگر ولایات بنام نائب الحکومی یاد میشوند، و از حیث وظائف در بین هیچ کدام آنها فرق نیست ولایات و حکومتهای اعلیٰ برای امور داخلیه بلا واسطه بوزارت داخلیه مربوط آند در میان ولایات و حکومتی اعلیٰ از روسی ایفا می وظائف عمومیه هیچ فرق موجود نیست، تنها در هر ولایت یک نائب الحکومی و در هر حکومتی یک یک حاکم اعلیٰ اجرای احکام مینماید.

## تشکیلات قریب

قریب خود ترین دو ائمه اجتماعیه بشریت، عدهٔ قلیل از انسانهای یک جامعه بزرگ با هم مأمور و بیک عنوان منصب بوده بسادگی امراضیات دارند، و کوچیه‌ها اعنی طوائف مشتمله نیز از آن قبل محدود و

IV.

ک آنها را بزرگ باشیم کویند. و اداره شدن حکومتی این قابل و قدری  
بر اساس ایشان محوی است.

عَلَّاقَةُ

علاقه داره است کو چکتر از حکومتیها، هر علاقه نظر بد رجه منابع  
خود از جناد فریه ترکیب میباشد، و در هر علاقه یک علاقه دار اجراء  
حکومت میباشد. و این وظایف علاقه دار بمناسبت خود می حدودد  
خودش بیطب است. مثلاً حاری گردان بعضی مواد معینه قانون، یا  
تحقیقات ابتدائی یا اجرای بعضی اصلاحات عمرانی علاقه خود، اما از  
امور گذشتگی راست بیشتر را لازم دارد بحکومتی که علاقه خودش مربوط با  
رجوع میگردد.

در هر علاقه یک مجلس خالقداری موجود بیان شد، و این مجلس در تخت دریافت علاقه دار از سه عضو دیگر که از ایامی علاقه و فریاد باشند برای رسماً از طرف ایامی فریاد قابل انتخاب میشود.

جذور استئصال اعضاي عنيقية جمال السر مشاوره علاقه دار پهسا

۱۷۱

ازقرار ذیل است:-

در هر علاقه مر بوطه حکومیت‌های کلان و حکومیت‌های درجه اول و دو هم و سوم  
 اهلی همان علاقه در یکجا اجتماع نموده از جمله کسانیکه بدولت یک قسم وارد شده  
 میدیند و با بیان و صلاح آرسته می‌شوند، و مالک خصایل چندیه و خاص  
 اخلاقی پسندیده بوده در ایام ناصریت ایشان نیز در نزد اهلی همینه  
 و بدولت باقیات ده نباشد، چهار نفر از بین خودشان انتخاب میندازند  
نهم  
 و این چهار نفر از میان خود نا بوجب اتفاق رایی شان یک نفر نباشد کی  
 خود انتخاب میدارند، باقی سه نفر بکه در هر علاقه مانده اعضا می‌شوند  
دهم  
 مجلس مشوره همان علاقه داری می‌شوند، و علاقه داریها نیکه بلا و استثناء  
 حکومیت‌ها رأساً بولایتها یا حکومیت‌های اعلیٰ مر بوطه می‌شوند، انتخاب عضوار ا  
یازدهم  
 بقرار شرح سابق نموده تنها نفر چهارمین را که از بین خود انتخاب نمایند  
دوازدهم  
 رأساً برای نمایندگی مجلس مرکز ولایت یا حکومتی اعلیٰ مر بوطه خود می‌شوند.

## حکومت کلان

حکومیت‌های کلان در تحت اداره یک استاد حاکم کلان می‌باشند،  
 داخل هر حکومتی کلان چند حکومتی موجود می‌باشد، و مرجع حاکمیتی

۱۷۲

کلانیکه بیک د لایت د یا حکومتی اعلی مربوط باشد نائب حکومه ها و حاکم  
های اعلی هست. در هر حکومتی کلان علاوه بر یک یک مدیر مال یکیک  
کاتب بکنوب و مأمور پوسته و عذراللزوم یک مأمور گرگ موجود میباشد  
در مرکز بعضی از حکومتیها می کلان آگر قنسل اجنبی باشد در آنها یک مأمور  
خارجیه نیز موجود میباشد. و علاوه بر مأمورین فوق در مرکز هر حکومتی کلان  
یک خابط کو توالي نیز موجود هست.

## تشکیلات نائب حکومی

نائب حکومه در هر دلایت رئیس و مرجع اداره حکومیه آن ولایت  
میباشد، در معیت نائب حکومه برای ایفای وظائف متعلقه داره نائب  
روسا و مأمورین ذیل میباشند :-

- (۱) حماکم عدایه، (۲) مستوفی، (۳) مدیر معارف، (۴) مدیر گرگ
- (۵) مدیر زراعت، (۶) مدیر نقوص، (۷) مأمور امور خارجیه
- (۸) مأمور خزانه، (۹) قواندان کو توالي، (۱۰) سرکاتب بکنوب  
نویسی، (۱۱) مأمور پوسته.

۱۷۳

چنانچه در هر نائب ای حکومگی یک مجلس مشوره در تحت ریاست  
نائب ای حکوم منعقد میشود، و بنام اعضا ای (طبیعیه) و اعضا ای (منتخبه) بردو  
قسم اعضا مشتمل میباشد:-

اعضا ای طبیعیه شیعارت هست از مستوفی و سرکار تب مکتب  
نویسی و مدیر معارف و مدیر گمرک و مأمور زراعت و مأمور امور خارج  
و اعضا ای منتخبه آن عبارت هست از نایندگان رعایا که بمحوج قاعده  
انتخاب مخصوص آن از طرف ائمی ولایت منتخب شده باشند.

### بِهِمَّةٍ دَارَتْ يَكْرِيْهُ وَ لِمَّةٍ هَلَّهُ اَقْعَدَنَا

بِهِمَّتْ اَدَارَ يَهُ مَرْكَزَهُ بِعِبَارَتْ دِيْكَرْ حَلَقَهُ نَائِكَهُ زَنجِيرَهُ اَرْتَهُ  
اداره شون اجتماعی از کل اطراف حملت در آن جمع میشوند عبارت  
از وزارت و اداره هاست پیش حکومت را داشتیم که بذریعه تجزیه  
وقیم و ظائف حیات اجتماعی حملت خویش را تدبیر میکند، و سرکرت  
ازین تجزیه و قیمات عبارت از زنجیری هست که هر چند پیسل چشم  
زیاد شود باید طبعا اجرای آن از نقطه مرکز دورتر افتاد، برای جمع شدن

۱۷۶

از زنجیرها حلقو با یکن نقطه ارتباط آن را بکار رمک دنارت واداره به  
مستقله نمایند همان حلقة است.

اداره مرکزی که شرح آن شده است در حکمت عزیز  
محبوب مان موافق از وزارت ها و اداره های مستقله قرار دیل است:-  
(۱) وزارت خارجه، (۲) وزارت خارجه، (۳) وزارت داخله  
(۴) وزارت عدالت، (۵) وزارت مالیه، (۶) وزارت معارف  
و وزارت تجارت، ۸ ریاست شورای دولت،  
و اداره مستقله طبیه که مانند دیگر وزارت ها را  
در حضور اشرف بهماوی مسؤول شناخته می شود

## و طائف و وزارت ها

- ۱— وزارت خارجه امور کسریه افغانستان را اداره و اجراء مینماید.
- ۲— سه خارجه شون مناسبات دولت علیه افغانستان را که  
با دول اجنبیه دارد اداره مینماید.
- ۳— وزارت داخله که نائب حکومت را و حکومت های اعلی را تعیین و

۱۷۵

مراقب نظامات را تعین میکند.

۴— وزارت عدلیه هست که کل امور عدالیه و انصباطیه افغانستان را  
تنظیم و مراقبه مینماید.

۵— باداره کردی اجرای کل امور مالی افغانستان وزارت مالیه مکلف است

۶— اداره و نفیش بهمه مؤسسه تدریس علوم مهندسی برای تعلیم و تربیت  
یباشد و هم دوازده عالیه که خادم حفظ و حفاظت علم میگذرد بوزارت

معارف فوضی هست، با استثنای مکاتب (حرسیه)

۷— وزارت تجارت دائم برای توسعه و تسهیل تجارت داخلی  
خارجی افغانستان و ترقی زراعت و اکتشاف و تحری سعادت  
در محلکت افغانستان تدبیر لازمه را بعمل میآورد.

۸— مدیریت مستقل طبیه دار موچیه افغانستان صرف مسامی مینماید.

**خوب و خلاصه داشت و کسب میخواست**

ترقی یا تفویج جامعه ای اشری از بد و خلقوت تا امر و زدن سلسل  
و دوام بوده است؛ مگر این ترقی تمها بذریعه داشتن علوم درایع تحسیل

۱۷۲

احتیاجات نیشود. بل ترقی جامعه‌ها از ابتداء راجع به پیدا شدن یکی از  
غیورین انسانی آن جامعه بوده است، که حرکت و تحریج جامعه از مکان  
اعتمادی خودش راجع به است و مساعی همان غیوری باشد، این امر مردم  
هر جامعه بوده است، تاریخ هر قوم را که از نظر گذرا نیم دیده میشود که در  
سطور آن اسم یکی از انسانی آن ساخت بر جسته و محیط بنایها و عنوانهای  
تجزیید و تقدیر سطور میباشد، و هر شیرفت‌القوم یکی ناگفته دارد که محکم  
پیشرفت قوم میباشد، و تاریخ هر سچ طبقی از تزئین بنام حجد میباشد نوایع عالمی  
هر کی از انسان موردی یکی از اتفاقات یا وسیله از وسائل سعادت ملت  
خود میگردند حتی اینکه یکی از فلاسفه زیاد بودن نوایع جامعه را دلیل ترقی  
اقوام شمرده میگوید: «ترقی یک قوم ن بعد افراد است، بل راجع بوفرت  
عدم نوایع آن قوم است».

پیدا شدن هر کی از این قبیل شخصاً دلیل تقدیر حجد اقوام است.  
اینها سلاح جامعه در میدان مبارزه حیات هستند، هر و فتنکه جامعه ایزیف  
افران خود در میدان ترقی حیات چند قدیمی متاخرانند. نوایع آن  
جامعه اینها ایگانه و سیله رسیدن شان است بمنفرد یعنی خود. هر فرد برای

۱۷۸

خود در جای غرضی خوش داشته، آنرا وظیفه گرفته بحصول آن مطلب  
 میدارد و نوابغ قوم تنها پیش بردن طبقه ای خود را وظیفه خویش قرار داد.  
 بل علاوه بر وظیفه آنرا آرزوی خود شیرجه شد و روز را صرف تحقیل  
 آن مینمایند. در همان اثنا نیکه ملت برخیول متعدد شده مینهادند، اینها  
 خود را از تاخیر خود شان متنه ساخته بهرو سیله و ذریعه که میسر گرد و در فیض  
 همان عادت خیول میکوشند.

هر چند را در اثنا ی سی و در راه ترقی حد ذاتی عارض مشود کر بسب  
 اشغال آنها مرتقی جا بجا آنده طبعاً اقران او که بر تقدیم مد او صرت داشد  
 او را در عقب گذشتند خود چند قدم پیشتر راحی پیجا یند.  
 این حالت چندین سال هم است که بر وطن محبو بی عارض شده  
 بود، البته بنابر قاعده که پیشتر ذکر شده باید از اقران خود عقب ماند  
 باشیم، مگر مرحمت الهی این عقبیت نبدن را بیشتر از اینقدر را داشت  
 نفرموده بیان ذریعه علاج که پیشتر ذکر شده است (اعنی طیهو روابع)  
 پیداشدن یک نابغه را الصیب او فرمود.

بیداری ملت افغان راجع به بد و تاریخ سلطنت حضرت شہر بار  
 است

۱۷۸

نابرخدمات فوق العاده علامحضرت همایون که در راه ترقی و تعالی و تقدیر  
 ملت افغانیه بر از نموده ملت بحیله افغانستان تعهد نمود که سلطنت  
 افغانستان با ولاداین پادشاه ترقی خواه افغانیان با صلح اولاد دست  
 به انتخاب علامحضرت پادشاهی و امامی ملت انتقال کند. و امیر حکم بدریج  
 وزرایی دولت که (بازارده سینه انتخاب تعیین میشوند) اداره میشود  
 و هر کدام وزرای امور متعلق شان شناخته میشوند، ازین سوابت  
 همایونی غیر رسول میباشد.

در خطبه مذکور نام پادشاهی و ضرب سکه بنام پادشاه و تعیین زمان  
 و مناصب مطابق قوانین مخصوصه و اعطایی نشان انتخاب تعیین حدود  
 و دیگر مهیّت وزراؤ عزل و تبدل شان و تصدیق نظامات عمومیه  
 و اخلاقی مرعیت شان، و محافظه و اجرای احکام شرعیه و نظامیه  
 و قوانین اعمومی قوای عسکری افغانستان و اعلان حرب  
 و عقد مصالحت و علی اعموم معاشرات و عفو و تخفیف  
 ججازات قانونیه عموماً یا خصوصاً از حقوق جلیله پادشاهی  
 شمرده میشود.

۱۷۹

## فَالْوِهَّا

جامعه متوقف بر اتحاد و تعاون و هشترانک افراد است، در صورتیکه جامعه عبارت از افرادی باشد که در بین تعاون و تبادل در منافع داشته باشد، باید آنها را یک هیئت مشترک در خبر و شریداری نموده و مخصوصی که برینکی خاندگر د دیگر بر از آن مصیبت اضیبی میرسد، این امطیبی است که دشمن را از آن پسچ صورت خلاصی نیست.

لکن کیا امریکه کمال این یکانگی و تعاون و اتحاد را ناقص گردانیده است، اختلاف مشاعر و سجیه بشر است، از این است ایجاد یک هیئت که برفع مقتضیات سیاست این اختلاف مکلف باشد لازم و آن هیئت عبارت از حکومت است، چه بدون از آن رفع همین یک نقیصه مقتضای اختلاف سجیه با امکان پذیر نیست.

حکومت که لزوم آن برای جامعه ثابت است محتاج است بوضع کردن اصول و قواعد یکه بذریغه آنها حدود افراد را نسبت بیکار تعيین نماید، زیرا بغیر از تعیین حدود و ظرف محول خود را بعرض حدش

۱۸۵

رسانیده نمیتواند، و اگر سجا مایی بینه مختلف نمی بود و هر کیه ائمه حقوق  
و تکالیف خود را داشته باز آنها تخلف و تجاوز نمیکرد، یا اقلًا اگر بسیب  
اختلاف مشاعر و استعداد ایشان فطری سوتقاهم و تلقی در بین آنها نباشد  
الله جامعه محتاج بوسائل ایجادیه روایتی کشت بلکه تنها ایجادیک  
هستی که تعیین اصول ترقی و سعادت جامعه مخالف بود لازم میگردید،  
آنچنان زمانی عصر مجتهد از جامعه مایی بشری با انحدار و نزدیده  
که در جهات اجتماعی و برای صلاحیت اندان روایت آن محتاج  
لقوانین و عقوبات و ترمیب نباشد.

قانونها وسیله هست که حکومت از ابراهیم بعمل آوردن وظایف  
خود ایجاد کرده هست، قانونها موجود نظم هستند، و فرانتظام در یک  
ملکتی دلیل سعادت و مترقب بودن افراد آن هست، قانون حرفیت  
لازم و ملزم و حتماً نهایت هرچند، هرچاکه قانون باشد حرفیت نیز را کجا موجود  
و هر زمانه که بروج آزادی متعجب باشد کمال سعادت نیز در آنچا هست،  
قانون حاصلی هست که افراد را از اتباع میول و خواهشات نفسانی شان  
که بدیگران ضرر داشته باشد منع مینماید، لذا حال قانون هر فرد جامعه مایه میگوید

۱۸۱

تو حقوق دیگران م تعرض نمیباشد و من حقوق ترا حمایت نمیکنم. فرض اگر  
 قانون نباشد، هر کس نمیداند که تا چنداندازه خواهشات خود را متعی شو  
 باکسی را ز اتباع مفترط برای خواهشات و مطالبات آن مانع نمیباشد  
 مقصو از قانون فقرات و حدودی است که مصلحت جامعه  
 اتباع و مراعات آنها را لازم داشته بیباشد، همه حدودی که تنها از از  
 آنها بحیات جامعه ضرور داشته باشد در قانون مسطور بوده اند و تعذیب  
 معین برای تنها از در آن مقرر است قانون نه فقراتی است که در یکی از  
 وضع شده مدتی عبارت چنان فقرات تغییر نیابد، بل بالعکس چون  
 حالات جامعه در تغییر است نیز قانون با حالات مردم متابعت دارد  
 و قانون را مظهر حوال یک جامعه میتوان قرارداد، زیرا قانون عمارت  
 اصول احیا جات جامعه است، و جامعه را از روی احیا جات ای  
 فهمیده میتوانیم. اما از حیث تغییر یا عرف یا عادات یا غیره مؤثرات  
 و هشیار یاد یا کم شوند، نسبت باین تبدلات قانون نیز تغییر میابند  
 شاید فهمای سیاست عدیه است که پیشتر در جامعه نا متداول بود، مگر  
 مرور زمان آنها را از ملکات بشریه زایل ساخته، هم و جزای یمان

۱۸۲

عرفهای از سطور قانون را سقط کردند، یا اینکه مثلاً موثر ناییکی از  
اختراحت جدیده هست، همچنانکه پیداشدن آن فواید عدیدی برآ  
بشریت رسانیده هست، مگر بعضی خطرها و ضررها نیز وجود آن قابل  
حدود افتیید، مثلاً صدمات در معاشر یاد و قهای تاریخی شب لذ  
در قانون زیاد کردن بعضی فقرات اختیاطیه یا جزئیه لازم آمد، از تی  
امتحان گرفتن از موترواها، یا تحملید سرعت رفتار آن در سرکمها،  
یاد آنها چالان کردن در بکس سمت سرک ....

و بعد این ماهی محدود برای کسانیکه بسبب همال حکماتی شده باشند گیرند  
یا اینکه مثلاً در زمانهای ساقع تربیه و تعلیم دادن اطفال را انجو  
شخصیه پارهای میدانندند، آما در این زمان چون خیال است بشریست بعلیم  
تفعیل افت، ولزوم آن برای اصلاح جامعه‌یی یافتن تعلیم آنها را لذ  
حقوق عمومیت شمرده اطلب ملل تنهاده یا هواخوان ترقی و سعاد  
جامعه تعلیم را اجباری لازم دیده، آنرا در سطور قانون علاوه  
نمودند، و هم‌جهان قانون و ائمه‌ی چالاست فکریه جامعه رفتار داشته  
مظہر اختیا جات و درجه مدنیت حکمت هست.

۱۸۷

## اطاعت و اتفاق دیگران

قوانین را دنبیم مطهر احتیاجات ملت است، و احتجاجی  
 هر فرد است اطاعت کردن با او امر قانون، زیرا همینست نایکه با احتیاجات  
 ملت خبر از آنرا بکشد ترتیب وظیم مخصوص مطابق همان احتیاجات  
 و ضعف عیناً نیست، هرچیز که در قانون سطور باشد و حقیقت عبارت  
 از امر است که ارتباط جامعه محتاج آنست، پیشتر مفهوم شد که در  
 حزن و فرح، در شفاقت و سعادت افراد جامعه با یکدیگر شرکند  
 و این شرکت امر طبیعی است نه اندیشه از قید آن خود را رسانی دهد  
 بناءً علیه هرچه از سباب تمعن و مد نیست باشد آنرا داراند و نه تو اند تا  
 زمانیک کل مستعد دارانی آن نشوند، یا اقل کل آرزو مند تحصیل آن  
 نشوند، از نیت در جامعه بدأ اولی قرارداده شد که با دیگران کن  
 آنچه نخواهی با تو بنمایند، و این اولیه اساس بینی علیه فقرات قانون  
 عبارت دیگر هرچیز را که فرد نخواهد دیگری با او بنا یار خود  
 او را هم از اتیان آن فعل در مقابل دیگران مانع میشود، چه وظیر

۱۸۴

قانون تا می افراد جامعه علی بسویه آند، پس انقیاد با وامر قانون در حقیقت عبارت از حایثت کردن حقوق خود است، زیرا این اطاعت بر عوام مفروض است، قانون همه افراد جامعه را باحترام حقوق یک دیگر امیر نمیکند.

اطاعت قانون یکی از مظاہر وطن پروردی هست، اطاعت فرد قانون عبارت از انصمام او در دائره حیات اجتماعی شانست، هر فرد یکی وطن خود را دوست دارد باید به این احکام مبکره شان با خانه مترجم گردد و ندانقیاد ورزد، در اطاعت قانون وجه غلط و جھوای آنرا باید دید، بلکه صرف نظر از چندین خاطره ها باید بست باحترام اراده عموم با انقیاد داشته باشد، زیرا قانون را وکلا و امنای ملت تایید کرده آند، و تایید کردن آنها عبارت از تضمیب کردن عموم است، و واضعین قانون نهایی وقت و سعی را در ضبط احکام و تحریج فقر آن صرف بینا یند، و تنها یک هیئت به وضع قانون مکلف نیست، بل بعد مرور از چندین مجلدات و گذشت از تظریه ها و ارباب اداره مملکت بعد از اجرای میرسد، فرض اگر کدام فقره آن به مناسبت ما

۱۸۵

از حالاتها تطبیق نیابد، برای تعدیل آن مرجعهای مخصوصی هست مگر  
تازگینکه تعدیل نیابد آنرا باید احترام داشت، زیرا متراد اعتبار آن  
فقره ساقط شده نیباشد.

منفذین اوامر قانون نامورین حکومت هستند، و یکاره وظیفه  
نامورین تطبیق دادن حالات هست بر قانون، اقوال نامورین را  
در وقت تنفيذ قانون باید اطاعت کرد، زیرا این اطاعت شخص  
نامور است بلکه در حقیقت اقیاد تعویین حکومت است.

جامعه سیدان هست که در افراد آن اطاعت و عدم میل بخوا  
یکی از سجایای غریبی گشته باشد، زیرا افراد طبایع شخص تمدن از وظی  
وهی اقیاد و پابندی اول بصالح و متعارض است یا جامعه است  
و سرکشی و بنی اعتمادی از چنین قید ناخصاً و حشمت است.

حاکم تمدن و افراد تمدن نین منفذین ترین و طائف اجتماعیه  
خود اقیاد را با اوامر قانون میدانند، بمحض دیگه یک منصب از بزرگیه  
یک فرد مأمور پولیس یعنی این قانون بیکاری نامور ساخته، بدرو  
از اندک معارضه یا توقف حکم همان شائر را بولدار گشته تعمیل مکنید

لسان

۱۸۴

اگرچه خواهی آن امر محبوب سیدت منصبدار باشد، این اطاعت است اتفاقاً  
 منصبدار را اگر بدقت پرسینه همچ باعث کسر شان منصبدار نیست، زیرا  
 پولیس اور تو قیف نمی‌بندند لاؤ اگر کدام حکمت خلاف قانون شود پس نقیاد  
 عین مدنیت مابی و کمال شهامت نفس او است .

روزیکه بشروع این را علی یادویه محبت کرد و بیش کدام از حدود  
 معینان تجاوز نکند همان روزی است که باقصی ترین منازل  
 انسانیت و سعادت رسیده بیان شد، شرافت و عظمت شخص کشی  
 از حکم است . بل شرافت و عظمت او متوقف بر مواطب دایفان  
 و طائف خودش است، مقارنه کنیم بین کسیکه با وجود جلال و جاه  
 اراده عموم را احترام نکنده بین کسیکه اراده را احترام داشته از قضایا  
 آن شذوذ را درون نخواهد، البته ظاهر است شخص دوم هر چند فقیر باشد  
 مگر اعمال او بر شهامت و بزرگی نفس خودش دلالت نیکند، می‌نیم  
 شخص ول اگرچه بواسطه بعضی فتنگی و جیلهایها از شر تمرد خود که مجازات  
 قانون است خلاصی یابد، مگر از جزای جامعه که فقدان اعتبار و قدرت  
 است بذریعه حیلت را نیافرته نمی‌واند، احترام و مکانت انسان

۱۸۷

در قلوب غرای جامعه بزرگترین غنائمان هست در جیات کویا اگر از عزیز  
 نادی خلاص شد، گم برخرا می رود عظیمتر گیر آمده می باشد، اما شخص دوم  
 اراده هموم را که قانون هست چون خرام و اطاعت میکند، تا عصیان  
 بکال حریت و اطمینان گذرانیده میتواند، و در دامان سمعت او لکه  
 نمی افتد، تمام جیات با اعتبار و مددوح میباشد.

پس اطاعت قانون مضروری و ظیفه مقدمة اجتماعی هست،  
 زیرا قانون سبیل اطمینان و راحت خلقی هست بهترین صور تها برای  
 عادت دادن نفس بر اطاعت قانون توسع و دادن دائرة نظر است  
 در یک حادثه قانونی قبل از مخالفت ورزیدن تنها بدیدن حال خود  
 اکتفا نمیکند، بل این دائرة را توسع ترک فهم معنی قانون و حکومت و فرقه  
 و مقصود از وجود آنها را بسترگیرد، و سبیل را که قانون برای آن وضع  
 شده هست بهینید که چیست، یا اینکه چیست مال حال؟

اگر کسی مخالفت او امر قانون را بنماید، بدینهی هست اول  
 چیزی که در دول اخطبوک نمای عدم جواز مخالفت قانون خواهد بود.  
 برای حمایت قانون دوران را فوجها از قوه نای پولیس

۱۸۸

و محکم و مأمورین عیسیٰ کرگرفته است، هر که بخواهد هم در سایه حامی  
مطئناً از امرار حیات بدارد، و هم بفواید و منافع عموم نذر یعنی  
احکام قانون خلل آندازد، این قوهٔ تاکیه برای حفظ فتوحه و سلط  
قانون حاضر اند، از اجبار چنین شخصی باطاعت تا خرسانید، پس هر  
انسان حریت و کرامت خود را ساقط و متزلزل سازد، بل بشرت  
که با اختیار خود هر آنچه که جامعه از اقبال دارگشته است نیز قبول نماید.

### اطاعت باعث حکم مأمورین دو

منفذین قوانین و تطبیق دهنده امور حملکت بر نظامات موضعی،  
مأمورین دولت اند. کل وظائف رسمیه آنها داخل دائره اداره  
شور عجمیه است. تا خوبی از آن وظائف سولیت صاحب وظیفه  
در نزد دولت موجب میگردد، در این صورت هر کی از آنها طرق  
که اداره امور عامه را یعنی بطبق مواد و فقرات عمومی جاری سازد.  
تا کل اعمال آنها مطابق بقوانین باشد، و پیشتر اینستیم که مقدار سیز  
وظائف اجتماعیه فرد اطاعت قوانین است، در حالیکه مسؤول

اجرای قوانین و مورین دولت باشد باید انقياد با او امر آنها عبارت از  
 اطاعت قوانین باشد، مثله امورین مالیه بجمع مالیات و رسوات،  
 موظف اند هر فرد یکه مالیات خود را براهمی او از قرار معین قانونی تا دیده  
 نماید گفته مشود بقانون حملت خود اطاعت نموده است، یا عبارت دیگر  
 وظیفه اجتماعیه خود را تا دیده کرده است، اما کسیکه از حاده قانونی خروج نموده  
 از تابعه مالیات بکدام حیلتنی خود را خلاص کند، یا اینکه کسر دهد، البته بقانوون  
 حملت مخالفت کرده بیاشد و دنایت این قسم عمال را در مباحث  
 گذشت فهمیدیم که تاچه اندازه بیشتر فطری فاعل آن دلالت میکند  
 و علی هذا القیاس بقیه امورین دولت هر کدام با جراحت یا تطبیق بعضی هوا  
 قانونی موظف است که اطاعت او امر آنها عبارت از انقياد بقوانین  
 نسبت با قضای زمان مکان لازم مشود که امور را می را با جراحت  
 امنیع از ایان بعضی امور احتفار کند که اطاعت این احتفار آن آنها عبارت  
 از انقياد بقوانین است؛ مثل در وقت انتشار امراض مُستره یا وباها و زیاد  
 صحنه و بلندیه لازم جی بستد که تجارتیوه ما را براهمی حفظ و سایل صحنه  
 از وارد ساختن و فروش میوه را مخالفت نمایند. یا امورین پولیسون

۱۹۰

حاین و قوع کدام جنایتی جهت اکتشاف آثار جرمیه مردم را از تردود دران  
 دایر هنوز لکنند. در چنین حوال اگر مأمورین چنین احتیاطها را جاری نسازند  
 بدینی سست که اجرای قوانین بعبارت دیگر مراغات مصلحت عموم  
 امنیا حکمی میگیرد، زیرا مأمورین صحیه یابدتری ها اگر در وقت انتشار و باشان  
 و رو دیووه ها را در شهربمنوع نسازند، چون فواکه در وقت مرض محبی محظوظ  
 میشوند البته اداره امور صحیه عموم باشد متنزل گردیده، عموم از مقامات  
 بلدهای مصائب و بانی عاجز میمانند، یا اینکه اگر مأمورین پولیس رئیس  
 و قوع کدام جنایتی اگر مردم را از تردود رونق جرمیه چالغت نکنند  
 آثار جرمیه از قبیل پل یا دیگر علامات خاصه جرم که متعلق به شهردار و  
 کیفیت های حادثه هستند خالص میشوند. در توجه عدالت و عبرت داد  
 جرم برای حکومت در مقابل حق متعددی علیه متعسر میگیرد، و جرم از زمان  
 مجازات قانون رهایی یافته میتواند.

خلصه اینکه بحال اوامر و ارشادات قانونیه مأمورین دو لست را  
 باید لطاعت کرد، زیرا قانون در اعمال آنها سست، و اطاعت  
 قوانین از مقدمه ترین و طالع اجتماعیه سست. مأمور دو لست

۱۹۱

خارج از دائره قانون عملی را جاری کرده بنتواند، زیرا از کمال عمل  
خود در تردید دولت مسئول است، در هر حال از قانونی و عدم قانونی  
بودن یکی از ارشادات یا عملیات امور دولت با صول مخصوص به جهیزها  
ذیگر بنتوان رجوع کرد اما هر حال اطمینان حاصل است را باید کسر داشته باشد  
که در معرفت یا تشخیص قانونی و غیرقانونی بودن عمل اوضاعی شود  
باشد. پس توفف و تأمل او لست.

### پناه کار برای اغایه‌ها و اشقيان باشید

روزی سعید که در مکاتبه اعداد به تعلیم میگرفت بخانه میباشد  
یک فرد از دور دید که بخته‌ای سرعت جهت مقابله با نظر در  
دو یار است، چون بدر خانه رسیده بمان شخص نیز رسیده  
بکمال التماض معذرت مخفی کردن خود را در خانه او خواهش کرده،  
این هم برحال او شفقت کرده طلب و راجابت نمود و با خود  
برده در یکی از زیرخانه‌ای سراحه او را جای داد، چند دقیقه بعد پیوی  
در بمان کوچه رسیده بدر هر خانه آمده با وصف شخص ملتجی نزد سعید

۱۹۴

یک مجرمی را پس سید نمود چون بخانه او رسیدند خود را بین برثان داد  
و پولیس ناسکر دان میرفتند، برادر بزرگ سید که یکی از فانع‌التحصیل  
تایی در رشته حقوق بود آمد، سید قوهشه این شخص ملحقی را برای او کرد، در  
آناینکه شفقت عبارت تحسین برا در کلان خود را امظعر بود، بالعکس علی‌ما  
نارضایی را زویی مشاهده کرد، بعد از چند ثانیه برادر بزرگ از سید  
تسیم نمود ان مجرم را به پولیس طلب کرد.

سید چون این کار خود را شفقت نمیداشت بهینه‌بل پری برآ  
خود را گرفت: «اگر من این بیماره را مخفی نباختم فتجه حال او مجلس نمی‌بینم  
ایا چهن شخصی حق ترجم نمی‌ست؟» یا شفقت کردن واجب هر کسی نمی‌ست؟  
برادر بزرگ متنبما نگفت، شفقت از بزرگترین مزایا بے  
انسانیت نمی‌ست! علت دوران بشر را جمع بهین عاطفه شرف نمی‌ست  
بل بهد را شفقت پروردش داده نمی‌ست، بهین بشریت را کشان مظهر  
اراده، عزم، اقدار و قهرمی بینید و حقیقت هزاران نوع مصابیب  
و نواعی محیط دنی نمی‌ست. در اینجا که یک مخلوق ضعیف و بی‌استعداد  
مقاآمت بود بخلی مساعی و صرف زمانها هر کیا ز مصابیب محیط دنی

۱۹۳

بعلاجی دفع کرده تو هست. ولی با وجود پیدا کردن بسی علاجهای برای خلیه  
 نواقص عدد زیادی از مصالح دودرا و مانده هست که در همۀ آنها  
 محتاج شفقت هست هشلا برای وقت شدامت با فتن سردی بسی  
 گرم را پوشیده میتواند آنرا برای عاجزی خود در وقت طفویت چرخفت  
 دیگر در این ندارد، با برای چشم امراض ادویه را تهیه کرده هست اما  
 برای کوثری چرخفت بگی نوع دیگری تسلیمنی ندارد، یا چرخ شفقت دیگر  
 چیرمی جهات طفل بی کس را محافظت نمیکند، جهات و دل شکسته انسان  
 بی پایی را چرخ شفقت دیگر چیرمی تا هین و مراعات نمیدارد، بل جان  
 و مال انسان صحیح و قوی را چرخ شفقت چیرمی تکاه نداشت  
 شفقت داماغهای انسان بوده هست از همه طفویت تا عذر حما  
 بل بعد از حمات هم ذکر اور اشتفقت بلند میدارد.

شفقت  
 اینکه برای شما گفتم مجرم را به پولیس بیم کنید و لیل حق گفتم با عاطفه،  
 نبود، بل در حقیقت این قوانین عیناً شفقت بود، شفقت وظیفه است،  
 مگر بیم کردن مجرم برای پولیس هم وظیفه بود، مگر شما در اختیار بیانین  
 دو وظیفه ارجح را در یافته نتوانستید، معلوم هست که معلومات واقعیه در

۱۹۴

خصوصی طیف نداشتند که واجب خمیف را بخوض واجب قوی جاری  
ساختند.

سعید: - اگر چنین باشد اصول اختیار کردن را بین دو و اب  
تناقض بیان ننمایند.

برادر بزرگ: - اخلاق در حقیقت قانونی است که مردم شما  
اصول معاشر کردن را با فرادوام خود امانت میکنند و اصول ساکن  
در حواله ایکه از قبل حادثه امروزه تا این باشند شان میدند، اس  
قانون خلاق خیر است، و وظائف را که تعین میکند به منی برآساز  
خیر استند، امروز بین دو و اب بعارت دیگر بین اختیار و خیر  
متوجه نمایند، بدینه هی است باید اختیار نمودن شما انتظار بدانه خیر را شده  
هر چیزی که دانه آن ویسیع تر است باید آنرا مجری شوند.

سعید: - خیلی خوب است حالا دستم که در بین تناقض دو و اب  
یا تحریماندن بین دو چیز که ام طریق را در اختیار کردن بیش شوم، اگر  
اطفا اگر این حادثه امروزه را بقرار این قاعده اگر تحمل نمودند بین  
فائدہ مند خواهد بود.

۱۹۵

برادر بزرگ :- در چنین مواقع اگر دفعه و سمعت داشته باشد  
 از دو واحب را در یافته متوجه تحلیل کردن را برای خود ذکر نماید  
 اعنی هر کس از دو واحب را بجزئیات و مراجع اصلی تجزیه کرده باشد  
 که جزویات آن مشترک و عده افرادی که خبر از آنها میرساند زیاده نباشد  
 آنرا احراز و یکرنس صرف نظر نماید.

### محکمه های مظہر عدالت در جامعه همان بیان است که

معاینه حقوق منصوب افراد و تائید حقایقیت هست و ادشان با آنها مفتوح،  
 در جامعه ای افرادیست که معانی حیات شریفانه با اسطه سمجهه های  
 فاسد غریبی و ضریبی و عینه تربیت در آنها معدوم گردیده است،  
 در یک محیط کسانی میباشدند که از تبعیجه تعاب و بکار یافتن خود فخر نمایند  
 حیات خوش را آباد میکنند، برخ و یکری هست که این حس حرکت  
 و سعی که دلیل حیات بل خود حیات هست در آنها مفتوح گشته بگال  
 بی غیری و بلا هست مخفیانه و برس زیاد از آن فخر نمایند که ندرایت

۱۹۹

جد و جهد بنا یافته است بگان خشت و سنگ با حجم عمارت را دزدیده  
 بکمال بی اطمینانی و خوف بخچ مصلحتهای خوبش میرسانند.  
 برای چنین وزدیها رقم با جلت را ایجاد و تزویر میکنند، در این  
 صورت در یافتن حقایق پایهای کردن تزویر حقوق خلیل مشکل بوده  
 مسامی وقت زیادی را محتاج گشته است، این تحقیقات و تدقیقات  
 محکمه نادر جامعه شکل است، هست و ادحقق مخصوصه و تأیید حقوق مملوکه بقدر  
 حاکم می شود.

در چنین و قوی منازعه‌بین دو فرد یا چندین اشخاص ایشان قرار  
 قواعد مخصوصه محکمه محکم رجوع کرده جانبین دلائل اثبات صدق مقاضی  
 خود را محکمه تقدیم کرده محکمه تدقیق و تحری لازم را در آین راه کرده هر کدام  
 که ادعایی حقیقت داشت حکم را بطرف او فیصله میدهند.

لزوم حکمه برای جامعه امری است معلوم، زیرا در رابطه احتمال  
 غصب حقوق خلیل متعدد است، از نجابت تحقیق کردن در دعا وی  
 جهارت فوق العاده را کار دارد، علاوه بر علیبت عنسویت محکمه  
 ذکای مفترط را لازم دارد، تابوتاند از قراین و خواص و حالات

حقایق یک امری راست قراء نماید .

مهترین اموری را که حکومت مراحت وقت را در اجرای فتن آن  
 صرف نماید عدل است، در مباحثت گذشته نسبتیم که مبدأ اولے  
 عدالت «احترام حقوق است»، گوایگانه هم حکومت در باب محفوظ و  
 محترم بودن حقوق افراد است، بین باعث حکمها با قسم و درجه آن  
 مرتب شکیل یافته است تا اینکه حتی المقادیر احترام حقوق مصون مانند  
 فرض اگر حکمها از حکمها از تحقیق یک قضیه باعث می‌باشد بودن یک خواست  
 پابیک سبب بیکاری عاجزیاند مدعیین بحکمها می‌خالیتیکه داشته شان  
 و یسع نر باشد رجوع کنند، یا اینکه اگر فیصله بنظر صاحب دعوی شدید یا  
 بنا بر این تعهد بیان بدیگر حکمها رجوع کرد و بنواند اینهمه مخصوصاً برای  
 کثرت سعی در احترام حقوق صرف شده است، زیرا بدینهیت هرچند  
 دفعات تحقیق، یا عدد محققان کم و شود همانقدر فیصله صوابتر می‌باشد .

حکمها می‌افتانت عموماً بد و قسمت تقسیم می‌شوند:-

۱- حکمها می‌ابتداشیه .

۲- مراجنه .

۱۹۸

فلا وہ برآن محکمه‌ای اصلاح‌جیه نیز موجود بودند.

**محکمه‌ای اصلاح‌جیه:**

در مرکز سلطنت و در مرکز های ولایات حکومتیهای اعلیٰ حکومتیهای  
کلان و دیگر حکومتیهای کم مساحت اصلاح‌جیه تشکیل گردیده بود رو ساده  
اعضاًی این محکمه با که از شناختیکه حرمت و اعتماد عامه را دارا هستند،  
انتخاب میشوند محکمه‌ای اصلاح‌جیه کافه اختلافات حقوقیه و تجاریه را که  
در شهرستان می‌آیند برخایی جانبین قیصله نمایند، و بعد از امضای  
و تصفیه حکم اصلاح‌جیه بدیگر محکمه‌ای دعوای شان شنیده نمیشود، و مرآ  
دعویهای حقوقیه و تجاریه او لامحکمه اصلاح‌جیه تهمی هست که آنها دعویهایی  
و عویضی دارانه که روزمره مراجعت می‌کنند شنیده و در میان ایشان  
بعضی اینها که پیش در آنها بودند، اگر صلح افضل مکن نباشد محکمه‌ای اصلاح‌جیه دعاوی  
دعوی داران را محکم اینها نیمه میفرستند. مگرچون محکم ابتدا به عهدة  
آنها میتوانست حسره باشند و بد از بودجه سال (۱۳۰۳)

ساقط شدند.

## محکمه نامی ابتدائیست

در مرکز ایالات و حکومت های یک محکمه ابتدائیه موجود بود. این  
 محکمه ناد عادی حقوقیه و حبس را فیصله می نمود و چون برای هر دادره از شکایت  
 حکومت حدود معینه بود که خارج از آن وظیفه یک دادره وسع تر می باشد  
 و نیز برای اینکه در فیصله امور تاختی الامکان سعی حسن فیصله صریح بود.  
 با این سبب دادره اختیار محکم ابتدائیه فیصله کردن بود در دعاوی که  
 از یک روپیه ای سه صد روپیه باشد. و این فیصله بالحق صراحته محکوم  
 بصورت قطعی می باشد. این محکمه ناد عادی حقوقیه و تجاریه را که اضافه  
 از سه صد روپیه باشد و بهم دعاوی اقسام جراید را نیز فیصله می نمود.  
 فیصله نادی محکم ابتدائیه باستثنای اعدام و حکم ضرب و تشهیر بصورت فوری  
 در عرض جراحت شده می شوند. و اگر محکوم علیه بخلاف آن عتر ارض داشته باشد  
 بعد الاجر محکمه نادی عتر ارض میتواند فیصله کند، حبس دوام بعد اجر او با وجود  
 محکوم علیه اعتراف نکند بهم حال در محکمه مرافقه تقدیم می شوند.



۴۰۰

## محکمه‌نامی مرافقه

محکمه‌نامی مرافقه سلسله اخیر حلقه‌ها کم عالیه است محکمه‌نامی مرافقه در مرکز ایالت کابل و حکومت‌ها می‌اعلی و حکومت‌ها می‌کلان موجود آندره و این محکمه‌نام دعوی‌ها می‌حقوقیه و تجاریه و جزاییه را مطابق قوانین اتفاقیه بیاند و در این محکمه‌نامی را که خواه برای دعاوی حقوقیه و تجاریه و خواه برای دعاوی جزاییه از محکمه‌نامی ابتدائیه وارد گردیده باشد، و یا حکوم علیه و یا کی از طرفین آن فحیله را راضی نباشد. دوباره تحقیق و ملاحظه نمایند، و در صورت تصدیق بجهة حال پس از اگذشتہ میشود.

وفحیله‌نامی محکمه‌نامی ابتدائیه که بمحکمه‌نامی مرافقه ملاحظه نمیشود اگر در محکمه‌نامی مرافقه برخلاف فحیله‌نامی محکمه‌نامی ابتدائیه حکم کنند و طرفین آن راضی باشند در موقع اجر اگذشتہ میشود. هرگاه کی از طرفین آن اعتراض داشته باشد ای (۱۵) روز بمحکمه مرافقه یا قوانندگی کوتولی و یا بحکمی عرض شده‌نامی تیزیر را نمایند بخوبیت عالیه تیزیره دعوای شان تیزیر میشود والاتما موعد نمایند که رخواهیش تیزیر نکنند حکم محکمه مرافقه در باز

۴۰۱

محکوم علیه اجرای میگردد، و بعد از اجرای حکم تا کمال موعد تیز حق تیز را دارد،  
تهما اگر حکم متعلق بخبرای جیس دوام و یا اعدام باشد با وجود یکه محکوم علیه  
اعتراف نمکند بهم حال در پیش روی هیئت عالیه تیزیه حکم باید تدقیق کرد  
و اگر بعد از تدقیق از طرف هیئت غایی تیزیه موافق بشریعت و نظام  
دیده شود از طرف وزیر عدایه برای ظوری مخصوص رسانارک شاهان  
عرض میشود.

این بو خصوصیات حاکم عدایه دولت علیه تقدیم افغانستان  
باشول نگایت و صورت جریان دعاوی در آنها مقصود از مطول  
ساختن این تقیمات و تجدید اختیارات هر دادرس چنانچه پیشتر ذکر شد  
تا مین عدالت در کم دعاوی و منازعات امامی در مقابل یکدیگر سرت  
تا هر کیجیت تا مین با استرجاع حقوق مجال فراخ در مقابل داشته باشد  
حاکم عدایه در هر حصه از ایالات و مرکز حکومتی دولت علیه موجود است،  
هر فرد از افراد میتواند درین ضرورت بحکم مرکز ایالت موطن خود را تو  
نموده حقوق مخصوص به خود را بدریغه آنها استرداد نماید، چنانچه در تظر حاکم  
شخصیت و حیثیت فرد بسیج اعيان رئیس ندارد، در حاکم بغیر از حق دیگر

۲۰۲

چجزی مدنظر گرفته نمی شود.

## خدمت عسکر

تا هین سطوت و مهارت ملت را دو عامل است: یکی مهارت  
اخلاقی و بنیوی اهالی وطن، دیگر شکیلات اساسیه عسکر است.  
مهارت اخلاقی و بنیوی ملت را علم و معرفت تا هین میکند و شکیلات  
اساسیکری را خدمت عسکر یه.

خدمت عسکر یه وظیفه مقدسه وطنی هر فرد است. در خدمت عسکریه  
صدق، فدا کاری بعزم و مهارت لازم است. زیرا خدمت عسکریه  
عبارت از حافظه کیان و شرف و سطوت وطن است، وطن هر فرد  
عنوان او در جامعه ای بشری است، محافظ این عنوان مقدس  
ترین و طائف اجتماعیه هر فرد است. فدا کاری که بگانه میزه عالی  
بشریت است در خدمت عسکر یه بهترین مظاہر خود بخوبی میکند؛ بصدق  
سلام بر دشمن فرد در سایه نواحی عسکری دلیل برآورده است بر وطن پروردی  
و افهد وطن امر اگر باقی نیست بل اصری است غریزی، جوانات

۳۰۴

پیغم کرنا آخرين نقطه قدرت خود بارفعه کردن از وطن باي خبرش آماده  
 و تيار بباشد، بل اگر مقدار بيمجان خود را در وقت تصور در خطر بودن  
 وطن بمحظ غایم برای مانابت خواهد گشت که حب وطن و دفاع کردن  
 از آن یکی از امور غریزی است. لکن تهمه غریزی بودن این عاطفه برای  
 حمایت وطنها کفايت نمیکند. بل از تشریف امور برای آن تربیت  
 چنانچه هر عاطفه از عاطفه های بسان تربیت را لازم دارد از جمیت  
 و پیروزی را که تشریف روز بروز در تقدم است، و تقدم این را فضای  
 کافان برای هر مری از امور خود و سائل برتری و تفوق را آماده  
 سازد از آنچه مبلغه می‌در مقدمه آنها و سائل محافظت وطن است، زیرا  
 هچنانکه افراد گرفتار گردان ادب منازع جبات اند جامعه های تراین تنازع  
 جات هم شخول شان است. تهادیدن تاریخ تشکیلات و نظامات  
 عکری عالم برای اثبات تسلسل ترقی آن کفايت دارد، بهمنه و سائل  
 دفاع و جوام و محافظت اکتف و ترقی گرفته است. تربیه عکریه از جمله جا  
 لکنفات است. مقصود از تربیه عکریه ریاضت و تمرین وادعه کرده است بر  
 اصول مدافعه و حکم کردن بر اعدای وطن، و بد ون از یاد گرفتن این

۲۰۴

اصول یک حمله است برای حفظ کیان دارای عکس شد و نمیتواند که در جامعه نشری  
 هر فرد و طن بحافظت آن مخالف است. و چون پژوهشگر فقیم که مدفعه وطن نهایا  
 بیک داشتن حب وطن غریزی و فطری کفايت نمیکند بلکه باید با اصول  
 عکسی تربیه شده باشد، اذین هست که قانون خنکری یکی از نظمات  
 موضعی گردیده قرار گرفته اند و نوبت ایفا اے این وظیفه مقدمه  
 میرسد، هر یک ملت از وقت خود راست خود را در آن تربیه صرف نموده  
 بعد از ملکی معلوم است و تمرینات کافیه در صفت ملک فیض طن آماده میباشد  
 اگرچه در بعضی مقامات تاخت قلم بعضی تعراضات برگزیریت دیده  
 میشود، مگر آنها اینچه اهتمام نمایند و از ریاضیات طبعی و فطری باشد مقاومت  
 کردن با آن امری هست مستحب، بلی تعاون و سلم دائمی، همینه مخلوق ب  
 بشریت بوده است، مگر از جهت دیگر قوانین طبیعی ترقی بشر را باحتکاک  
 اصادم اتفاقاً نموده طرفداران سلم عمومی در عالم انجلی زیاد نمود، در حواب  
 بودن آراء اینها اینچه مجال ایجاد نیست، مگر جریانات طبیعی که اینها جهت مقا  
 اماں نیان بوده است، میسر شدن آن آراء و آرزوها را مستحسریل در  
 انفع احیان مجال میگرداند: بهترین دلایل برای اثبات این نظریه

۲۰۵

جلسه داشت که در سنه ۱۸۹۹ برای مفاوذه بین مللی انعقاد باشند و درین  
 مجلس که خصوصاً برای عقد قوانین سیاسی عمومی منعقد گردیده خیلی نظریات و فواید  
 داشتند بین نظریه مطرح نداشتند و تعیین نمودند هرگاه بین دولتی و دیگر  
 از امور احتلافي واقع شود باید خود سرانه بدل یا جنگ شروع نمایند  
 بلکه فیصله در محکم بین مللی فیصله یابد، با وجود شبقات فوق العاده این  
 مجلس اقدامات زیاده شان جنگ بزرگ که عمومی را برای آن عنوان  
 گذشتند اند در سنه ۱۹۳۰ واقع شده بود هرگز دلیلی نداشت برای مخالف  
 بودن جنین نظریات باطیابی فطری بشر.

تاریخ برای حصول فواید امریست طبیعی در بشر هر فرد آزاد است  
 بزرگ او در مقابل دیگر افراد تفوق است چنانچه نظر بجا مدعی این حیث  
 تفوق در بین شان بد رجدها مضاعف است، هر جامعه برای تامین حیات  
 و نوال رفاهیت تفوق خود را بر یک جامعه دیگر طالب است، و اگر افراد  
 یک وطن این عاطفه حیث تفوق را در بین عواطف خود نداشته مظہر قدر  
 شان نباشد طبعاً از دیگران عقب مانده نصیب و خصوع است در صرف  
 محکومین، و اگر تفوق نصیب یک جامعه نباشد اقلام قوه حفظ کیان مکرر است

۴۰۷

خود را باید دارا باشد. تا لفظه دیگران گشوده باشد از خود در حرف تراجم و تنازع  
حیات مدفعه کردن بتواند.

محافظه کیان و مرکزیت یک طن در حرف جامعه‌ای نشری عکس  
همان طن هست. تاسیخ بهترین عرضها برای تماشای صدق این نظریه  
است، تفوق استقلال یا اتحاد فوچهای باهمه حالات شان در صفحات ا  
مصحف هست هنوز اول یا آفلایست راحت و اطمینان دوست را از صفحات  
آن دریافت میکنیم، چنانچه هنوز اندیشان و مفهوم بودن فرق سوم را  
در آن صفحات نیز دیده بتوانیم.

## شرف عکسی

تشابه و توازن امریت طبیعی در کائنات، قوانینی که بر یک عمارت  
مادی که از سنگ و گل نگوین میباشد آنها را بر جامعه که از عده و افراد آنها مادی  
است تطبیق داده بتوانیم، چنانچه قوانینی که بر فرد تطبیق میباشد اغلب اینها  
قوانین را بر جماع و طایفه و فرقی نیز تطبیق داده بتوانیم.

اگر در اعتبر فرد در جامعه امعان نظر شود دید میشود که سرای او

۳۰۷

بامزج اصلی این اعتبار مقدار خبری هست که بجماعه میرساند، گویا هنریه  
 قیمت خیری آن عمل میش باشد، نیز قدر واعتبار همان شخص بشریت  
 پس مقیاس سنجیدن قیمت اعمال و امور مقدار خیر آنها هست، و مین  
 معیار در کل امور بشریت معمول هست، از این هست که مشقت وز  
 یاد وقت و توجه را اساس قیمت دادن اعمال و امور نمایند هم و بنا بر  
 قاعده طبیعی که در اول این بحث ذکر شده است می بینیم همچنانکه افغانون  
 بر افراد ساری هست، بر جماعت یافرق نایز جریان دارد، مثلًا حمال  
 از حیث مشقت بشری از دکتر محمل مشقت جسمی نشود، یا آهنگر از چند من شهر  
 زحمت میکند، مگر اعتبار و قدر دکتر از حمال و چندسر از آهنگر بشریت هست  
 پسچو نیز در جماعة یا طائف اعتبار و قدر فرقی اهل قلم بشری از طائف نجات هست،  
 زیرا خراوان نسبت به دوم برای جامعه بشریت هست و هم جراحت و اعتبار  
 هر فرقی نسبت بدیگر داشته باشد از خیر سانیدن ایشان هست.  
 بناءً علیه برای دریافت شرافت و قدیکر باید مقدار خیر برآ کر  
 بجماعه میرساند اندیشیده شود  
 نشووار تقاب شریت دانای حلیف احتماک و تنازع بوده است

۲۰۹

این قانون عمومی است که سرطان آن برای فرادو جماعت نااست. هرچند  
 احتکاک و تنازع عیشتر واقع شود همانقدر ارتقا بیشتر حاصل میشود. از  
 این است که کامی (تنازع حیات) در صفحه علوم مجهود یک حصه افقی را  
 اشغال نموده است. احتکاک هرچند از اموریست که جلوگیری آنرا  
 از بد و مردی شکل یافتن جامعه علاج نمایند. مگر قوه قاهره طبیعت  
 ممکن آن گردیده هر نوع طلاح را در مقابل این علت بنابراین میگیرد و آنند.  
 داین یکی از حکمهای انسان است. هرگاه یکی از قوای طبیعی را ملایم حال  
 خود ساخته نتواند، در این بیکوشید که حال خود را ملایم آن گرداند مظہر  
 این حکمت را در عالم گشکری که نسرافت باقیست خیری آن مطرد.  
 است بهترین دلایل معمولی می یابیم از این است که جامعه تباشیں  
 قوه نایی کری بیمار است. دیگر قوه نایی که برای دفع احتکاچات و شدید  
 قانون تنازع لازم است. مجبور گردید پس معلوم میشود مقدار خیر را که  
 جامعه میرساند خوبی زیاد است. چرا که در شیوه ارتقا جامعه شر جزء که را دارد  
 زبرادر صور تیکه تنازع و مقدار است. علاوه برای نشواد ارتقا آن مطه  
 دشته باشد. باید ذرا بیش تنازع و احتکاک شامل عظیم خیر برای جامعه باشد

۲۰۸

و مظہر این استعداد و قوت عکسر است، باشد هر جامعه قبل این قوه را کمل  
صورت تکمیل داده بعد در حمد و تکمیل اقصای آست، آن برآید، زیرا نایابی  
در حایکه ارتقا و بسته بقوه منازعه باشد باشد باشد هر جامعه که قوه منازعه را نداشته  
باشد غصیب آن باشد هر ضعیف در مقابل قوی باشد.

عکس تحفیل را تا هر حال را حمایت و ماضی را حفاظت نمایند  
در این صورت گفته میشود که عکسر یک جامعه در نشود ارتفاعی آن مترز بزدگان  
دارد، و پیشتر مفهوم شد که اخبار هر فرد با فرق و بسته بجهنم و جهنمی بیهوده  
که برای جامعه رسانیده بتواند، و نشوار ارتقا، های توین خیر است.

اگر ترقی ملت عوامل خوب داشته باشد و گیرا شری کشند؛ عالم، فتن، اخلاق  
در ترقی جامعه اغراقی عظیمی را دارند، بلکه وجود آنها علیم ارتفاعی جامعه ای  
که چنین که میدانند تقدیم و تاخت را برای این عوامل ترقی حمایت و مصون  
میدارند عکسر است، حقایقت این را در حال اقوای ایکنون برقرار است، عمار  
بوده از قوه های عکسری خود محروم نمایند و ریاسته میتوانیم، معلوم است که اقوای  
مستعمر اگرچه از علوم و اخلاق و فنون کمالاً بی بهره نیستند، گراین اند که علوم  
و اخلاق و فنون برای آنها کل هر زایی ترقی و حریث است را آماده نیسازند

۲۱۰

زیرا تو نیکه برای حمایت آنها بکار رهست در دست نداشته بالغکس قو<sup>۱</sup>  
 منازعین میدان سیر علوم و فنون را احاطه کرده آنها را از تقدم باز مید<sup>۲</sup>  
 اند این هست که مرور قرنهاي در از در حال آنها کمتر فرق میکند، این  
 همه تججه نداشتند قوه دفع تخدیات منازعین دیگر است، بعارت دلگرد  
 نبودن یا ضعیف شدن قوه نای عیکری آنها است.

برخلاف جامعه نایکه قوه تنابع آنها در میدان حیات کامل باشد  
 البته هر چند از جامعه ای دیگر عقب مانده باشد، مگر در آن صورت غیر<sup>۳</sup>  
 حُوت تقویت ایسبت بودن قوت مدافعت و منازعه زنده مانده به صورت  
 که باشد به کمترین وقتی بمنزل معهود تقویت خود را رسانید و میتواند، زیرا  
 حدود ترقی از او و اختیار کردن چیزی حیات بسب استقلال نباشد ریشه  
 محکم نامون است، بناءً غلبه شرف و قدر کر رتبه رفع و منزله عالی را  
 در جامعه دارد.

از جهت دیگر هر فرق جامعه که یک نوع فن یا حرف را در جا<sup>۴</sup>  
 متبع داشده اند یک قسمت میزانت یا قوه نای خود را وقف و مصروف  
 همان فن میزاند، مثلاً آنکه قواي جمعی یا عضلي خود را وقف این حرف

۲۶۱

بیناید، چنانچه داکثر میزرات عقلی و عملی خود را وقف شغل خود بیناید. آن عکسر  
 از نهاد فوق ترغیب زیر بن اشیا را در نزد انسانها فرامی نمایند، سبقان و حاش  
 جامعه خود بیناید عکسر، اگرچه نسبت بخدمت خود مقابله میکشد، مگر این مقابله  
 در ازای فدا کرده این حیات ایجح بحسب نماید، گویا فریق عکسر برای جامعه خبر  
 زیادی را میبرساند که شرافت آن نیز به قدر رہمان خیریت است. اخمور شود  
 عده زیادی اند افراد وطن در حقیقی که همه در خانه نمایند عامل خود نشسته و ستراء  
 دشته و اینها برای مدافعت از حقوق و شرف آنها در زیر سار این مرگ داشتند  
 بگذرانند، بدیهی است که کل مزایا و مظاہر اینست فدا کاری است  
 و همین عمل آنها عین فدا کاری است. در مالکیت افراد آنها دوره نمایند  
 چهل راطی کرده متعلم و با تحدن شده اند روح و مثاعر افراد آنها بجهش و نیت  
 منبع گشته بسی از آنها که تنبا افوت خود مقدر بودند، شرف و خدمت  
 عکسری را تقدیر نموده عمر را در خدمات آن عرف نمودند، چنین اشخاص از  
 مثاعر انسانیت مشغ بودند، همچو عواطف آنها دلالت شهادت و شرافت  
 طبع شان میکنند، این قبیل نوعی با احساس جیلی اعمال مفید را بیامده نمایند  
 خود نموده اند، زیر احیات را آنها عبارت از بعضی اعمال و حرکات متواتر

۲۱۳

او قبیل خود ردن و نو شیدن و هست رحمت نه پند استند میدان حیات را حمل  
استفاده شخصی نداشتند، علیرت نفس شان این را قبول نمیکرد که بگذشت  
با شعر در مطالب خود با جوانان هم مانند باشند به تنخوا شخصی خاصه  
جوانی هست، مگر انسان باشد آرزوای عالی تری داشته باشد.  
هرچا معد که شرف عیکری را از قرار حقیقت و با همیت خود داشت  
قدر پا بهد، آن جامعه مفهوم رث و نیتواند.

### و طبیعت

از مو شرایکه بر حواله انسان اندر کلی دارد البت هست بمناسبا  
نفوذ سلطان این مو شری بحیثیت که فتوانند تغایر را تبعثران امبدل ساخت  
البت یعنی از اسرار با اهمیت طبیعت هست، پیدا شدن این سلطان  
با نفوذ راجع بشرت قرب و طلسم افتدن امور هست، البت تنهایی  
انسانهاد اتفاق نیشود، بلکه مگر هست که بین انسان و جمادی انسان و جوان  
یا جوان و جماد هم بوقوع رسید، و چون میزه انسان بر لقیمه مخلوقات قوه  
عالمه او صفت که در هر کیم از امور و سجا یایی وی مدخله و تصرف کرد

۲۱۳

با هیبت و قدر آنرا دوچند تگیکرد اند، نیز دست عقل بالغت رسیده  
آنرا کمی از روا ابطل لذتند و متین وزیر یا گردانیاده هست، هر چیز که فرب  
واحاطه آن با انسان بیشتر باشد نیز مقدار الغفت آن زیاده ترسیت.

وطن عبارت از محیط و اقليمی هست که انسان در آن شود نماید ا  
کروه هست، برایی در یا ختن مقدار الغفت انسان بوطن خود باید در معما  
شود ناصرف وقت نماید؛ در وقت ولادت انسان محلوقی هست پیش از  
صیغه در هر چیز صیغه داشتم صیغه در وزان صیغه در میزان و عقل، این صیغه رفته  
رفته به روزان کلان شده می‌رود، کلانی او نیز از هر جیب هست جسمی  
و وزنی و عقلی کلان شده می‌رود، کلان شدن او چیزیست، کلان شدن او  
از جیب جسمی این هست؛ اندیمه وطن که از مواد زیین و یو ایت  
آن شیع شده هست تخلیل شده در گهای وی بخون و رطوبت بدل  
گردیده در فوجه حسم او ازین تخلیل و تبدل کسب کلامی گردد می‌رود،  
عقل او از محیط و اشخاصیکه در بین آنها اصرار حیات دار و حلومات و  
معارف را اخذ نموده و کسب تجارت کرده جذب و حب تلاقي داشته  
عقل او را وسعت داده می‌رود، گوید زین صورت جسم او روئی از جزئیات

۲۱۶

ورو حیات حاضر وطن نکوین باقیه هست ، ازین منج شده مسلک قرب  
 که عامل بزرگ هست در پیدا شدن الافت درین صورت اش خود را در  
 هر فرد وطن جاری کرده است ، میماند عامل دوم الافت که بلا همیت است  
 اعی شرط دوم الافت ملایم افتدان امور هست برای صاحب الافت نیز  
 از جیش بلا همیت باید هر امر وطن ملایم طبع افراد آن بیفت . زیرا ملاحت  
 در ذات خود عبارت از حسن تلقی از مطابق افتد  
 یک چیز خارجی هست بحوالی انسان در صورتیکه به جزئیات مادی  
 و روحي او از زینه و محیط وطن نکوین باقی باشد ، البته هر چیز این وطن  
 اگرچه خارج از دائره آن جزئیات بمحض نباشد باید ملایم طبع آن واقع شود .  
 پس الافت بوطن اصریست غریزی و ولیل و گیر غریزی بودن  
 آن وجود این عاطفه هست در جو انسان است .

الافت وطن و وراثت : تحقیق مسلک تأثیر و راثت غرایز و تلاو  
 ساف برخلاف یکی از امور مجهود هست در نزد علماء فلسفه ، وراثت  
 در استدای امر معرفت پیشود ، بلکه میگفتند که انسانها عداً اعلی المسویه توأم  
 یعنی در کاست و میزارت اینها در وقت و لاد است تفاوت نمیباشد

۲۱۰

و تغییرات بنا شیر تربیت ناتیج میگردد. آن بعد از تقدم معارف و خلو ماین  
 مسئله ثابت کردید که در این از قوانین طبیعیه است که شاخ شبهیه تدبیر  
 و تنه دانمایانند خود را انسانچ میکند. چنانچه این امر در عالم حیا مشهود است  
 بعیارت میگویند چنانکه مثل صورت خود را از ابوبن حاصل میکند نیز  
 سخایاد اخلاقی غریزی را ز آنها کسب میکند. و انسانها در حین تولد  
 مساوی نمیباشند، چنانچه بدان از نشو و نما نیز مخالف میباشند. و این  
 اختلاف راجع به امر میست: یکی (در اثبات) و دیگر (محیط) و شما صیک  
 درین آنها امر از حیات دارد، چنانچه یکی از علماء درین صدد گفته است که  
 اف ان درین عالم پیر تولد مشود ریوا با خلاق آباد و ارت اخلاق و  
 عادات اجدادند مشیع چیاست.

طن  
 پس درین صورت علاوه بر اتفاقی که بحکم قرب و ملائیت بو  
 و ارجام چیزی زیاده تر افتاده از آنها، واحداً دارثای امیر حب وطن  
 یک امری نیست که انسان مانند دیگر امور مکتبه آنرا در بافت میکند.  
 بلکه امر غریزی است، زیرا نتیجه افتاده است والافت زاید نیز هم که  
 محبت مفترط را نتیجه میدهد. ولی از حیث قول ترجیت نیز نمیباشد

۲۱۶

دیگر غرائز هست که به قابل تربیت اند. مانند قوه ذکا اگر تربیت خوب  
 داده شود، از آن نتیجه نایی مددوح و مفید گرفته میشود و خلاف آن  
 بالعکس هست، زیرا در اینحال صاحب قوت ذکا اصول تصرف  
 در ان یاد نداشته عوض خیر شهر را نتیجه ازین قوت خواهد گرفت اگرچه  
 در بعضی احیان نیت خیر باشد پس غریزه الفت بوطن را باید داشت  
 تربیت و هیم بعبارت دیگر مطابق و طینت را دریافت کرده این عاطفه  
 در راه اکمال و تغییر اقتصادیات وطن بروری صرف نایم معلوم هست  
 هر چهویسم که انسان استعمال آنرا اهمال کند برور زمان عاطل میشود،  
 این قانون بر روی حیات و غرائز نیز ساری هست هر عاطفه باحسی که  
 انسان استعمال آنرا محظوظ نماید البته میمیرد، درصورتیکه برای تقویت  
 عاطف و غرائز محموده وسائل مانند اراده و تربیت در دست است  
 داشته باشیم باید اکمال قوی برای تکمیل معانی انسانیت در خود سایه  
 باشیم خصوصاً در حالیکه بذریعه اهمال غرائز مذمومه را بتوانیم عامل نماییم.  
 وطن افعانی: همان بخطی هست که علاوه بر محبت، ما افت  
 آن درخواست ابادا جزداد میان در میده بذریعه و راثت لسان لجیل

四

ما انتقال مخدوده بکی از زنجیر رای مخفی که مارا با این حیطه مربوط ساخته است  
اجام ما از ذرات آن نگوین و روح ما ان از روح آن پیش از است  
مثل شهور هست که یکه بفک قیده ای محبت قادر باشد از آن برخی  
خر راه نظر غمیتواند شد، ازین هست که بین انسان نامعروف گردید  
کیکه وطن خود را قطعاً ترک بتواند او را محمل اعتماد نباشد داشت،

وطن ہر فرد مادر اوہست قیمت شخص محبت ہیں ماڈر ہست کیکے عیب  
وطن را درک کر دہ تو اند، باید بداند کہ جزر اے ازین عیب بطور نامشود  
درخود اوہم وجود دار د، پس بہترین ذرائع تجیہن و چین حال گوش  
کردن ہست درفعہ ہمان عیب، افلأا اکثر چیزیں نتواند ہمان عیب  
از خود دور نماید گفتہ عینود کہ بوطن خدمت کر دہ ہست زیرا حصہ ام  
عینہ ائم رفع نموده ہست، باین فکر نماید افقاد کہ صلاح بکفر د در جمیور ع  
اثری ندارد، زیرا پیشتر منزلہ فرد را در جامعہ داشتیم، علاوه برین اگر  
ہرگز باصلاح دائرہ خود دستی نماید بدیہی ہست کہ باند کے زمان ناما  
حقیقتاً صلاح میشود.

**خدمت و خدمت:** - خدمت و طبع اصری خدمت که بعض شرکای

محض خود آنرا بتواند، یا اینکه خدمت وطن را از نظر در مصلح خود  
محض خدمت می‌داند، بل امری است آسان و هر کس می‌تواند خدمت  
بنماید، خدمت وطن در هر حوزه‌ی دست و حال قابل اجراست گویی و  
مُوظف و عامل وطن خود را خدمت کرده بتواند.

از هر کس در جامعه مطلوب است که وظیفه را بر عینه گرفته در  
مقابل اجراء بقدرتیت همان ضروریات حیات خود را از جامعه بگیرد  
اقدار مرااعات حدود وظیفه و نسبتاً مدن جاده و سعی خود را در تحسین  
ترقی همان فلسفه خدمت است براحتی وطن، جاروب کش گردد  
وقت اینها وظیفه حسن نیت را در نظر گرفته در اینها وظیفه خود را با  
نور زیده یو ما فیو ما این عین عینه را تنظیم داده از جاده آن نبراید خادم وطن  
نمطابه خدمات وطنیه: - و غایع کردن از وطن در حالت بجه جه  
باز بخطروdon حریت آن، اغلب اطمینت عکس کرده است ولی تنها متخصص آنها  
نیست حقیر اذ لیل شدن وطن همارت و ذلت است اسان است،  
سرمیندی فرد بین جامعه ای دیگر و ابتدی بمعت وطن او است، از  
کدو وقت افیدن وطن و خطبر فرد آن اگرچه سکون نباشد بکش

۲۱۹

و حاصلت مخصوص گرفتار می‌آید که اور را با تنهایم در سکای مدافعین داده  
می‌ازد، اسیر بودن یک فرد در مقابل اسیر بودن یک جامعه بسیج است  
اسارت جامعه دلالت پست نظری کل افراد آن جامعه است،  
در اینجا به غلو کرد این صفت از حاجت نیست مقارن مردم چنان خود را کنیا می‌بینند  
کیکیهین سمعت افغان قبائل زستقلال و بعد از آن مقارنه نماید چنان نیست  
مسئله زور کش نموده می‌تواند، بعد از زستقلال در هر مقابل و محروم کلیه قبائل  
بالقطع غیر تو ام است، و محروم کل قبائل بجز و گفتن این صفت قلب  
بعانی آن نسبت باین وطن غیر مخوب است می‌شود زیرا زستقلال و محروم  
در نجیله اش حاضر بیباشد.

پس مدافعت دلن ازوطن در عین اختصاری از ادبی یا مصلحتی  
چنیک ضروری نیست بزرگ احتجب مقداری نیست، و آسان ترین جهیزی  
بمان نیست که با قوانین طبیعی مخالف نباشد و چون پیشتر غریزی نیز  
ناطفه و طبیعت را در نسبت بناء خواهد برای مدافعت ازوطن ایجاد نا طفه  
محبت بکار نیست بلکه این نا طفه شرعاً موجود است تهیه تریه آن کفا  
می‌گشند.

۲۲۰

ادای وظائف: - این خدمت وطنیه را از حیث عمومیت و  
 آسانی ابهرین خدمات وطنیه شمرده میتوانیم. زیرا خلی از امور رفاقت  
 و امنیت و تقدم ملت دوستیه بآن است. هر عطله که موجب تأخیر  
 گردید اگر در حقیقت ملاحظه شود پد و خواهد شد که نیزه ایمان و ظائف  
 هرچند اصول ایقای وظائف در یک قسم مرتب و منظم تر باشد سر  
 رفقار آن سوی منزل ترقی همانقدر برپیش است، هر کس در حیات خود  
 یک مسلک انتفاع برای خود منتخب میسازد و این مسلک انتفاع اگرچه  
 خواهد بخودش حست آماده حقیقت عموم را از این نسبتی است  
 ترقی دادن این مسلک ده همان چنینک برای خودش خواه ماده ایا اصیانه  
 فائدہ مند باشد، نیز از افاده هم خالی نمیباشد، هر کس در جامعه یک  
 دائره محدودی دارد، شنید و داران دائره عبارت از اخلال را  
 عموم است، و خروج ازان دائره یا نیزه ایمان وظیفه و بالغه نیز خود  
 خواهد بود، و این خروج کی از بواعث اخلال راحت و امنیت عموم است،  
 پس ترقی دادن مسلک مشروع خوبیش و ایقای وظائف و اندیخته  
 مظهری از ظاهر خدمت وطن است، درین جمله وظایف عاملی

۲۲۶

و اجتماعی و اخلاقی علی التوییاند، اهمال هر کم از آنها بوطن خود منسد است. مثلاً در عالمه اگر تربیه اولاد اهمال شود البته موجب نقصان جامعه است. یا اگر در داشتۀ محبت روابط دوستی اهمال ورزیده شود اغیار مفکوٰتگرد و مفکود شدن اغیار بین فراد کم جامعه بدتر بلیه ناست،

بهر صورت اهمال وظیفه زراع و فن امنی را موجب است، و این زراع موجب مشغول شدن هاولیا، امور از همیه و نظر در مصالحت ملت سیکر دد، زیرا توظیحه من بدینی است که او لین اختیارات جامد است، پس فرد وطن درست کابی از حدود خود متجاوز نشود، و این نوع خدمت وطن از همان نوع خدمات وظیفه است که هر فرد ملت آنرا از همیشگی داشته باشد.

و تخفف نمودن حیات برای خدمت وطن: و این نوع خدمت خصوص رجایل بزرگ و ارباب عصلاح و سیاست است، که جزو دوران امور حملت گردیده زمام و جریان آنرا بدست گرفته سوی منزل شرقی و تعالی و جه آنرا ینماید.

۲۲۳

هر چیزی از جمیعت اشر مقلح قائد و مؤلف افکار است، و  
کلی معانی اتفاق و اتحاد راجع باین تأییف است ملت متفق نهست که  
افکار و آمال عموم با هم تأییف و انضمام یافته بهم بیک وجساری  
باشند.

رجال اصلاح یا سرname تاریخ ترقی بر حملت کسانی هستند که  
محب وطن آنها را شو و تربیه و آده بخواهند در شواذ خلقت بعضی افراد  
کی از عصای غیرنافعه بدم آنها ضمیم یا مکرر می‌باشد. آنها قلبان و عقول از نیزه  
افراد عظمت داشته باشند، احتیاجات اولیه ملت را درک نموده  
بوسائل مخصوص و جلبتها می‌خواهند، اینها احتیاجات را برای عموم داشته  
ساخته و افکار و قوتها را ارسوی بخواهند احتیاجات محول می‌گردانند  
آنها را رجال چلاح و ارباب اداره می‌گویند، چنین شخصی مشغوف می‌باشد  
که نشسته خود را در دیده عمر را وقف تحصیل و اعمال آن می‌باشد.

ترقی و تعالی هر حملت راجع بوجود چنین شخصی عظیم است دو  
بین آنها، حتی اینکه یکی از فلاسفه راجع باین سلطه می‌گوید: قوت و  
اقدار حملت ز بعده افراد آن است بلکه بو فرست رجال بزرگ

۴۲۳

و مصلحین آنست اینها حیات را وقف مصلحت وطن نموده هر قصی یا  
فادی را که در وطن بیستند باصلاح و تغیر میان قیام میورزند  
و بادا قع مشود که عوام بسب عدم الفت یانداشت آن اصلاح  
با شخص مصلح مقاومت با تحقیر باورهای دینی ایمانی گشته، و لشیح کدام  
از اینها غرم و قصد شان را نکشتن آنده در راه معین و مخطوط خود دوام  
میورزند. اینها هر چند انجیلت مقابله یاند، و هر قدر دشمنیهای حساد  
یاناد اینها اراده آنها را ضعیف نماید گریزید یکه مصلحت و خیر وطن اخیله  
آنها فریب شود باز عزت شان مضاعف میکردد.

از پیدا شدن چیزی اشخاص مصلح پیش جامعه محروم نموده است  
صفحات تاریخ تقدیم هر یملت را که مراجعه کنیم و رصد رتاریخ آن سهم حجت  
او را مسطور خواهد بود، و لے بدجنبانه اغلب آنها در بدرو قیام خود شان  
بهر زان نوع مقاومت و تغیر میبلگ کردیدند. و اعمال شبان به  
قیهای تحقیر و تذلیل تلاقي شد، این نهادهایی برابر اصلاح  
بلا خبر عین مکنندگین تیرازیں قبل مقابله در بدرو مرحله محروم نمیانند و لے این نهاده  
تحقیر غرم آنها را خبر شبات دارا شاند و حرقوت دیگر اثری نمی شد.

۲۲۶

خوش نصیب ترین جامعه‌ها است که قدر آن از پیش از این میان  
می‌شود باشد، بعبارت دیگر نصیب شان از کسانیکه عمر و راحت خود را و  
مصلحت خود را هم بنمایند و بجهات که خدمت همیشه آنها نشیفه باشد  
همچومن است و طبیعت فراد در مقابل آنها ارشاد با او امر شان است.

تبیح صنوعات و حاصله‌ت وطنیه: تفصیل صنوعات وطنیه  
کی از مظاہر مجهود وطنیت است مسؤولیت انسانها در میدان عمل حیات  
اھیا جات حیاتیه است، افراد یک جامعه فرقه و شرقه و طائفه و طائفه  
گردیده هر کیک نسبت بسلیقه و میل و استعداد فطری خود بهمیشه یک نوع  
اھیا جات را برای خود حرفت گرفته عمر را در حضار و اکمال آن برای  
افراد جامعه خود میگذراند.

لوازمات همیشه که از جو بسته تریه میتوانند که ما آنها را یک فرقه میترنم  
گردیده اصول تبریه و عمل آنها را تحصیل کرده بعنوان بجهاره و آن اھیا جات  
که از پیش یا پس از عمل آمدند است فرقی دیگر بناه مساج و بمحابا پر طایفه  
غم خود را وقف یک نوع حرفت نموده ادوات است لازمه را تبریه میایند.  
اینها که هر خود را وقف نمایند همچو عاست کرده اند اخشو حافظه ایکی

۲۲۵

چه کس آنها می‌بادد احتمالاً جای است بخاپد تا پنهان باشند و این مخصوص  
را پیدا کرده و در ترقی صفت خویش برای توسعه ثروت و طبع چکوشند  
ثروت چامعه فریاد غنا و دارای نعمت است. و این بذریعه  
دفتر حاصلات و مصنوعات حاصل نیست. بلکه از سباب برگی که همین  
جامعه واقع است، راجع است بهین مسئلہ حاصلات و مصنوعات است  
هر جامعه سعی زیاد دارد که حاصلات خود را منفوذ گشته باشد و جهله  
دیگر را بخریدن آن و اداره سازدن تا این ذریعه بتواند ثروت آنرا  
جلب کند، زیرا هر وطنیکه حاصلات و مصنوعات آن بشریت را بشد ثروت  
آن نیز زیاده تر است، چراکه مصنوعات و می در هر اقلیم را بخواهد از  
اعبار تجاری نصیب و افری را دارا می‌باشد.

درین صورت تشجیع مصنوعات وطنی بایهی است که کمی از معلوم ترین  
وطنی محظوظ باید باشد، فرضاً که مصنوعات خراب و مصنوعات خارج  
خوب باشد معلوم است که دوم درستگان بخواهد بود، مگر مسئلہ در  
اندیشیدن مصیر و عاقبت است، اگر ان دانه مصنوعات وطنی خود را  
ترک کرده مصنوعات خارجی امداد نماید باید باز که مدت مصنوعات

۲۲۹

وطنی زوال شود باعکس تمام صنوعات وطنی عاملین را بحسبین و  
پیدا کردن استعداد برای ترقی دادن صنعت قادر می‌سازد، ترقی دادن  
صنعت امری متعسر با قرنهای درازی را کار ندارد؛ بهترین مثال برای  
ملل شرقی درین مورد ملت چاپان است تقدم سریعیکه این ملت  
در کمترین مدت نموده است آسان بودن ترقی یک ملت را ثابت  
می‌نماید، تنها وسیله ترقی یک ملت بودن حس وطنیت است در افزایش  
از جمله مشاغل وطن پروری تشجیع کارگیران وطن است، این تشجیع نباید  
فضیلت داد و مخصوصاً صنوعات وطنی بر صنوعات خارجی است، بجزی  
صنوعات خارجی خوش چشم و بیشتر باشد، یاد رسم تعالی مرام جما  
و آسان تر آمده است، مگر عاقبت وخیم دارد، برای نجات یافتن  
ازین عاقبت تنها ترقی دادن مخصوصاً صنعت وطنی، تشجیع کارگیران وطن  
چاره است.

استعاره هستلاک یک قوم فوج دیگر را اغلب برای تقویت استعداد  
اقتصادی یا تامین موارد اقتصاد بعمل می‌ماید، مالکیکه زیر قشار استعاره  
هرستند حاصل است را کنیده برای اجنبیها بقسمت ارزان فروخته بخوبی

۲۲۸

هان حاصلات را بعد از رسیدن شان بدست کارگرگان باقی ماند  
از جنبهای خوب و قطعهای خوب آنها برخلاف بیشتر و فیض ذاتی است.  
هرگاه قوه صناعتی مملکت را بر سرعت از زمانه می بود هرگز چنین اسارت  
وزیران عظیم نصیب شان نیشدند.

و اگر در سباب صلح که موجود بین اسری گردیده بسته نمی شود  
شود دیده میشود که مرجع اصلی آن فهدان جن و طن پروری است. فهدان  
حری که کیانی چیزی مملکت شان را صیانت نمیکند ضعیف و افسوس دارد  
صورتی طبی مصنوع خاسته جنبه فربیب داده از صنایع وطنی خود هر  
نظر نموده بطریق واردات اجنبی توجه کردند. رفتہ رفتہ کارگران شطن  
افسرده و میزرات آنها مضمحل گردیدند. درین اثنا بحکم تنادی حبات جامعه  
دیگری که قوی تر و ایالی آن عامل وزنده تر بود این ضعف و مظللای را  
محضت شمرده آغاز نام تجارت یا بیک هم دیگری که طاہر از اتفاق بود  
آئسته آئسته زمامداری آنها را بقیه کرد. بعد ازین اسلامک حالت  
چنین جامعه بد نجاست چنانچه هر رود و سیم و بند ترین انوار  
اسارت میرسد. هر وقتکه یک حرکت آزادی یا اعرافان طلبی از آنها طا

۲۴۸

بکمال شدت و جور و میل به اچین شاعران رامع و مساخته و حقیر و سی  
 شان میگذازند. و این امراضی است که تخریب در عالم حیات از تمیز  
 کردان خلی سرعت بمحول میرسد. هرگاه در بباب فوریه این سمعه را کن  
 شود و معلو مخواهد شد که بسب احوال نیزهات وطنی کم مدت مغلوب است  
 رفق همان صفات و میزانه را که مرور قرون زیاد تشید کرده است در  
 عرضه پنده سال باخته مشود.

این بالکس حالی که شاهزاد آن ارجمند و طبیعت منبع بود  
 و ائمداد و خفظ قوه نای ملطفه خود و سعی خود و برای اینها مجال نداشت و ادر  
 شلوغ مصالح خود نگذشتند اند. و نفوذ اینها موجب ششم ایشان را از دیدن  
 عواقب پوشیده از تقویت مصنوعات و حاصلات وطنی خودانی غافل نمودند  
 تقدیم مصلحت عموم بر مصلحت خردیه - این هم ارجیعت قات  
 اجراب را که عوام آخرين منازل وطن بروری هست هرگاه حیات بشریت  
 بدقت متخصص شویم البته واجب بودن ایقانی این نوع خدمت و  
 بروری برای مانابت خواهد گردید.

برای بشریت داناد و قسم حیات بوده است یکی حیات قرو

۲۲۹

و گر جیات نوعی در مفهوم باین نیز دو حیات حقیقی که حیات فردی  
 از هر حیات کم دوام دارد و آن را آن از هر طرف محمد و دوکم قطعه است ،  
 بالعكس حیات نوعی که دو اسرائیل فراخ تروما همیت و اهمیت آن بیشتر  
 وزیاده تر است . انسان با قوانین طبیعتیه و اثاب برای حفظ و توسعه این دو  
 نصیب خود از عالم در هزار زندگی بوده است . گاهی سعی میکند که حیات  
 خود را مطابق اقتضای طبیعی کرداشد و گاهی مجبور به کردن قوانین طبیعیه را ملایم  
 حال خود سازد ، درین مجاہدیه کل عمر انسانیت گذشته است و همینه  
 طلاقیان یکه در حضور حفظ حیات فردی بخوبی بروج بوده است با اصول حفظ  
 حیات نوع ملایم اتفاق داشت و اگر مذاقض می افتد بیک صورت  
 اجراءی یا غیر اجراءی بطرف حفظ حیات نوعی سوق میشند .

اقضایی غیر از حفظ نوعی بود که انشو و ترقی ملارمه حیات بشتر  
 است . مفهوم شکنیمین هر چند سال گذشتۀ عمر انسان حقیقی که فرقهای  
 طبیعی بین هر طبقه و دیگر واقع شده است ، هر طبقه برای تایمیات خود  
 اختلافات و وسائلی ایجاد کرده است که تواریخ آن وسائل را  
 برای طبقه دیگر بزرگترین هدایایی سلف نقل کرده میروند و در حقیقت

۲۳۶

مرو ره طیقه در اصول حیات بشر عبارت از دوره تنفیذ و اصلاح است  
و تبعیج از ابتدای نشویش تا آخر يوم موقوت آن این ترقی ملازم حال و هوای  
عیجم در حیات بهر فرد اند های کلی دارد، این کلید نهانها بر یکجا

تعطیق می یابد، بل هر چند دائره فائد و رسیدگی و سمعت یابد بهانه  
کلمه علوم که در ایجاد آن فائد شرکت داشته است و سمعت یافته می‌رود.  
گویا هر فرد مدیون غیر خود است، این مدیونیت نهانها با فرادهم عصر  
نمی‌رسد بلکه بدریعه تحلیل و تدقیق دیده می‌شود که تمام نشرتیت باین  
را بسط است اند. هر چشمی را که جاری ساز علوم را در آن نظر گرفتی است  
و در حیات آینده نشرتیت یک شرکی دارد.

تمتع ملذت نعم، بل غم و هم و حزن و بسته باشتر است، چنین  
مشترکون زیاد باشند مقدار انتاج و تمتع بیشتر است.

اینجا قصه بیط سهل تصویر را مثال می‌آریم: - فرض شخصی د'  
یک مجلس افتد که از جالسین در مشاعر ممتاز تر باشد؛ ساز، وسائل  
تفريح، بوق طبیعی آب و هوای حالت روحی، همه موجب سرور باشد  
گذاشتن شخص را بیسیع اثر ملذت حاصل نخواهد شد، علت این بی‌خطی

۲۳۹

البت ناقص بودن هبای تفریج نیست، بلکه تنها فی و نابودن شرک  
احساس است. فهمه مای ساز که موجب اشرار اند، در گوشنامه<sup>شیان</sup> هم  
او صد ای عجیب غریب، مناظر طبیعی امور غیر قابل اعتماد طا برخواه  
شده، اگر بخواهد از اثر ساز یاد لرمای مناظر آینه ای مسامره کند، یا پیز  
از اخراجات این محفل بیان کند خس نخواهد بود. نعمات دلرمای  
ساز یا صد ای خوش اثر خوانده بوض اینکه اثر اشرار را در او  
ایجاد کند بجهت تعجب علامات بد بردن که بر سیماهی هم شیان طا  
میباشد موجب عدم التفات بل مسترش او میگردد. این است طال  
یک فرد با متاع و اوضاع متناسب در بین عده از افرادی معمور و نادرا  
و این حال را یکی از کلیات اجتماعی فرامداده بتوانیم. حالت عموم در حا  
فردا تسلی دارد. تاز مایک کل هالم یا آفلاؤ قدر شناس علم نباشدند عالم  
در بین اهمیتی نیست. فرد در جامعه خود را سید دیده و شمرده بقیو اند تا  
هموم سعد یا آفلاؤ سوی سعادت روان نباشدند. ازین است که انا  
میبوریم در هر سلطنت خود هموم را در ملاحظه داشته باشدند، و اگر این  
مراحت اولیه مسموی بهر فرد نباشد سعادت را در جامعه و جردی نیست.

۲۳۲

تقدیر مصلحت عموم پرصلحت خودی امری نیست که تنها رجای  
 بزرگ یا مقتدرین بلکه آنرا بجا آورده بخواهد، به برای رجای بزرگ  
 تازما نیک از طرف خواص عوام ملت تأیید و تقویت شوند اعمال آنها را داد  
 وجود اشری نیست چرا که خلق فاند بزرگ راجع با همایم و اعمالی تقویت  
 عکسرا و سرت و سیاسیون تازما نیک محترمین وارباب فلک و فکر را در اند  
 متا بعد تماشید، و افکار و می را نشاند چندی، قائد و مدبر بمناسبت خوبی اند  
 تقدیر مصلحت عموم را افراد عموم از بزرگان آسانتر مراعات کرد  
 میتوانند، هر سر و در عین اتیان کدام عملی اتفاق اگر چهین قدر در درینظر  
 بکسرد که این سلسله برا می عموم نافع با مضر سرت، هرگاه نافع بود (فہلوں کفر)  
 و الامید احیات برآ او نکنیا مدهبست میتواند کار را بکیر پذیر بشیوه کیرد.  
 جامعیه ب ساعت خیلی مشابهت دارد، هر زر زه آن وظائف خود  
 بحال انتظام ایفا میکند، از ساعت تنها عصر بیانی و می طا هر است،  
 هرگاه این عصر برا وقت راهبودنشان داده میشود، تیواینم که هر یکی از  
 پرزه های آن وظائف خود را بدقت ایفا کرده بست چنانچه عکس  
 آن با همال پرزه از آنها وظیفه خود را دلالت میکند، اقدامات عظیمه است

۲۳۴

رجان بزرگ و خادمین عوام آن عقدهای این ساعت عظیم است،  
 هرگاه امید نداشتم اینها دنای بجای رسید، علامت این هست که  
 محلی در جامعه نیست، بعبارت دیگر کسی غیرت که صلحت عموم را محل  
 شد باشد، والا تکمیل که کدامی صلحت عموم را خواه برای منفعت شخصی  
 خود پابه بثبید می دارد از جایای خود اهالی کرده باشد تا بچشم پیش  
 اندان جامعه هست، مثلاً هرگاه که احمد فائدان در پیک واقع مخصوص و  
 کامیاب برآمد معلوم هست که عکسرا این فائد توانا و ظائف خود را بکار  
 وقت و بمقدار لازم ایفا کرده اند، و این حسن انتقام و وظیفه شناسی  
 دلیل په وظیفه شناسی مردمان آن هست، و اگر خواعل تربیه را تحملیل کنیم  
 معلوم هست که تنها مدرسه و معلم را در بر نمیگیرد، بلکه محظوظ و عامله و معافین  
 در آن شرکیک اند، و نیز اعموم و ظائف و مصالح جامعه را اگر تحملیل کنیم  
 دیده میتواند که همین هم محظوظ اند، این ارتباط و موافقه را جزا نیست و تقدیم  
 فرد دیگر چیزی مشوه نیست.

و مخصوص و کذشت اگرچه حیات احمد بر استوار و اجتماع شهاد منقوص  
 بود مگر این امر ناجسوس بوده بهمه این احشیاری را بینکد گز خود نمیباشد

۲۳۴

فرد یک گنجینه نمیدانست که سراین جامعه بود و نمی‌فهمید که لاین  
 اجتماع محاجه است، بلکه با غقادش میرسید که حیات با سعادت  
 خودش و ایستادن کس نیست با افلاتیات خود را تباچن نفر اقرازی  
 خود مرتبط نمیدانست، ولی در قرون اخیره جوں دائمه سیاحت عقول  
 بشر و سمعت یافت و در تعمق پی‌تایق پیتیر فرد فتند سراین جامعه  
 گردد بد و از همہ آنها همتر و ابط انسان بود و هست، که بذریعه کرد  
 آن رو ابط کیفیات سیزنشو و ترقی انسان را در یافت کرده تو نستند.  
 بعد از کشف شدن این رو ابط تابت گردید که فرد مصلحتی ندارد  
 تا فائدۀ علوم در این شرکت نداشته باشد. اخیرین منازل انسانیت ها  
 است که فرد انسا پر مصلحت خود را بعد از آن داشتیدن مصلحت‌های عمومی  
 مد نظر گردد، گر نمی‌دان بشریت بهمان منزل ما را از سعادت مطاقت نماید  
 نه از دنیا نسبت با قضاای حالت حاضر و حصر خود و وطن پروری  
 و مراجعت مصلحت عموم را می‌توان نمود و آن بذریعه در نظر گرفتن یکی نظر  
 قبل از اجرای آن صورت می‌بیند و تا مخالفت یا موافق بودن این مراجعت  
 عموم در نظر گیریم بذریعه مراجعت این کلیه بر یک از افراد وطن جوان

خدمت وطن خود را بناید.

پس زارع در بدل غایت برزین و کادان خود، و تاجر در گروه  
 و مکرر در ملطف، و جاروب کش حد پاک کرد و مسکنها، و مادر در تربیه  
 پسران خود، و نوکر بخدمت گردان و طبیب با در مقاومت امراض  
 و رجال علم در مقاومت و محارب تجمل و نشر لواحی علم، و ارباب تدبیر و  
 حکم که حق را منصوره باطل را ذلیل می‌سازد. و شاعر باز و سیفی هشتاد  
 و احتساس حیات را صورت کمال می‌بخشد. و مجال را در انتظار جلوه  
 می‌اندم. اینها همه اگر در اینها وظیفه متعهد خواهند از استظام نبرآمد  
 کوشش ورزندند، و درین اجرای هر یک از اعمال خود مصلحت عمده  
 مراغات خایند که برخلاف آن از ایشان چیزی صادر نشود به خادمین  
 وطن گفته می‌شوند.

خدمت وطن از امور سهل است که بدون رعایت فناعت  
 بحق خود که از شروع اساسیه دین بین هلام است دیگر چیزی  
 کار ندارد.

خلاصه: وظیفت خدمات وظیفه یک شور نفسانی و احساس

۷۳۵

و جدایی هسته، تردید و سرمن اخلاق، آن بسیرون سرنا یه نای خوق و سعادت  
جامعه کنید داند، از احات مصلحت عموم و فاقبت امور در هر اقام و عمل  
قبل از مرتكب شدن دلیل عظیم با وجود این و خبر از اذیتی داشت حبیل  
خوب است چنانچه بودن ایقایی و اجیات و مجری نشدن امور یک بوطن پیرا  
و گیر چیزی را بر ایمان مفرد فرض نمایند است .

جیش و طیبی کی از اخلاق کریم پیغمبر علیهم صلوات و السلام آمدند  
رسول اند صلی اللہ علیہ وسلم بعد از بیعت و طعن عزریز ندو را خلیل یاد نمود  
تا اینکه ذات حق جل و حلی شناسه به دو باره مواعظت و طعن ایشان را  
بوجود مبارکه شان و مدد و همراه بوده بیود چنانچه در این کرمیه آمده است :

(ان الذي فرض عليهن القول لواحدك المتعال)

چنانچه رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم فرموده اند: (حب الوطن  
من الائمه) و این قوی ترین نادره است، بر اینکه حس و طفیلت کیمک  
و جدایی بوده بیکانه سرنا یه ترقی یکی جامعه است .

السان در وادی تصرفات از ادانه قدم زده بپرورد، و چنان  
بنیخواهد که دائره تصور او تنگ و کم مجال باشد، بل تخیلات و تأملات

۴۲۷

دانایی‌دان نامی و سیع مردم بسوق داده آنچه عذان محبت خود را  
مطلق میگذرد ارد، هیشه تمنای او تمکن بودن است بر اینکه نامی باشند  
که همان رابطه بیشتر از عمر شخص او باشد، چرا که دائره شخصی خود شو دارد  
نامی عالمی در نزد تخللات و تصورات او تنگ بوده مقندر شد  
به بزرگتر دو اسری را تمنا دارد، در چنین حال وطن با خلقت دانی آن  
در مقابل جسمانش تجلی کرده دو ام این جلال طول آندازین فخر که  
تاریخ و میراث اجداد را حاوی است محبت او را جلب نموده، این  
محبت خواطف اور اتمکان کشته عقیده راسخ و ورزبان خود را در  
(حب الوطن من الإيمان) ساخته به کمال اخلاص و فداء کاری  
این دائره را که ساف و خلف خود شش را ورثرات جامی داده میدارد  
خوب است و در راه تعالی آن کوشش بیناید.

### حُرْمَةٌ

مراجعات حقوق زنها بسبب خوف قانون و محکمه بلکه بواسع وجدانی  
میزه بزرگ بشریت است، قانون حقوق عمومیه لازم رحایت را حلمت کرد  
بر اینجا و زنها مجازاته مقرر نموده است، بکار چه حقوق بشریه و صفاتیه جدی اینها

۷۳۸

معید و مهید را خته سست، رعایت جریان و حایت آنها را وجد ام میکند  
 بسامیتو د که انسان یک قطعه جاودا گرفته حرمتی آن دشته میباشد، مثله  
 غریقیده او را یک قطعه جوینی نبات داده باشد، همان چوب تا مدام عمر را خود  
 نگاه میدارد، یا یک حیوانی را که با او وفا کرده باشد دوست میدارد، چنان  
 حرمت دیگری را که با دوست معاونتی داده باشد میدارد، این قبیل  
 قید نامی را که انسان بر عواطف خود میگذرد و هر چند امر بزرگ یا خرد شدن  
 آماذ اتادر را هیئت خود از عواطف خیلی قیمت دار بشیری است، نگاه به این  
 حرمت دلیل بزرگیست بر شرافت خلق انسان یکیست بعافی کلمه  
 انسانیت باشد متوجه قبیل حق در نزد او خصایع نیشود، در دشتن حرمت  
 لذت غلطیمی سست، یکی از ادوات مستعمل که با انسان عمر و رازی را بوده  
 یا میراث از اجداد آنده چندین نفر از گذشتگان اوستعمال کرده باشند  
 انسان از محافظت چیزی ادوات خیلی خط برده میتواند، با وجود یک سهم  
 مادی و بی جیات سست، گرچه محافظتش میتواند آنرا محظوظ و دران یاد  
 گاهی عالم خود فرار و پنهان کند شگان خود را بوسیله آن حافظه قریب تر  
 میسازد، تله زیار یکه برآسے او از نگاه دشتن حرمت همان هیاب حصل

بیشود فایق تراز بسی لذائذ حیات به است،  
 گویا نگاه پر شدن حرمت تهار راجع انسان نمیباشد، بلکه مکن نسبت  
 به ماده و نبات، و حیوان هم باشد، یا غیره امور معنویه از قبیل عوالطف، مانند صد  
 عفت، یا علم و فتن باشد، نگاه پر شدن حرمت تهایک وجود این ذوق  
 سلیمانی را کار دارد هر که با وجود این ذوق سلیمان باشد حق یا حرمت  
 بیچور چیز را هضم نماید، رعایت آنرا یعنی یادتی نسبت بجیوانات و جمادات  
 هم حس مراغات حقوق داشته بیباشد.

### حرمت بعلم:-

پیش رو نیستیم: حرمت و شدن بیک چیز را امر مکرر و استدعا ماراطه ساخته.  
 باشد یا یک حرفت حمل و حده در شئی موجود بوده یا امر محترم باشد یکی از وظای  
 شرفیه وجود این هست بمناسخ عفیف و عامل خیر را باید محترم داریم،  
 زیرا که صفات او همه قابل احترام است، و حرمتیکه متوقف بر رابطه با  
 انسان خلخلم است بین انسان علم روابط مبنی است که عمران روابط  
 بقرهای بعید راجع است. معانی انسان یا بشر را اگر تحابی کنیم معلوم  
 خواهد شد که تهمه آن معانی (ذیجیات و نهشت) را نیجه خواهند داد، چه تنهاییات

۷۴۰

یاد شتن حجم شرط انسان شدن غیرست. بلکه میزارت عقلی که همه عبارت از  
 علوم و دنستگی ناهمت شرط بدل عین انسانیت است. تنها عللم سیب  
 امیاز انسان بر لقیه مخلوقات است. از بد و خلقت کل کنترفات و معاوی  
 بشر حاصل کرده تو انست. بذریعه ندوین تاوارث بیکدیکه بوده است.  
 یعنی معلومات گذشته با معلومات در زندگی کجا شده مصادیق شد.  
 و اختیار جایت حیات را کم کرده اند. عللم یکار منفرد بشر است. تصور کرد  
 شود حالت دشیهایک از این نعمت محروم نماید. همه حیات آنها خالی از  
 نوع مشاعر و حیی است. بالعکس حیات مدنی انسان که همه از معانی رو  
 و عواطف لذت یافته است. این هنریت شان حاصل نشده است. گر  
 بذریعه گذشتن معلومات برای خلف پیدا کرده اند اثرات عللم در عالم بشر  
 مشقت زیادی لازم ندارد. تنها مقارنه کردن صفات تاریخی قرنهای  
 برای در یافتن این هر کفایت نمیکند.

عللم بزرگ و قوی ترین و سالم‌ترین انسانیکه ای برای رفع نواقص خود بدد  
 گرفته است. قبل ازین که این قوت را حائز شود. خود ترین عوارض  
 طبیعی، با ضعیف ترین و شتمان نوعی، در هر حمله بین کامیاب میشوند.

۷۵۱

بالکسر حالت انسان بعد ازین سلاح بقدر دارا فی علم همانقدر دشمن را  
مردو دو خاکب میساخت. مدیونیت انسان در مقابل علی‌خیلی زیاد است  
حرمت به علم وظیفه و سبب این هر فرد سست، علم حرمت خود را دارد  
زیرا همان وقتی است که همان محتاج التجاوا و میباشد.

اگرچه برای احترام علم کدام مخوبی نیست، مگرینچ فرد از احترام و قدر  
آن خود داری کرده نمیتواند، علم از همان قبیل دایینی است که برای  
دادن حسان و دست معاونت خود غیره و تقدیریم و سایر طی  
ضمانات نارا بکار نماید، تهی اطلبیدن و گرفتن احسان او داشته  
برای دارا شدن آن کفا است کرده است.

در صورتی که داشتن حرمت حسان با او فا از عواطف  
حمد و حمد نشسته باشد البته داشتن حرمت علم در مقابل مدد و ظرف  
و صفات حمد و حمد خواهد بود زیرا از هرجزیان در جهات  
خود بیشتر گمنم و مدیون آنست.

۲۴۲

## حُرْمَتْ بِمُؤْسَسَةِ الْمَهْنَى وَالْمَلَى

انسان در میدان حیات تنها محتاج بعد افرادی که بقرب  
آنها اصرار حیات دارد نیست بلکه بعد از نیکه بخششیت یک عضو عامّه  
کامل جامعگر و دیر، دائرة ارتباطات او وسعت یافته با تمام افراد  
جامعه خود مبادله خدمای جات مینماید بلکه بذریعه تحلیل علمی ثابت میگردد  
که ارتباطات وی با تمام عالم بشریت است و بدون ازین را  
حیات او صورت کمال را یافته نمیتواند روابط ان در جامعه  
متعدد و در وسعت محیط خود مختلف است حرمت هر کیم ازان را  
راجح با هیبت و وسعت محیط آنست او هر کیم ازانها نسبت بقیمت  
افراد خود نیز محترم بوده برای این احترام حقوق معینه مفروض است  
مثال رابطه عامله، رابطه صداقت و محبت، رابطه تعامل، رابطه طنزی است  
رابطه ضمی، رابطه دینی، رابطه بشریانواعی این همه دو امر متوازی است که  
وسعت محیط آنها متعاقباً پی کند بکسر حی آیند اما از حیث قیمت خیری  
هر کیم ازان روابط در قوای اختلاف دارد ولی مقصود همه بیک دلیل

۲۴۳

مرا میر سند مطلوب از هر نوع رابطه اتحاد و تعاون و قوت یا فتن  
بر مضعفات و احتیاجات عمومی یا فردی است.

رابطه دینی و مقدس ترین روایت مسیو و از حیث قیمت خیری است؛  
جماعات، و اجتماس و احمد مختلف را در یک رشته معتقدات جمع نمود  
بمواعظ و موازرت یکدیگر دعوت مینماید. و خواص درین دائره  
مساوی است که را بر همه افراد تبعاً عذریت ایجاب میکند، و تساوی و حیثیت  
نارحیث قویت، و قوت، و نیغمیت در بین این دائرة حکم فرازی  
نهانکوئی و خبر مبدأ و اساس هنی علیه هر کنم و قیاس در بین جمی آید.  
السان با وجود خیلی ضعفهای نادی و معنوی که در او موجود است فطر ناشائمه  
مایل است، و جز بذریعه ویامت بدیگرچیری تو ازان این غریزه با حا  
ضیغی خودش مکمن نیست حاصل شود.

حضرت حق جل و علی شاذ این رابطه را خاصه برای رفع تنافر  
وابتعاد از یکدیگر ایجاد فرموده است، چنانچه در آیه کریمه برای رسو  
مقبول (صلعم) میفرماید: - اگر یهدی چیزی که در زمین است در تایف  
قلوب ایشان میکند وی هر آینه میان قلوب ایشان الفتد نمیتوانست;

۱۹۰

محمد امدادی

اصلی

ایرانی

۲۴۷

لیکن الله تعالیٰ که غالب حکیم است، میان دلایلی ایشان افتد  
و مودت آنرا اخوت کر آنها را مسلمان ساخت.

ازین آیه که بیده مفرلت دیانت را در بشریت دریافته هیوایم  
اگر عالم بشریت را از رابطه دینی محمد سازیم صدق این مقال بسیار  
نایاب است میگردد و در آن صورت مقدار عصیت جنسی، وابتعاد و شناور و  
برایمی اثبات میگردد، رابطه دینی عاده زیادی از بشر را در محیط خود گزیر  
همه را بیکار نوع را خسته می روی و بیک رشت معتقدات مکلف  
چیزی ندارد، ازین یکانگی اختلاف مشاعر و یکانگی تلقیات متوجه جمی اید، و در آن  
بزرگترین اسباب تباعد و نفترت نشانه اختلاف در تلقی امور است  
یک قوم عادت را مذووم تلقی میکند و یکدی همان عادت در نزد او  
عین حواب محظوظ است، در اینجا حتماً باید بین آنها بد و ان از یک  
داعی و باعث تنافر حاصل عیشود، ولے دیانت اینجین احتلافات  
ازین رفع نموده همه را بانداز یک نوع عادات و مشاعر قریب  
مسازد.

دیانت بزرگترین روابط است از جست فابلیت احاطه نمایم

بشریت، ازین هست که وسعت دادن دائره آن یکان صرام تغییر نماید  
 کرامه علیم اصلوه و مسلم بوده است. دیانت بشریت را تدریجیاً  
 تغییر داده رفت و در هر دوره که جامده نمای بشری مستحق صلاح  
 بیود این تربیه صورت تجدید را گرفته است با فضای زمان مکافای  
 قواعد تربیه تغییری یافت، مثلاً اصول تبریزی دین موسوی و حجی  
 اگر پنهان معلوم خواهد شد که ریاضت‌های شاقه در اویل پیش بوده، در دو  
 نسبت به روزان و لذت باقی طبائع تخفیف یافت تا اینکه دین  
 مسیح مسلم علی ناشیه از کی اصلوه و مسلم بیهوده ترین صورت‌های اجتماعی  
 نزول یافت، در آن زمانها بشریت را درجه محتاج به تذلیل خوازد و شنی  
 بود، مگر حالاً بجز انجاد و اتفاق و تکمیل فواید اجتماعی به گیرچیزی  
 احتیاج ندارد ازین هست که در باب قرآن مجید گفته شده است  
 که آخوند مان بر عالم بشریت قابلیت تطبيق دادارند، چه تهمه رعوت  
 آن انسان را سویی موادیست و تعادل عمومی سوق می‌فرماید، رسول  
 مقبول (صلح) می‌فرماید:

«وَتَكُمْ وَلَهُمْ أَبَاكُمْ وَلَهُمْ كُلُّكُمْ أَذْدَمْ وَأَذْدَمْ مِنْ تَرَاهُ»  
 مترجم: - خالق شما - عی ویدر تان رایست، بله بیرون آدم ببداده دادم انا خاک هست.

۲۶۶

برچند روابط بشریت و سمعت یافته برود، و اتحاد و تعامل  
 نوعی در میان بشر قائم گردد که هنوز چنین اتحاد عمومی نو فرنهاست  
 زیادی را بکار دارد. باز هم خواهی کلی این حدیث شرف را بسیار خوب  
 آورده.

آخرین منزل سعادت بشر درین عالم همان روزی خواهد  
 بود که تمام بشریت بنام نوعیت اتحاد کامل و وفاق کلی را داشته  
 باشد، موصل باین منزل رفع فیض جزا نیکه بین صراط مستقیم چل  
 میشیں و داشت همسایه کند پس احترام و یاری و توسعه محیط آن علاوه  
 نیز را نیکه داده حاضر و عاقبت برای انسان میرسد بارسانیدن  
 بشریت با خوبی میتواند مقصود بهم رطی دارد.

دین را باید محترم داشت زیرا علاوه بر قدستی که دارد،  
 تربیت اقوام را هم بانم بنام برادری میخوانند، و اگر همین رابطه  
 نبود، حکم سرتی دهیم که قوم هم نام اتحاد و برادری نبوده  
 مؤسسه ای تی:- انسان حقیقی کل معانی همین عنوان را  
 وجود یافته باشد همان سرتی که قبل از همه پیش و قبل از دخول در مبدأ

۴۷

جیات آخرین و بلندترین مطالب طوریا ففت خود و تجسسیل آنرا در نظر  
 گیرد. نه اینکه طوایه را حوال دی را فریب داده بین خودش و مطلعوب  
 عالی فرقه ای زیادی باشد، طا به راهه جیات داریم و بدمی بهمین جیات  
 خود سعی و جهد عناویم و لے حقیقت کل معاونی و خایات جیات ای  
 بخیقد رفیعت، اگر تنهای بخیقد می بود، بین حال با در عصر کنونی و حال جدا  
 در دورترین قرنها کثر فرق می بود، و لے در حقیقت عمل هر کسی از اینها  
 مشترک هست جست از فائدہ آن برای خودش، جست و گجران برای  
 افراد معمصر و حسن نالت برای خلف پسل و در آتشش میرسد این  
 حسی هست انسان بخواهد یا نخواهد ازین اشتراک خود را رانی دارد نه تنها  
 گر بذریعه داخل ماندن گستراندن رشته عملیات جیا خصوصی خود  
 در عصر حالی نسبت بد گیر خصور این اشتراک فرمی عیانی طا اگر  
 گردید. اندیش هست که نام وطنیت ویمت صفحات اشتراک و زبان  
 خطیابی جامعه ها را گرفته هست، تقدیر پس و خبرام را بله طییت عمود  
 خود را یافته هست آنکه بقدر مطلع بود زیرا عدو مادریه قلت اینان هر چیز  
 خود نمیدانند که با همت و جامعه خود دشمن در توجه چه رفعی دارد؟ چنین

۲۴۸

فرد عصر یک شنايان تمجيد است هست که روح او ناقصیات عصر خودش  
 مشبع باشد، رابطه میلت از روایط مقدار شریعت که انسان پیشتر  
 به قانون ترقی عصری فریب دیساند. اگر هر کس بداند روزی خواهد  
 آمد که افراد یک تلت در تعامل خود حورت تعالی را با افراد یک طالع  
 خواهد گرفت، شکی نیست که دوره قرنی عصری زودتر باختنام رسیده  
 دوره آئی که عبارت از یک حلقه بهتر و عالیتر ازین هست گمتر مدت است.  
 خلف خواهد بود.

الانسان برای اجمل آوردن مشاعره بجا رسانیدن آرزو یافته  
 داشت احترام مرکز و مظاہر بوده هست مثلاً برای عبادت مرکز و مظاهر  
 مساجد هست یا برای نشان دادن محبت صلام یا پرس یا بشاشت  
 مظہر یکی دو، و همچرا برای هر عاطفه یک منظر مخصوصی هست که مراد است  
 مظہر عبارت از خرام یا بجا آوردن یک فرع عاطف یا مشاعر است.  
 برای نشان دادن اتحاد شتر اک وطنی مؤسسه ۳۰ هاست  
 احترام مؤسسه یا ملی عبارت از تقدیر است وطن هست شتر اک  
 با اسلام وطن در افراح یا احزان عمومی دلیل شتر اک انسان هست

۲۵۰

اخلاق و خادات هر عصر دانگانه و زانیده همچنانی گذشتہ میباشد  
 درین سکله تیج حاجی شبهه نیست که تحقیق کردن در اخلاق و عادات  
 هر امت آنرا کامل اثبات و طاہر میکند و در است اخلاق و عادات  
 هر امت بذریعه آثار عقیده اجداد همان امت میشود. تیج فوجی نجا.  
 تاریخی خود را ثابت کرده تو انسنت مگر بعد از اینکه اصول محافظت  
 آثار احداد طیاد گرفت همان آثار را بدست آورده باشد غنون فلا  
 بذوق اعم کذشتہ و علوم آنها بر ضرایع عقلی شان دلالت میکنند هر  
 اتفیکه آما اجداد را محافظت داشته آنها نباید در است و تحقیق بگذاشده  
 میتواند در صفاتیم، نجابت تاریخی خود را اثبات میکند.

آثار اجداد را باید محترم داشت زیرا صرف نظر از اینکه بذریعه  
 آن اخلاق و خادات گذشتگان خود را در یافته میتوانیم، تنها اثربود  
 آنها از گذشتگان برای حرمت داشتن آن کفا است میکند  
 در مطلع تعداد نه محلات مخصوصه نام موزیم در هر قصبه حملکت تاسیس شود  
 که هر امت تا حتی المطالع خود برای ملسو ساختن این موزیم را از  
 آثار اجداد صرف مساعی مینمایند.

۲۵۹

نظریه‌ایک انسان در صفات یک قطعه از قطعه‌ای آثار عتیقه  
 مطالعه می‌نماید، آنها را در بسی کتابهای خوانده نمی‌تواند، بلکه در بسی احیان  
 از داره تعبیر خارج بوده تنها بذریعه شور در ک می‌شود.  
 ازین جهت هست که قیمت بعضی قطعات مسی قدیمه  
 بیشتر از قیمت یک قطعه طلا می‌افتد.

### حُرْصَتْ بِهِ مُلْكُه

این  
 اگر علم و سلیمانیکیل دادن غذان انسانیست باشد معلم را باید در بیوه  
 اکمال بدینیم، در کل حیات جزء دوره تعلیم و بگرد وقت فرصت برای تهییه  
 سعادت سبق نیست، در همین دوره اگر معلم قادرے ذکار داشت  
 و عاقبت بینی و راه مادت بوده فهمیده تو افت که سعادت تمام  
 عمر داشته به مقدار مسی در همین دوره هست، البته در همین صورت خود نامند  
 یک حکیم در بر تصرف خواهد کرد، برای هر امر قدر اصلی آنرا داده نسبت به مانند  
 حرش لاخواهد داشت، از انجمله اولین حیر کیه دو دل دو باید گذرد  
 مسلم و مسلم است.

۲۵۲

وقت تعلیم همان دوره بست که انسان تربیه بد فی تحفی و تهدیب  
اخلاق خود را حاصل نشود، و سیله این دارایی او معلم بست، در دوره تعلیم

جز فکر کردن در تحقیق و تعلیم یکه برای انسان در آن آمد فی بست در  
دیگر چیز نباشد نکر زد، البته بر فرد چه طفل باشد یا جوان مرد و مرد آلتے  
محسوب بست، مقصود از صردو ره آلتی همین بست که رئیس موسس مکتب  
عالیگشته، باواره حیات و عمل کردن برای تو رید از زان کل افزایش  
این عامله خود بجهود عیشو د، این تأسیس و ریاست کماله با معلومات  
محض و حسنه بکار دارد که بدون از آنها اداره شکونی و سعاد عامل امکان نیز  
بست، باید فرد تربیه و تهدیب یافته باشد، علاوه بر آن صول و خطر  
ای اعمال نافع را متعلم باشد، تا بذر بعد تربیه و تهدیب برای خود  
در حاضر یکه مرکز اغیار اخلاقی پیدا کرده بتواند، و بوسطه معلومات خود  
برای جامعه خدمت کرده در عوض همان خدمت قوت و سعادت  
حاله خود را حاضر سازد و مکلف تربیه و تهدیب و کسب معلومات  
او معلم بست، بعارت دیگر او را که انسان قابل انضمام در سلک  
جامعه میگرداند معلم بست، حرمت معلمین را باید داشت لیصف

۲۵۳

میراث معنوی انسان از آنها اکتساب میشود، تنها مقارن نگردن بین  
 یک فرد تربیه یافته دست معلم و یک بیچاره که ازان تربیه  
 محروم باشد برای دریافت قدر و قیمت معلم کفاایت نمیکند. تربیه  
 یافته معلم علاوه بر میراث خواندن و نوشتمن و نسخن بیسے  
 اسرار عالم حیات، یکسانی باشور و حبند بیسے بیاشد که در  
 نظر او عالم حیات یک عالم ملذ ذات و تمحیات روحي هست  
 بالعكس آن بیچاره دیگر که از میراث نباشی غیر از نطق بجهة  
 غیر صحیح و عمل نمودن بدایع جمیوریت کو سنگی دیگر نیزچ تمحیات  
 روحي را چشیده نتواند، حیات و حمات او همچنین تفاصیل  
 و اثره نمیکند.

هر که معلم خود را بامورد دیگر غیر از سلیمان مصروف ساخت الله  
 فرحدت کسب وسائل سعادت است قبل خود را از دست  
 داده بیاشد. بالعكس آن سبب سعادت متعلم یهیون خواهد  
 بود که بتوانند میل معلم خود را بذریعه مواظبت و اطهار ذکار در توجه  
 جلب کرد و مهتمبات خود را بذریعه یهیون کوشش و مواظبت افزود

۲۵۴

کند صرف نظر از فوائد که معلمین برای شان میرسانند نظر بقیمت  
 خیری شان حرمت آنها را باید داشت زیرا در جامعه کی از خدمات  
 چهنه را بدهش دارند معلمین برای تربیه اولاد و طبع حیات  
 خود را وقف نموده همین تربیه را مسلک دانشی برای خود فرار داده‌اند

## انسانیت

انسانیت بیست جزیک عالم روابط و تعاملات باشد که می‌باشند  
 در دنیا کیمیگر، انسانیت صورت کسر برادری هست، برادری  
 باشند نور یکی از کیمی اسرار سلطان باشد خیلی مشابه است دار  
 هر چند در مکان شعاع قریب تر شویم، اثر مجموع نور نیز زیاده  
 شده می‌رود، چنانچه دو امر یکی از مکان دورتر باشد شعاع  
 نور آن نایزگر کم شده می‌رود. گرچه هر هال از دارای شعاعیت  
 نور خارج گفته نمی‌شود، اما نایز باند شعاع نوری بطور  
 حقیقتی متوازن با کیمیگر متصل است، هر قانونیکی پیش از برادر قابل  
 صراحت باشد، نایزین دورترین دو امر برادری قابل تطبیق است

۲۵۵

تهنگ افرق در مقدار کمی وزیادی هست. مثلاً هچنانکه درین  
 دو برا در تألف و اتحاد و تحدیر دی میباشد. حیات آهنگان  
 از بعضی جنگها و نفرت‌ها و تناقض هم خالی نیباشد، و بهینه‌تر  
 بین تمام آنها نسبت بسیار کم واقع میشود اعنی هچنانکه بین خود  
 تعادن و اتحاد مینمایند بعضی احیان جنگ و نزاع مینمایند  
 والسان را زاین هشتگ و تعادن چاره نیست، زیرا پیشتر  
 ذہبیم که تعامل انسان تنها با افراد جامعه خود شرمنیست، بلکه  
 بذریعه تخلیل ثابت میشود که با تمام بشر تبادل منافع و درود و  
 چه خالق جلو علی شانه در سراسر اقلیم کل احتیاجات حیاتیه را می‌مودد و  
 نفرموده هست، تا این نقطه علت اتحاد و تعادن افراد بشر در کل  
 نقاط عالم گردید.

با اینها باید تحدیر دی کرد، و در هر حال نیت خوب نسبت با آنها  
 باید پردازید، حتی در نزاع هم باید انسان حسن نیت را زد و دست  
 نمده، انسان در جهین گذشتن از یک راهی اگر جزو از را گرفتار  
 یک قید بے میند که رفع آن حکم باشد بعد از اتحاد این معاه

۲۵۶

یک اطمینان ولذت و جدای غلط مخوب شود، باین قبیل معاوتها  
آن اینها که هنوز اوستند و مشترک حقاً دارند، چنانچه لذت  
وجدای انسان از معاوتها دیگری بیشتر است.

معامله کردن با این اینها باید در قالب شفقت و ایثار است  
باشد، زیرا بر این طبق هم نوعی و هادردی شرکی است، و همنون با اینها  
یکی است و حکوم کی نور عقول این طبیعتی است، بحسب این مشترک  
التفاقات و اختراقات هر کیم از اینها بدر دعوه عموم میخورد، یکی نو  
علج عموم شان را کار آمد است، لذا تناقضات داخلی چنین  
شدید باشد اما باید از شرافت مقصد، و از دائره شفقت  
خارج نباشد، سعید ترین آیام شریعت همان است که سلاسل  
التحاد ازدواج شده و فوایدی کنده شده با این نوعی رسیده در آن  
دوره این اینها سعادت مأمول خود را در جات یافته میتوانند  
عنوان انسانیت را باید مقدس داشت، زیرا اینها  
همین عنوان امتیاز است بر تقدیمه مخلوقات.



## مُنَاسَبَاتِ مَلَكِيَّةِ فَرَزَّقَ مَا يَهْسَنُ

اَنَّهُمْ هُنَّا هُرَبْتُمْ نَزَادُ اَبِيكُنْ سُلْطَانِ قَدِيمِ عَمَّى آئِينَدُ، اَنَّخَلَافَتْ  
تَأْثِيرَاتِ مُجِيطِ وَظِيمِهَا اَنَّهُمْ رَا سُوْمِيَّ بَيْدَ اَكْرَدُونْ بَعْضِيَ فَرُوقَاتْ  
سُوقَ دَادَهُ هَسْتَ، اَزِينَ هَسْتَ كَهْ مَالَكَ تَفَرَّقَهُ وَمُسْتَقْلَهُ  
اَزِيْكَدَ بَيْكَرَشَكِيلَ دَادَهُ اَنَّدُ.

معنی قانون حملکت: - حملکت عبارت از یک جمیعت  
مستقله هست که از عدد قلیل یا زیاده دارد بشتر شکیل یافته  
در یک حدود و اقلیم کرده سکونت داشته، یک حکومت و  
نظمات ثبات انسار اداره نماید.

ازین تعریف مفهوم مشود به جمیعتیکه ثبات آن تحت  
دیامت یک هیئت مستقله غیر حکومه اداره شود حملکت  
محسوب مشود، وزیاده یا کمی عدد افراد در بین شرط نیست،  
بلکه برا مملکت محسوب شدن یکن جمیعتی از بشر استقلال  
و مالکت بودن زمام اختیارات خود شان شرط اوی هست.

۲۵۸

## حقوق مناسبتها حاکم در مقابل نیگر

هنا بداعی و سعی مو این دنیا ز اینکه خالق جل جل علی  
 شانه در او مود و رع فرموده است از خود تحسیس مشود که در مقابل  
 حقوق خود ریه حیات خودش که از دیگران میگیرد تکالیف  
 نیز بر او نسبت بدهیگران درین حالم موجود است. مملکت نیز  
 بمحض تکمیل ایاقن و استقلال داشتن حقوق دارد که از دیگران حاکم  
 آنها را میگیرد، و بر او تکالیفی است که باید نسبت بدهیگران مملکتها  
 تا دیده نماید. چه مسئله ارتباط و تبادل و تعاون همچنانکه درین  
 افساد جهان دارد نیزه بین حاکمان ساری است.  
 و این حقوق و تکالیف عمومیه را کدام معاهد مخصوص  
 تعیین و قرار نداده است، بلکه طبعاً وجود آنها برای حفظ  
 کیان و شخصیت مملکت لازم آمده است.  
 و این حقوق و تکالیفی که برای حفظ کیان و شخصیت مملکت هر  
 لازم میباشد قرار آنسته اند: -

۲۵۹

حق سیادت و استقلال :

» محافظت و دفاع :

» مساوات :

» ملکیت .

حق سیادت و استقلال : - این حق نسبت بجهت همگی حاکم  
 عبار است از متعاق بودن هر حمله که با استقلال کامل خود، تا بتواند  
 بذریعه این حق تأمینات ترقی و رفاه مسقبل خود را بدون از  
 پیچ معارضه و مداخله یک حمله اجنبیه آماده سازد .

قواعد عمومیه در مناسبات بین المللی : - هر حمله حق دارد  
 که تشکیلات حکومتی و نظامات و فوایدن اساسی خود را نسبت بمقتضای  
 محیط و حال خود وضع نماید . و این حق به تصدیق نمودن دیگر حاکم  
 متوقف نیست ، بلکه هر حمله آنرا رأساً حق دارد ، و در زمانیکه  
 یک حمله بخواهد نظامات و تشکیلات اساسی خود را تبدیل  
 نماید ، بمحبت زیاد کردن مکانت سیاسی و خارجی خود لازم  
 می آید که دیگر حملهها را مطلع ساخته تصدیق کنند ، تا در معاشر

۲۶۰

والقاب و قدر شناسی سوْنقا، همی در بین په قوع نزد، چنانچه  
 حملکت غیر زماد رهیضت استقلال خود بعد از تحصیل آن در تحت  
 نافعه استقلال آمیخته بود خود تصدیق تغییر با فتن نظامات  
 اساسیه خود را از دیگر حاکم حاصل نمود، چنانچه بعد از آن،  
 تا منج بنام یک حملکت مستقله در کل ربع سکون معروف گردید  
 حق استقلال احترام اراضی و عدم تجاوز حدود را مقتضی خود  
 که بقرار این حق، رجال یک حملکت حق نمیداشته باشد که از حد  
 حاکم خود را سأ برای تنفیذ یا اجراء کدام مطلبی اقدام ورزند.  
 چنانچه در صورت داشتن استقلال دیگر حملکتی نمیتواند که در شونات  
 داخلی حملکت استقلله از قبیل امداد باعیها می آن یا معاونت کردن  
 به راه رکیه نشوابش حملکت استقلله را توجه دهد مد اخلاق کنند، بلکه  
 بالعكس تابوتاً نمایند در امداد حملکت سعی و جهود را صرف نمایند. ارکان  
 و سرکردگان باعیها اگر از حملکت خود بگیرند، حملکت دیگر نهایا  
 آنها را بگاه کرده میتوانند مگر ناید که آنها را بگذراند که آنجا هم  
 در عملیات تخلف خود امداد ورزند در حملکه دیگر حاکم است، بر

۲۶۱

ملکت است غله رفع دعوی نباید شود زیرا رفع چنین دعوی است  
هناک مرمت استقلالی آن محسوب نشود.

(۲) حق محافظه و دفاع: بذریعه این حق بر مملکت  
میتواند بر قدر بخواهد حضن و قلعه و سلطه عربی ناسیس و  
تیار کند.

### هریقت

مفهوم از مد نیست زندگانی و شقق زبانها است در زیر  
سایه جماعت و معاونت نمودن یکدیگر شان هست بر تهیه امور ای  
داد و ای از زندگانی این قابل حیات را حیات مد فی را حیات  
اجتماعی می‌نماید و ضد آن حیات بد وی هست که این مزایا  
محروم بوده هر کی مفرد ایا بجهت انسیک افراد قطعی تخلی  
است چند چند نفر بجانب زندگانی مینمایند. آنادری هیئت  
اجتماعی قواعد و اصول حیات اجتماعی هم بر اساس تعادل  
و شرک و تبادل منافع بنی هست.

۲۶۲

الا نهسا از زمانی که تأسیس و تفرق لسان برای ایشان  
 میرشد و بعضی و سائل حیاتیه چون گندم و آتش سبز  
 شان اقتصاده منفرد از ندگی نتوانستن خود شان را حس و درک  
 نموده اند. و چون محقق دسته که بدون جتبا ع و تحدا مدعی است  
 وزندگانی شان محل هست لا جرم براے خود شان بایک  
 مرکز اتحادی اخذ نموده پشکیل هیئت اجتماعیه مجبور شده  
 و زنده رفت بسی تو اعد و اصول که کافل دوام و لقب ای  
 این هیئت شود اختراع نموده اند که بالآخر این قواعد و  
 نظامات را بایک یک قوه حاکمه دیگر نیز تأمید و تحریم  
 نموده اند که خالعه نت کنندگان این قواعد را بجز ای  
 گوناگون گرفتار آورده اند.

اگر تو ارجح هر کدام از جمیعتات مدینه را بکنایم و خصوص  
 هیئت اجتماعیه خیلی قواعد و قوانین بنظر مطابعه میدارد که  
 اگر بنظر دقت تدقیق شود بخوبی معلوم میگردد که کافه قوانین  
 و قواعد موضوع از برای تکفل و تشبیه مدینت گذاشته شده است.

۲۶۳

و اگر بقواعده موضوع مدنیت متابعت نشود یعنی هر کس  
در هر حال و افعال خود در مقام لایسل باشد پس بدین،  
نقدیر به شیرازه جمیعت اسلام کلی طار می شود که بدان  
سبب اقبال و کمال از عالم روگردان نشود.

در هر ملت و قومیکه هدیت اجتماعیه پشتیکیل یافته  
باشد بالطبع تقدم مدنیت آن قوم سلیم نشود. از صحائف  
تاریخ چنان نظریاً یکدیگر ابداء آثار اجتماعیه در اقوام جهان و آریه  
ظهور نموده است. از تدقیقات عیقده که در تاریخ این دو قوم  
آمد و بیرون پوسته که تاریخ مدنیت از زمان چینیان و آریان  
ابتدا نموده است. متعاقب چینیان آریان به آنکه مصیران  
و بعد اینان و عربان و از همه بعد تر به اروپیان انتقال نموده  
است، و از هر ملتی و قومیکه جدا فی اختیار کرده آنرا بجهان  
مددود حرمان شد بدیهی که فشار کرده گذشتند هست.

قومیکه بر مدنیت عیقده خویش ثبات و استقامت کاوش  
ورزیده اند همان چینیانست که از اعصار قدیم تا بحال مدنیت شنا

۴۶

بهر یک قرار و یک استقرار هست نه از آن ترقی و نه از آن  
 تدنی کرده هست و شخص از آن هست که از بلای محسوس و میت  
 و بجهودی که دیگر اقوام بدان گرفتار آمده اند خلاصی یافته اند  
 پس از این یک چنان معلوم مشود که مد نیت نیز انسداد بات  
 دیگر، دلیل زوال آن ترقی اوست.

اگر باشد هر امری را که بدیگر هر زمانه باشد و بخواهد  
 فائده داشته باشد در جامعه متعدد نه اجرا کنند، و هر امری که انسان  
 بچشم مقصود بحضورت آسان تردید نیز بر ساند مد نیت گفته مشود  
 اگر متعدد آنست که هیچ عمل او برخلاف مصلحت  
 جامعه نباشد، بالعکس کافر نعمت و متوجه در لباس مد نیت  
 است آنکه برای فائدۀ خود بدیگر افراد جامعه خود ضرر رساند.

## حَمَّامْشَد



